علم قرآن است چه آن ماخذ اصول شریعت مصطفوی و فروع ملت دینویت که عمل بآن سبب رستکاری دینا و عقبا ست
چنانکه باسانید صحیحه مرفوع بامام الهدی ابی الحسن علی ابن موسی الرضا علیه و علی ابائه الصلوة و الثنا وارد شده
که آن حضرت از آبای کرام خود نقل فرموده که سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که طلب علم شریعت فریضه است
بر هر که بسمت اسلام متسم است پس طلب علم کنید از مظان آن و اقتباس آن از اهل آن چه تعلم برای رضای الهی حسنه است
و طلب آن عبادت است و مذاکره آن تسبیح است و عمل بآن جهاد و تعلیم بآن صدقه و بذل آن باهل آن موجب قربت
و وسیله فوز و کرامت زیرا که علم شرع معالم حلال و حرام است و منار سبیل جنت و مونس در وحشت و مصاحب در غربت
و وحدت و محدث در خلوت و دلیل بر سرا و ضرا و سلاح برا عدا و سبب زینت او نزد اخلا و حقتعالی حاملان این علم
را رفیع القدر کردانیده و ایشانرا ائمه هدی ساخته تا بنده کان آثار ایشان را اقتباس نمایند و بافعال
ایشان اقتدا کنند و بآرای ایشان اهتدا نمایند و ملائکه مقربین برغبت رخصت ایشان و بال جنحه خود مسح
ایشان میکنند و انرا بسط میسازند تا طلبه علم شریعت پایهای خود را بر انجا نهاده بر بالای آن بکذرند و در طلب
خیر و برکت ایشانرا از حقتعالی در میخواهند هر رطب و یابس که هست حتی ماهیان دریا و سباع و وحوش صحرا
و انعام از برای ایشان استغفار میکنند و بدانید ای صحابه که علم شرع حیوه قلوبست از جهالت و ضیاء ابصار
از ظلمت و قوت ابدان از ضعف و مبلغ حامل خود و بمنازل ابرار و مجالس اخیار و درجات علی در دنیا و عقبی و مذاکره
کردن بآن معادل صیام است و مدارست بآن مساوی قیام در لیل و بوسیله آن بنده مطیع پروردکار میکردد و بآن محافظه
صله ارحام مینماید و بحلال و حرام عارف میشود چه علم امام و مقتدای عمل است و عمل تابع و مقتدای آن حقتعالی الهام
سعدا میکند و از اشقیا آنرا محروم مینماید بعد از آن فرمود خوشا حال کسی که حقتعالی او را از آن محروم نمیکرداند و وای
بر آن کس که از این سعادت محروم ماند و از امیر المؤمنین سید الوصیین علی ابن ابی طالب صلوات الله علیه مرویست که ظاهر قرآن
انیق است و باطن آن عمیق عجایب آن فانی نمیشود و غرایب آن منقضی نمیکردد و از سعد ابن قتاده روایتیست بحکمت
در آیه کریمه و من یؤت الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا علم قرآن است عبد الله مسعود رضی الله عنه روایت کرده که هرکاه اراده
علمی کنند باید که اختیار علم قرآن کنید چه علم اولین و آخرین در این مضمر است و رجا ابن حیوة روایت کند که من روزی
باپدر خود نزد معاذ بن جبل رفتیم کفتم ای جوان این پسر کیست کفتم این پسر من است کفت او را علم قرآن تعلیم کرده کفتم نه

علم قرآن است چه آن ماخذ اصول شریعت مصطفوی و فروع ملت دینویست که عمل بآن سبب رستگاری دنیا و عقباست
چنانکه باسانید صحیحه مرفوع بامام الهدی ابی الحسن علی بن موسی الرضا علیه وعلی آبائه الصلوة والثناء وارد شده
که آن حضرت از آبای کرام خود نقل فرموده که سید عالم صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که طلب علم شریعت فریضه است
بر هرکه بسمت اسلام متسم است پس طلب علم کنید از مظان آن و اقتباس آن از اهل آن چه تعلم برای رضای الهی حسنه است
وطلب آن عبادتست و مذاکره آن تسبیح است و عمل بآن جهاد و تعلیم بآن صدقه و بذل آن باهل آن موجب قربت
و وسیله فوز و کرامت زیرا که علم شرع معالم حلال و حرام است و منار سبیل جنت و مونس در وحشت و صاحب در غربت
و وحدت و محدث در خلوت و دلیل بر سرا و ضرا و سلاح بر اعدا و سبب زینت او نزد اخلا و حقتعالی حاملان این علم
را رفیع القدر کرداینده و ایشانرا ائمه هدی ساخته تا بنده گان آثار ایشان را اقتباس نمایند و بافعال
ایشان اقتدا کنند و بآرای ایشان اهتدا نمایند و ملائکه مقربین رغبت در خدمت ایشان و بالجنحه خود مسح
ایشان میکنند و انرا بسط میسازند تا طلبه علم شریعت پایهای خود را بر انجا نهاده بر بالای آن بکذرند و در زمان
خیر و برکت ایشانرا از حقتعالی در میخواهند بهر رطب و یابس که هست حتی ماهیان دریا و سباع و وحوش صحرا
و انعام از برای ایشان استغفار میکنند و برینداری صحابه که علم شرع حیوه قلوبست از جهالت و ضیاء ابصار
از ظلمت و قوت ابدان از ضعف و مبلغ حامل خود و بمنازل ابرار و مجالس اخیار و درجات علی در دنیا و عقبی و مذاکره
کردن بآن معادل صیامات و مدارست بآن مساوی قیام در لیل و بوسیله آن بنده مطیع پروردگار میکردد و بآن محافظه
صله ارحام مینماید و بحلال و حرام عارف میشود چه علم امام و مقتدای عمل است و عمل تابع و مقتدای آن حقتعالی الهام
سعدا میکند و از اشقیا دارا از آن محروم مینماید بعد از آن خوشا حال کسی که حقتعالی او را از آن محروم نمیکرداند و وای
بر آن کس که از این سعادت محروم ماند و از امیر المومنین سید الوصیین علی بن ابی طالب صلوات الله علیه مرویست که ظاهر قرآن
انیق است و باطن آن عمیق عجایب آن فانی نمیشود و غرایب آن منقضی نمیکردد و از سعد ابن قتاده روایتست بحکمت
در آیه کریمه ومن یؤت الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا علم قرآن است و عبدالله مسعود رضی الله عنه روایت کرده که هرکاه اراده
علمی کنید باید که اختیار علم قرآن کنید چه علم اولین و آخرین در این مضمر است و رجاء بن حیوه روایت کند که من روزی
با پدر خود نزد معاذ بن جبل رفتیم کفتم ای حیوه این پسر کیست کفتم این پسر منست کفت او را علم قرآن تعلیم کرده کفتم نه

گفت او را بیاموز که من از رسول خدا شنیدم که پیغمبر صلعم گفت هیچ کس فرزند خود را تعلیم قرآن نکند مگر که پدر و مادر وی در
روز قیامت متوج شوند بتاج ملکت و دو حله در ایشان بپوشانند که هیچ کس مثل آن ندیده باشد و بعد از آن دست
بر کتف من زد و گفت ای پسر اگر میخواهی که پدر و مادر تو باین سعادت فایض شوند علم قرآن بیاموز که اصل همه شریعت است
و نیز از آن حضرت مرویست که اذا جاءکم عنی حدیث فاعرضوا علی کتاب الله فما وافقه فاقبلوه وما خالفه فاعرضوا عنه
یعنی هرگاه حدیثی از من بشما برسد آنرا عرض کنید بر کتاب خدای که قرآن است پس آنچه موافق آن باشد قبول کنید و توجه
بآن نمایید و آنچه مخالف آن باشد اعراض نمایید از آن و بواقی حدیث در این باب در فصل دهم از مقدمه این کتاب مذکور
خواهد شد پس معلوم شد که علم قرآن اصل علوم شریعت است و دانستن آن ضرورت و چونکه بعضی از عجم از مطالعه تفاسیر عربیه
عاجز بودند و از تفاسیر فارسیه نیز بهره تمام نداشتند بواسطه بعضی از آن بجهت تفاصیل جمیع لغات و مآخذ و مشتقات
و ذکر وجوه ترکیبات و اسرار و بیان قراءات عشره و شاذه و سایر متفرعات و ایراد دلایل هر یک از قرآن
و سایر و غیر آن بیان از سخنان غیر موثوق به مطالعه آن موجب کلال ایشان و بعضی بجهت کثرت الفاظ فرس قدیم
و اسلوب نامربوط و عبارت نامستقیم باعث ملال و برخی دیگر در غایت اختصار که از آن فائده تامه حاصل نمیشد
و تفسیر اگرچه بجواهر عبارات بلیغه و لآلی الفاظ بدیعه فصیح مجلی بوده اما چونکه موافق روش مخالفین و مخالفت
مذهب ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین در نظر اعتبار بمثابه مار زهرناک مینمود چه ظاهر آن مزین بود
بنقوش جمیله و باطنش مملو از سموم عقاید باطله و با وجود این در غایت ایجاز و اختصار علی بناء هذا بخاطر فاتر
این حقیر ضعیف جانی المفتقر الی غفران الله اللطیف السبحانی ابن شکر الله فتح الله الشریف الکاشانی کساهما جلابیب رضوانه
و سقاهما سحایب غفرانه رسید که تقربا الی الله تعالی و طلبا لمرضاته العلی مطالعه تفاسیر عربیه و فارسیه و کتب تواریخ و احادیث و غیر آن
از کتب کلامیه و اصول و فروع و غیر آن فقهیه کرده تفسیری از آن انتخاب نماید که مبنی باشد بر حل معانی قرآن بر طبق قراءات سبعه که مسلم
الثبوت و مجمع علیه جمیع موافق و مخالف و متعرض قراءات دیگر نشود بجهت تعارض اختلاف و در آن محتوی باشد بر ذکر اسرار
و نکات و اسرار و اسباب نزول آیات و احادیث سید البریات علیه و آله افضل الصلوات و اکمل التحیات و اخبار و قصص و حکایات
و فضل سور و آیات و وجه ارتباط و اتصال آن بیکدیگر و بیان مسائل فقهیه در ضمن تبیین آیات احکام و مناقب اهل البیت
منطوی بر رفع شبهات مخالفین و ابطال مذهب ایشان و بر بیان اعراب و لغت بر طریق اختصار تا مردان و سلوک نماید و بعضی

از نحو

از نحو از باب تحقیق را بیش بحیز تحریر در آورد چون مقصد اقصی و مطلب اعلی ذکر منهج ایضاح طریقه ائمه صادقین بحجج واضحه
و الزام مخالفین بود هرآینه از این جهت مسمی شد بمنهج الصادقین فی الزام المخالفین و بر پنج مجلد ترتیب یافته بعدد آل عبا علیهم السلام
والثنا از ایشان تیمن و تبرک بر ترتیبه علی احسن الترصیف و النظام سمت اختتام یابد و بالله العصمة والتوفیق و بیده ازمة التحقیق
مرجو از لطف عمیم علمای لازم التکریم و عفو عظیم فضلای واجب التعظیم آنست که اگر در حین عبور بر زلتی عثور یابند از افشای آن
توقف نموده بستر عفو مستور سازند و قلم زبان طعن کوتاه کرده زبان قلم باصلاح آن گشایند و این مضمون را منظور کیمیا
اثر دارند که نیز کار خرد بر خرده ان بگیرند و پیش از شروع در مقصود مقدمه در سلک تحریر می آید که مبنی باشد بر آنچه
معرفت آن لازم است هر که در این علم خوض نماید و آن مشتمل است بر ده فصل فصل اول در ذکر اسامی بعضی از قراء قرآن و صحت نسبت
ایشان و چون مقرر شد که معانی قرآن بر وفق قراء سبعه سمت تحریر خواهد یافت از این جهت در این فصل اکتفا بذکر قراء سبعه و راویان
ایشان و بیان صحت اسانید ایشان خواهد رفت بدانکه قاری اول از قراء سبعه نافع بن عبد الرحمن بن ابی نعیم است مولی
جعونة بن شعوب اللیثی و کنیت او ابو الحسن و گویند ابو عبدالله و او قرآن را نزد شیبة بن نصاح و عبدالرحمن بن هرمز
اعرج خوانده و شیبه و عبدالرحمن نزد ابن عباس در مدینه فوت شده در سال صد و شصت و نه از هجرت و راویان او یکی
عیسی بن مینا که ملقب است بقالون و در مدینه وفات نموده در سال دویست و پنج و دیگری عثمان بن سعید ملقب بورش است
و در مصر در سال نود و هفت متوفی گشته قاری دوم عبدالله ابن کثیر داری است که قرآن را نزد مجاهد خوانده
و مجاهد نزد ابن عباس در سال صد و بیست در مکه معظمه متوفی شده و راویان او یکی احمد بن محمد بن عبدالله بزی است که
در سال دویست پنجاه در مکه فوت شده و دیگر محمد بن عبدالرحمن ابن محمد که ملقب است بقنبل و در سال دویست و نود
و یک وفات کرده قاری سیم عاصم ابن ابی النجود کوفیست که مولای نصر بن قعین اسدی بوده و نام مادر او بهدله است
و کنیت او ابوبکر و قرآن را نزد عبدالرحمن بن سلمی و زر بن حبیش خوانده و عبدالرحمن نزد امیرالمؤمنین صلوات الله علیه و زر بن
حبیش نزد عبدالله بن مسعود رض که از تلامذه امیر المؤمنین است و ابی ابن کعب و از حسن صوت و جودت قرائت او خلق
تعجب کردندی وفاتش در کوفه بود در سال صد و بیست و هفت یا هشت یا نه یا سی از هجرت و گویند که وفاتش
در سماوه بود که موضعیست در بادیه قریب بکوفه والله اعلم و او را دو راوی مشهور است یکی شعبة بن سالم اسدی
کوفیست که مولی بنی اسد است و مکنی است بابوبکر و وفات او در کوفه بود در سال صد و نود و چهار و دیگر حفص مغیره اسدی

تا آن کوفیت و کیفیت او عمروست و او جهان دارد برابو بکر در اتفاق قرائت و ضبط آن و وفاتش هم در کوفه است در سال صد و
هشتاد قاری چهارم ابو عمرو زبان بن علاء بن عمار مازنیست و او قرآن را سند بابن عباس میرساند و در کوفه
فوت شده در سال صد و پنجاه و چهار و او را دو راوی است یکی ابو عمرو دوری و دیگری شعیب سوسی اول در سال دویست
و چهل و دوم در سال دویست و شصت و یک در گذشته قاری پنجم ابو عمران عامر بن یزید الحصبی شامیست قرآن را از مغیره مخزومی
نقل دارد و مغیره از عثمان بن عفان و وفات او در دمشق بوده در سال صد و هیجده و راویان یکی هشام بن عمار بن
نصیر سلمی است که در دمشق متوفی شده در سال صد دویست و چهل و دیگری عبد الله بن احمد بن بشیر بن ذکوان در کوفه
یا دمشق در سال دویست و چهل و دو در گذشته قاری ششم حمزه ابن حبیب زیات است و او قرائت از امام جعفر صادق
نقل دارد و در سال صد و پنجاه و شش در حلوان متوفی شده و راویان او یکی دویست و بیست نه
وفات کرده در بغداد و دیگری خلاد بن خالد صیرفی و در کوفه در سال دویست بیست وفات یافته قاری هفتم علی بن
حمزه کسائی است و او نزد حمزه ابن حبیب که قاری پنجم است قرائت کرده در ارنبویه فوت شده در سال صد و هشتاد
نحو راویان او یکی ابو عمر و حفص دوریست که راوی ابو عمرو است که قاری چهارم است و دیگری ابو الحارث لیث بن خالد
بغدادی است در سال دویست و چهل متوفی شده در بغداد **فصل دوم** در ذکر اسامی قرآن است
و معنی سوره و آیه و وجه تسمیه هر یک از آن از ابن عباس رضی الله عنهما منقولست که قرآن بمعنی قرائت است و آن
مصدر قرأت است بمعنی تلوت و از قتاده مرویست که قرآن مصدر قرأت الشیء است بمعنی جمعت بعضه الی بعض مصدر
۲ بمعنی مفعول پس قرآن بمعنی مقروء باشد یعنی خوانده شده یا فراهم آورده بعد از تفرق و تفرق نزول آن مانند کتاب
که از جمله اسامی قرآن است بمعنی مکتوب مشتق از کتب بمعنی جمع و اسم دیگرش فرقانست زیرا که فارقست میان حق و باطل
و ذکرش نیز گویند کقوله تعالی انا نحن نزلنا الذکر و مراد از آن یاد کردن فرایض و احکام است و تذکره قصص و مواعظ بر وجه
اعتبار بانکه مرویست از حضرت رسالت که اعطیت مکان التوریة الطوال و مکان الانجیل المثانی و مکان الزبور المائین
وفضلت بالمفصل یعنی مرا بجای توریة سبع طول داده‌اند و عوض انجیل مثانی و بدل زبور مائین و مرا تفضیل بمرتبت مفصل
داده‌اند بر جمیع انبیاء و مراد بمفصل که هیچ پیغمبری و صاحب کتابی را نداده‌اند مراد از سبع طول سوره البقره
و آل عمران و نساء و مائده و انعام و اعراف و انفال با سوره توبه است که بجهت عدم بسمله بینهما در حکم سوره

واحده

واحده اند و چون این سوره اطول سور قرآنند از این جهت باسم سبع طول مسمی شدند و مراد از مثانی سوره‌هائیست
که در عقب این هفت سوره است و اول آن یونس است و آخر آن سوره نحل و انظار مثانی گفته‌اند بجهت آنکه در طول ثانی
سبع طولند و از ابن عباس رضی الله عنهما مرویست که مراد از مثانی جمع سور قرآنند کقوله تعالی کتابا متشابها مثانی و بنا
برین وجه تسمیه آنکه حق تعالی در قرآن امثال و حدود و فرایض و قصص را مثنی ساخته تا در خواطر قرار گیرد و از ائمه هدی
صلوات الله علیهم روایتست که مراد بقوله تعالی و لقد آتیناک سبعا من المثانی و القرآن العظیم هفت آیه سوره فاتحه است و وجه تسمیه آن
بآن آنست که در افتتاح فاتحه سمت تکرار میخواهند یا تثنیت و اما مائین سوره‌هائیست که صد آیه باشند یا قریب بآن در زیاده و نقصان و آن هفت سوره است
اول آن سوره بنی اسرائیل و آخر آن سوره المؤمنین و مفصل ما بعد حوامیم است تا آخر قرآن و ابن عباس بر آنست که مفصل از والضحی است تا آخر
قرآن و تسمیه آن باین اسم بجهت کثرت فصولست ببسمله و سوره طایفه معهوده معلومه از قرآنست که اقل آن سه آیه باشد
و آن مشتق از سور مدینه چه همچنانکه سور محیط است بمدینه همچنان سوره نیز محیطست بطایفه از قرآن و مفرز و محوز آن
یا باین اعتبار که محتوی و مشتمل است بر نوعی از علوم مانند احتوای و اشتمال سور بمدینه و هر چه در اوست و یا ماخوذ از سور است ۲
که بمعنی منزلت و مرتبت است چه سور قرآن از قبیل منازل و مراتبست که قاری در آن ترقی میکند و میرسد بکمال مرتبه و نهایت
منزلت یا آنکه سوره‌ها را مراتبست در طول و قصر و فضل و شرف و فواید قرائت‌ها بجهت آنکه از جانب حضرت عزت نزول
یافته بواسطه جبرئیل امین بسید المرسلین و محتمل است که واو سوره اصلی نباشد بلکه بدل از همزه باشد مشتق از سؤره که
بمعنی بقیه و قطعه باقی است که هر سوره پاره‌ایست از قرآن و حکمت در تقطیع قرآن بسور افراد انواع است و تجاوب
نظم و تنشیط قاری و تسهیل حفظ و ترغیب قاری در قرائت زیرا که مصداق لکل جدید لذة قاری هر گاه که از یک نوع اسلوب
آن فارغ شد بعیت او متشوق میشود که بنوع دیگر شروع نماید و آیه در اصل لغت بمعنی علامت ظاهره است و لهذا مصنوعات
الهی را بجهت دلالت واضحه بر وجود صانع آیات میگویند و در اصطلاح قراء و مفسرین کلمه چند است از قرآن که بسبب فصل از
غیر خود مسمی باشد و چونکه او علامت انقطاع کلامست از اینجهت باین اسم تسمیه یافت **فصل سوم** در بیان اصح اعداد آیات
قرآنی و فواید معرفت آن پوشیده نماند که عدد اهل کوفه اصح اعداد است زیرا که آن مسند است زیرا که آن
مسند است بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام بخلاف عدد مکه و بصره و مدینه و شام چه آن مأخوذ نیست از آنحضرت و نه از احدی
ائمه دیگر علیهم السلام بلکه عدد اهل مکه منسوبست بمجاهد ابن جبر و اسمعیل مکی و بعضی گفته‌اند که ابی عدد بکی منسوب نیست

و عدد اهل مدینه منسوبست بابی جعفر یزید ابن قعقاع قاری و اسمعیل بن جعفر و عدد اهل بصره منسوبست بعاصم ابن ابی الصباح جحدری
و ایوب ابن متوکل و عدد اهل شام منسوبست بعبد الله ابن عامر بن بنا بر این ... سور و ابتدا بعدد اهل کوفه نموده خواهد
شد و اما فایده معرفت آیات قرآن آنست که چون قاری در حین قرائت باصابع خود عدد آن نماید او را ثواب بیشتر حاصل
شود بنا بر آنکه در این صورت انگشتان خود را با دل و زبان مشغول قرائت خواهد ساخت و مقرر است که این هر سه عضو
در روز قیامت از برای او گواهی میدهند خواهند داد و بر این وارد است کلام ملک علام چنانکه مرویست از حضرت
رسالت که بعضی زنان خود را امر نموده که اعقدن بالانامل فانهن مسئولات و مستنطقات یعنی در حین قرائت آیات
قرآن را بانگشتان خود بشمرید زیرا که مسئول خواهند شد و از ایشان طلب نطق خواهند کرد یعنی از ایشان گواهی خواهند طلبید از
اعمال صاحب خود و هر یک از ایشان ناطق خواهند گشت باعمالی که از بنده صادر شده باشد و دیگر آنکه اعداد آیات
قرآن بانگشت اقربست بذهن و بحفظ و بعید بسهو و نسیان چنانکه پیغمبر فرموده که تعاهدوا القرآن فانه وحشی
یعنی ملاحظه قرآن کنید و آنرا باحتیاط تمام محافظت نمائید زیرا که آن رمنده است از طباع جهنده و از حمزه ابن
حبیب که از قراء سبعه است منقولست که العدد مسامیر القرآن عدد آیات میخهاست قرآن را چه قرآن بآنها
بند میشود در دل و قرار میگیرد **فصل چهارم** در تبیین معنی تفسیر و تاویل قرآن و ذکر اقسام معانی قرآن باید دانست
که تفسیر کشف مراد است از لفظ مشکل و آن مشتقست از فسر بمعنی روشن کردن و تاویل در لغت بمعنی ما یؤول الیه
الشیء است یعنی انچه که معنی کلام بآن راجع شود و در اصطلاح عبارتست از رد محتملین بانچه مطابق ظاهر نباشد
و جمیع اقسام معانی از پنج وجه بیرون نیست یکی آنست که ظاهرش مطابق معنی بود آنرا محکم خوانند چون قل هو الله
احد و لا تقربوا مال الیتیم و نص که عبارتست از راجحی که مانع نقیض باشد چون والله بکل شیء علیم و ظاهر
که راجحی است که مانع نقیض نباشد چون وامسحوا برؤسکم وارجلکم در تحت محکم مندرج است دوم آنکه بظاهر
آیه معنی مراد مفصلا معلوم نشود و او را لفظ مجمل خوانند چون اقیموا الصلوة و اتوا الزکوة که کیفیت اقامت
صلوة و ایتای زکوة مفصلا از آن مفهوم نمیشود بلکه تفصیل آن منوطست باحادیث نبویه سیم آنکه لفظ مشترک
منزل بود میان دو معنی یا بیشتر و هر یک از آن احتمال معنی مراد داشته باشد و دلیل منع نکند از آن و مراد او
سبحانه نتوان دانست الا بانبیاء و از سید ابرار و ائمه اطهار و آن متحمل شامل معنی مجمل است که عبارتست از لفظی

که

که غیر راجح الافاده و مرجوح الافاده باشد چون بنکته قروء که دلالت قرء بر حیض مجمل بحسب اصل وضع علی السویست
چه آن از لغات الاضداد است و مثلما ماول که آن مرجوح الافاده است و غیر راجح الافاده چون بدانکه فوق ایدیهم و یداه
مبسوطتان که مراد از ید در این مقام غیر ید ظاهرست و لفظ ماول را مبین نیز خوانند زیرا که تبیین او بلفظی دیگر است
و متناول و متشابه که اسم مشترک میان مجمل و ماول چهارم نسخ و آن رفع حکمیست که بنص سابق شده باشد چون اقتلوا
المشرکین که ناسخ لکم دینکم ولی دین است واقع را ناسخ خوانند و مرفوع منسوخ پنجم خاص و عام خاص لفظیست بوضع
واحد متناول جمیع افراد نباشد چون الا ابلیس و عام لفظیست که بوضع مستغرق جمیع افرادی باشد که صلاحیت آن داشته باشد
چون فسجد الملائکة کلهم اجمعون و بدانکه فرق میان عام و مطلق آنست که مطلق دلالت میکند بر ماهیت من حیث هی بدون
قید وحدت و کثرت و عام دلالت میکند بر ماهیت با قید کثرت و نیز باید دانست که اگر بعد از عام لفظی واقع شود که مخرج بعضی
افراد آن چیزی باشد که عام شامل آن باشد آن لفظ را مخصص خوانند و عام را مخصوص و همچنین اگر لفظی باشد که دلالت
کند بر صفتی که زاید باشد بر آن ماهیت آنرا مقید خوانند و بر همین قیاس اگر بعد از مجمل لفظی وارد شود که معنی محتمله
باشد آنرا مبین گویند و تفصیل این مبحث در علم اصولست **فصل پنجم** در تفسیر حدیثی که عامه از حضرت
پیغمبر روایت کرده اند که نزل القرآن علی سبعة احرف کلها شاف کاف بدانکه علمای امامیه رضوان الله
علیهم در تاویل حدیث اختلاف کرده اند بعضی اجرای لفظ احرف را بر ظاهر خود کرده اند و آنرا بر دو وجه حمل نموده اند
یکی آنکه مراد سبع لغاتست که مغیر حکمی نباشند در تحلیل و تحریم مثل هلم و اقبل و تعال و اصحاب در مبدء اسلام
مخیر بودند که قرآنرا بیکی از اهل کلمات مترادفه قرائت کنند و بعد از آن اجماع واقع شد بر یکی از آنها و اجماع امت حجتست
پس ما اجمعوا علیه مانع فی ما عداه باشد و وجه دوم آنست که مراد سبعه اوجهست از قرائت و بعد از آن گفته اند
که اختلاف قرائت بر هفت وجه است یکی اختلاف قرائت در اعراب کلمه بر وجهی که مزیل آن نباشد از صورت آن مانند
اذ تلقونه کتابت و نه مغیر معنی مانند قوله فیضاعفه فیضاعفه برفع و بنصب دوم اختلاف در اعراب بر طریقی
که مغیر معنی آن باشد و اما مزیل آن نباشد از صورت آن مانند اذ تلقونه اذ تلقونه سوم اختلاف
در حروف کلمه بدون اعراب که مغیر معنی آن باشد و غیر مزیل آن از صورت چون ننشزها و ننشرها چهارم
اختلاف در کلمه که مغیر صورت آن باشد مانند ان کانت الا صیحة و الا زقیة پنجم اختلاف در کلمه که مزیل

صورت و معنی آن باشد همچو طلح منضود و طلع منضود منشأ اختلاف بتقدیم و تأخیر مانند وجائت سکرة الموت
وسکرة الحق بالموت هفتم اختلاف بزیاده و نقصان چون ما عملت ایدیهم و ما عملته و شیخ طوسی قدس سره فرموده
که اینوجه املح است بجهة آنکه از ائمه هدی ع منقول است که جایز است قرائت بانچه قراء در آن اختلاف کرده اند و جمعی دیگر
از علما حرف را تنزیل کرده اند بر معانی و احکامی که قرآن بان منتظم است نه بر الفاظ و این طایفه نیز در معنی اختلاف
کرده اند که مراد وعد است و وعید و امر و نهی و جدل و قصص و مثل و از ابن مسعود رض مرویست که رسول صلعم فرمود
که نزل القرآن علی سبعة احرف امر و زجر و حلال و حرام و محکم و متشابه و امثال و ابو قلابه نیز از آنحضرت نقل
کرده که نزل القرآن علی سبعة احرف امر و زجر و ترغیب و ترهیب و قصص و مثل و بعضی دیگر از ایشان گفته اند
که مراد ناسخ است و منسوخ و محکم و متشابه و مجمل و مفصل و تأویل فصل ششم در بیان حدیث من فسر القرآن برایه
و اصاب الحق فقد اخطا که عامه از حضرت رسالت ص نقل کرده اند و معنی مراد از آن دو حدیث که بطرق صحیحه از
سید المرسلین و ائمه معصومین ع ثابت شده که تفسیر القرآن لا یجوز الا بالاثر الصحیح والنص الصریح و معنی مقصود از آنست
اما حدیث اول را ترجمه آنست که برای و فکر خود تفسیر قرآن کند اگر باتفاق موافق حق بود او مخطی و آثم است
و ترجمه حدیث دوم آنکه تفسیر قرآن جایز نیست مگر بحدیث صحیح که مأثور باشد از پیغمبر ص یا ائمه ع و بنص صریح از ایشان
و بعضی از اصحاب نظر بظاهر این حدیث کرده اند و تفسیر جمیع آیات و سور آیات قرآنرا مقصور ساخته اند بر آیاتی
که نموده در معنی آن و از جمله ایشان سعد ابن مسیب است و عبیده سلمانی و نافع و سالم بن عبد الله و صواب آنست
که حدیثین مذکورین مخصوص اند بایات مجمل و متشابه نه مطلق و دلیل بر این مدعا آنست که حق سبحانه و تعالی
مدح جمعی کرده است که استنباط معنی از قرآن کنند کما قال الله الذین یستنبطونه منهم و ذم جماعتی کرده که ترک
تدبر و اظهار تفکر در آن نموده اند کقوله تع افلا یتدبرون القرآن ام علی قلوب اقفالها و در اوایل کرده
که قرآن منزل است بلغت عرب فصیح تا معنی آن از طریق تدبر و تفکر از آن حاصل کنند حیث قال انا جعلناه قرآنا
عربیا لیدبروا آیاته و لیتذکر اولوا الالباب و حضرت رسالت ص فرموده که اذا اتاکم عنی حدیث فاعرضوه
علی کتاب الله فما وافقه فاقبلوه و ما خالفه فاضربوا عنه و ترجمه این حدیث گذشت پس از اینجا معلوم شد
که قرآن حجت است و معروض علیه و این معنی مستلزم آنست که قرآن مفهوم المعنی باشد و احتیاج بمتنی و مفسر

ندانسته

ندانسته باشند و حدیثین مذکورین علی الاطلاق صحیح نباشد و حاصل وجه توفیق میان این حدیث و میان آیات و حدیث
مذکوره آنست که آن دو حدیث در مجمل و متشابه است و آیات و حدیث مذکور در غیر آن دیگر وارد شده
از آن حضرت که ان القرآن ذلول ذو وجوه فاحملوا علی احسن الوجوه یعنی قرآن سهل المأخذ است و محتمل وجوه
متعدده پس آنرا بر نیکوترین وجوه فرود آورید محمول است بر غیر متشابه و مجمل جهت توفیق میان آن و میان حدیثین مذکورین
و از ابن عباس مرویست که وجوه تفسیر بر چهار قسم است یکی آنکه هیچکس را ندانستن آن معذور نیست و آن آیات
احکام شرایع است و آیات توحید دوم آنکه عرب آنرا میدانند بلغات خود و آن حقایق لغت موضوعست در کلام ایشان
سیم آنکه بغیر از علما کسی نمیداند و آن تأویل متشابه و مجملات چهارم آنکه بغیر از حق سبحانه کسی آنرا نمیداند و علم است
بامور مغیبه چون قیام ساعت و غیر آن پس معلوم شد که معانی آیات قرآن بر انحاء مختلف است و چنان نیست که همه مخفی
باشند و محتاج به بیان پیغمبر یا احد ائمه ع فصل هفتم در آنکه قرآن مصونست و محفوظ از زیاده و نقصان
اما عدم زیاده بمجمع جمیع علمای هست و اما عدم نقصان جمعی از اصحاب ما و حشویه عامه برانند که در قرآن تغییر
و نقصان هست و صحیح در مذهب ما خلاف اینست و علم الهدی در مسائل طرابلسیات استقصای این بحث کرده
و تنقیح آن نموده و از انجمله آورده که علم بصحت نقل قرآن همچو علم است به بلدان و وجود کبار وقایع
عظام و کتب مشهوره و اشعار مسطوره یعنی همچنانکه شبهه نیست در وجود بلدان و حوادث و وقایع
عظیمه و کتب و اشعار مشهوره معروفه همچنین خفائی نیست در نقل قرآن چه از طرقیست که از زمن خدا
بسید انبیاء نازل گشته بدون شوب زیاده و نقص و عنایات و دواعی متوفر است بر نقل و حراست آن
چه قرآن معجز نبوتست و ماخذ علوم شریعت و احکام دینیه و بجهة این علمای اهل اسلام مبالغه کرده اند
بحفظ و حراست آن بحیثیتی که هر اختلاف که در اعراب و قرائت و حروف و عدد آیات هست دانسته اند و کما ینبغی
شناخته اند و بررسی نموده پس چگونه مغیر و منقوص تواند بود با وجود این عنایت بلیغه و ضبط تمام
در آن و بعد از آن فرموده که علم بتفصیل قرآن و ابعاض و جملهٔ آن در صحت نقل از قسم علوم ضروریه است
مانند علم بوجوب صلوة و صوم هرگاه که باتفاق علما علم بکتاب سیبویه و مزنی از بدیهیات باشد
و تفصیل ابواب از ضروریات یا آنکه اگر بابی را در آن زیاده کنند ممتاز خواهد بود از آن و معلوم

نمای بر قرآن که عنایت جمیع علماء مصروفست بنقل و ضبط آن و مبالغه در حفظ و صیانت آن ابلغ و اکثر از کتاب سیبویه
و مزنی و دواوین شعرا بطریق اولی که مصون خواهد بود از تغییر و نقصان و آیه کریمه و انا له لحافظون دلالتی
صریح دارد برین مدعا **فصل هشتم** در آنکه قرآن در عهد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مجموع و مرتب
و مؤلف بود علی ما هو علیه الآن علم الهدی رحمه الله در تصنیفات خود آورده که استدلال برین مدعا آنست که در
زمان آنحضرت قرآن بدرس میخواندند و حفظ جمیع آن میکردند و معین و مقرر شده بود که جمعی از اصحاب در حفظ
آن میکوشیدند و آنرا همیشه بر پیغمبر عرض میکردند و پیوسته بر او بعض میخواندند و جماعتی از صحابه مثل عبدالله
ابن مسعود و ابی بن کعب و غیر ایشان چندین نوبت ختم قرآن کرده بودند بر آنحضرت و این دلالت میکند بر آنکه
قرآن مجموع مؤلف و مرتب بود نه منثور و مبثوث و کسی که خلاف این کرده از امامیه و حشویه قول او معتد به نیست
چه مستند خلاف ایشان اخبار ضعیفه است که از اصحاب حدیث نقل کرده اند و امری که معلوم و مقطوع الصحة است بآن
راجع داشتن خلاف عقل و نقل است **فصل نهم** در بیان اعجاز قرآن و حروف عماد و استدلال بآن بر صدق دعوی
خاتم پیغمبران بدانکه علماء را بعد از اتفاق ایشان و اعجاز قرآن و تحدی حضرت رسالت پناه بآن اختلافست در آنکه
اعجاز آن بجهت فصاحت مفرط است یا بنظم مخصوص و اسلوب بدیع آن یا صرف حق تعالی همم عرب را از معارضه آن و سلب علمی
از ایشان که بآن تمکن داشته باشند از معارضه آن در نظم و فصاحت و موضع این مبحث کتب مدونه علمای عربیت و دور
تنقیح این مباحث متکلمین تدوین کرده اند خصوصا علم الهدی رحمه الله علیه که در کتاب موضح ایضاح این معنی فرموده و کشف
اسرار و استار از وجه دلالت اعجاز قرآن نموده بر وجهی که بادنی تاملی پی بآن میتوان برد و باندک توجهی علم بآن
حاصل میتوان کرد **فصل دهم** در ذکر احادیث و اخباری که دلالت میکند بر ترغیب قرائت قرآن و دانستن معانی
قرآن و چون ذکر همه احادیث و اخبار وارده درین باب و بیان ترجمه هر یک از آن سر رشته کلام را بر حد اطناب میکشید
از آنجهت درین فصل اکتفا بمضامین آن نموده میشود و از الفاظ احادیث که فارسی زبانان را از آن حظی نیست فرو
گذاشت میشود و الله الهادی و علیه اعتمادی از طرق موافق و مخالف مرویست که حضرت رسالت پناه در حین وفات
فرمود که من در میان شما دو امر عظیم میگذارم یکی کتاب خدا و یکی اهل البیت من هرگاه که متمسک باین هر دو
شوید دست اعتصام در حبل متین آن زنید هرگز گمراه نشوید و این هر دو امر از هم جدا نشوند تا آنکه در کنار

حوض

حوض کوثر بمن رسند و در احادیث قدسیه وارد شده که هر که مشغول شود بتلاوت قرآن بواسطه مشغولی او بآن
اشتغال نتواند نمودن بدعا کردن در رفع حاجت نمودن بدرگاه من من بهتر از مزد شاکران باو عطا فرمایم
و نام او را در زمره حاملان و صابران ثبت نمایم و عبدالله مسعود از حضرت رسالت پناه نقل کرده که قرآن
خوان احسان خداست که بآن صلای عام داده جمیع بندگان را ملائکه بدان دعوت کرده پس از مائده انعام آن محظوظ
شوید و هر چند توانید فایده از آن اخذ کنید حبلیست متین که هر که چنگ در آن زند و تمسک بآن جوید هرگز
از رحمت و عطوفت شامله و واسعه او سبحانه منقطع و محروم نشود و نوریست روشن که متحیران بادیه ضلالت
بنور هدایت آن بمنزل مراد برسند و شفائیست بغایت سودمند که دردمندان و مستمندان جهالت
از دانش و معرفت آن عاری میشوند و نجاتیست که هر که تابع آن میشود بمرتبه بلند و درجه ارجمند میرسد
چراغ طریقتیست که هر کس از صواب منحرف نمیشود و بحریست که عجایبش و غرایب آن منقضی نمیگردد بواسطه
کثرت تلاوت سمت کهنگی نمی پذیرد پس تلاوت آن کنید تا او سبحانه بهر حرفی از آن ده حسنه بنویسد و نمیگویم
که الم ده حسنه است بلکه میگویم الف را ده حسنه است و لام را ده و میم را ده و حفص بن غیاث از زهری
روایت کند که من از علی بن الحسین زین العابدین صلوات الله علیهما شنیدم که میفرمود قرآن خزاین علم
الهی و گنجهای معرفت پادشاهی است پس هرگاه که خزانه از آن در بگشایند باید که در او نظری نمایی و از دریای معرفت منتفع
آن در معرفتی حاصل کنی و عبدالله عباس از رسول الله نقل کرده که آنحضرت فرموده اشرف امت من حاملان قرآنند
و دیگر جماعتی که مشغول باشند بعبادت مالک منان و محمد بن یعقوب از حضرت رسول نقل کرده که هر که حق سبحانه
او را دانستن قرآن کرامت کند و او تصور نماید که کسی دیگر را زیاده از آنچه باو عطا کرده کرامت فرموده پس او
تصغیر امر عظیم و تعظیم امر صغیر نموده و نیز محمد بن یعقوب از آنحضرت روایت کرده که چون پوشیده شود بر شما
کارهای دنیا و آخرت و طریق معاش و معاد ملتبس گردد و بهیچ وجه راه بیرون شدن از آن ندانسته باشید
پس بر شماست که متوسل بقرآن شوید چه آن شافع قاریست که شفاعت آن مسموعست نزد حضرت باری و
گواهیست که گواهی او مقبولست در حق تبع هر که او را متبوع خود داند و تبعیت او اختیار نماید او را
به بهشت رساند و هر که او را در پس پشت اندازد یعنی نقیض طریق او اختیار نماید او را بدوزخ کشد

و آن اوضح دلیلست بطریق هر چیزی که بان تکلم کند همیشه راست کردار و درست گفتار باشد و هر که بوسیلهٔ آن
حکم کند همیشه با عدل و داد باشد و از جادهٔ طریق مستقیم منحرف نشود و هر که آنرا وسیلهٔ دنیا و آخرت خود
سازد ماجور شود و برتبهٔ صلحا و اتقیا و مؤمنین رسد و حارث ابن اعور از امیر المؤمنین ع روایت کند که
آنحضرت فرمود که من از رسول شنیدم که میگفت زود باشد که فتنهای عظیم در میان امت من پیدا شود من
گفتم یا رسول الله ص بچه چیز از آن فتنه ایمن توان بود و راه بیرون شدن از آن بچه باشد فرمود بکتاب خدا
که در اوست خبر آنانکه پیش از شما بوده اند و خبر آنانکه بعد از شما باشند و حکم آنچه در میان شما واقع
میشود هوای و آرزوی باطل مردمان آنرا انحراف نکرده اند و عالمان سیر از دریای معرفت آن نشوند و از
کثرت تذکار و تکرار کهنه نگردد و امور عجیبهٔ غریبهٔ آن منقضی نشود و هر که آنرا بجهت تکبر و تجبر
ترک کند حق تعالی تجبر او را درهم شکند و هر که از غیر آن طلب هدایت کند خدای تعالی آنرا گمراه سازد چه آن
ریسمان محکمیست که هرگز گسسته نشود و راه راستیست که هرگز کج نگردد و هر که عمل بآن کند بثواب
ابدی رسد و هر که حکم با و با معدلت باشد و هر که مردمان را بجانب آن دعوت نماید ایشانرا براه راست
دعوت کرده باشد و لیث بن سلیم روایت کرده از حضرت رسالت ص که فرمود روشن سازید بخواندن قرآن
خانهای خود را و خانها را تاریک و بی نور مسازید بجهت ترک قرائت قرآن همچنانکه روشن یهود و نصاری است
که نماز در مسجد های خود میگذارند و خانه خود را معطل میسازند و بدانید که هر که در خانه تلاوت بسیار کند
خیر و برکت در او بسیار شود چه قرآن بر خود دارد میگردانند اهل خود را و آسمان را روشن میسازد و همچنانکه ستاره
کان که روشن میگرداند اهل زمین را و از امام الناطق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام روایت است
که هرگاه مسلمانی در خانه خود تلاوت کند اهل آسمان او را بیکدیگر نمایند همچنانکه اهل زمین ستارهٔ درخشنده
را در آسمان بیکدیگر مینمایند و نیز از آن حضرت منقولست که باید بنده مؤمن نمیرد تا قرآن را بداند یا در تعلم
آن باشد و نیز فرمود که من تعجب میکنم از آنکه در خانه قرآن باشد خدای تعالی شیاطین را از آن دور نگرداند
و عاصم ابن حمزه روایت کرده از امیر المؤمنین ع که رسول ص فرمود که هر که قرائت کند و بدان مداومت نماید تا آنکه
حفظ کند خدای تعالی او را به بهشت رساند و او را اذن شفاعت دهد در حق ده کس از اهل او که همه

مستوجب

مستوجب دوزخ باشند و از امام علی بن موسی الرضا علیهما التحیة والثنا منقولست که رسول ص فرمود که خانهای
خود را نصیبی از تلاوت قرآن بدهید چه هرگاه در خانه خود تلاوت کنید کارهای دشوار اهل آنخانه آسان
گردد و خیر و برکت در آن آستان بسیار شود و ساکنان آن در زیادتی و افزونی باشند و هرگاه که در آن
تلاوت ننمایند بر اهل آن کارها تنگ شود و خیر و برکت در آن کم گردد و ساکنان آن در نقصان و بی برکتی باشند
و انس بن مالک از پیغمبر ص روایت کند که اهل قرآن که قاریانند اهل خدایند و از مخصوصان درگاه صمدیت و مقربان
درگاه احدیت و بهز بن عبادی که بنده مؤمن کند قرائت قرآن است و حسن دیلمی در کتاب خود از رسول ص
نقل کرده که خواندن قرآن افضل است از ذکر و ذکر افضل است از صدقه و صدقه افضل است از روزه و روزه سپر
آتش دوزخ است و نیز از آن حضرت فرموده اند که خواندن قرآن بهر حرفی که در نماز قرائت کند اگر ایستاده است
صد حسنه است و اگر نشسته است پنجاه و اگر در غیر نماز است با طهارت بیست و پنج حسنه و در غیر طهارت ده حسنه
و بشیر بن غالب اسدی از حسن بن علی صلوات الله علیهما روایت کند که هر که آیتی از کتاب خدا تلاوت
کند اگر ایستاده است بهر حرفی از آن او را صد حسنه است و اگر در غیر نماز خواند بهر حرفی ده حسنه و اگر استماع
قرآن نماید بهر حرفی یک حسنه و اگر شب قرآن ختم کند فرشتگان تا وقت صبح بر او صلوات فرستند و از برای
او استغفار کنند و اگر در روز ختم قرآن کند فرشتگان که نگهبان اویند تا شب برای او از خدای تعالی آمرزش طلبند و دعای
۳۰ او مستجاب باشد و ثواب ختم قرآن او را بهتر باشد از آنچه در میان آسمان است تا زمین بشر گوید که من گفتم یا رسول الله
اگر شخصی همه قرآن نداند او را این ثواب باشد فرمود که خدای تعالی بخشنده و کریم است و کریم است مجید هرگاه بنده از امت
من آنچه داند باشد از قرآن تلاوت کند او را همه ثواب آن خواهد بود و از امام جعفر صادق ع منقولست که هرگاه
که در نماز قرائت کند خدای تعالی بهر حرفی از آن پنجاه حسنه بنویسد او را و پنجاه سیئه محو نماید و پنجاه درجه برای
او بر دارد و اگر ایستاده باشد بهر حرفی برای وی صد حسنه بنویسد و صد سیئه محو نماید و صد درجه برای او بر دارد
و هر که ختم قرآن کند هر دعائی که از برای دنیا و آخرت کند بهر حال اجابت رسد راوی حدیث گوید که گفتم یا رسول الله ص
اگر همه قرآن نداند نسته باشند از این ثواب محروم باشد فرمود که از آبای کرام خود شنیدم که رسول ص فرمود که اگر همه
قرآن نداند بانچه داند بآن ختم کند که این ثواب برا و مرتب خواهد شد و عبد الله سلمان از ابی جعفر ع روایت

کرده که هرکه قرآن را در نماز ایستاده تلاوت کند حق تعالی بهر حرفی از آن برای او صد حسنه بنویسد و اگر نشسته
در نماز قرائت کند بهر حرفی برای او پنجاه حسنه ثبت کند و هرکه در غیر نماز قرائت کند برای او ده حسنه
بنویسند و نیز از ابی عبدالله مرویست که هرکه از برای او حسنه بنویسند و سیئه محو نمایند
و درجه رفیع کنند و سعد بن طریف از ابی جعفر ع روایت کرده از حضرت که هرکه در شبی ده آیه از کلام
الله بخواند او را از غافلان ننویسند و هرکه پنجاه آیه بخواند او را از ذاکران نویسند و هرکه صد آیه
تلاوت کند او را در طریده مسافران در اعیان سبط کنند و هرکه دویست آیه قرائت نماید او را از زمره
خاشعان شمرند و هرکه سیصد آیه بخواند او را از فایزان شمرند و هرکه پانصد آیه تلاوت کند از جمله مجتهدان
باشد و هرکه هزار آیه بخواند او قنطاری از خیرات و مبرات یابد و قنطاری پانزده هزار مثقال و هر مثقالی
بیست و چهار قیراط که کوچکترین آن مثل کوه احد است و بزرگترین آنچه میان آسمان و زمین است و از امیر المؤمنین
مرویست که هرکه بطوع و رغبت در دین اسلام در آید و آشکارا تلاوت قرآن کند او را در هر سال دویست
دینار برات از بیت المال مسلمانان و اگر در دنیا آن زر از او منع کنند روز قیامت تمام آن را بوی دهند
در وقتی که بسیار احتیاج بوی داشته باشند و از حضرت رسول ص مرویست که هرکه قرآن بخواند گویا نبوت
در میان هردو پهلویش مندرج شده و بر تبت پیغمبری رسیده الا آنست که بوی وحی نازل نشده و ابو
سعید خدری از پیغمبر ص روایت کرده که حاملان قرآن در دنیا بهتران و بهتران اهل بهشت خواهند بود
و در تفسیر که منسوبست بامام حسن عسکری ع مذکور است مخصوصند برحمت
واسعه او سبحانه و متلبس اند بنور او و آموخته شده اند بکلام او و مقربان درگاه اویند و نزدیکان بارگاه
او هرکه دوستی نماید بایشان دوستی نموده است باو و هرکه دشمنی کرده بایشان دشمنی کرده باو
سبحانه دفع میکند از مستمع قرآن بلاهای دنیا را و دور میکند از خواننده آن بلیات آخرت را و بحق
آن کسی که نفس محمد ص بید قدرت فرمان اوست که شنونده آیتی از کتاب الهی وقتی که اعتقاد داشته باشد
که مودی آن از جانب خدای محمد نیست که ما نعت است در جمیع اقوال و حکمتست در همه افعال و مودع آن
چیزیست که حق سبحانه و تعالی بر سبیل ودیعه باو سپرده از جمیع علوم خود نزد حضرت امیر المؤمنین ع که مطیع و منقاد
او

او حضرت در همه اوامر و نواهی صواب قرائت آنکس که متصف باشد بزرگترست از کوه زر که او صدقه دهد
کسی که معتقد اینچنین بها نباشد بلکه آن صدقه در آخرت و در وبال اوست بجهت آنکه حصول ثواب
مشروط بایمان است و کسی که معتقد امور مذکوره نباشد ایمان از او مسلوب است پس از صواب این گروه
محروم است و خواننده آیتی از کتاب خدای وقتی که معتقد آن امور باشد بهتر است از آنکه هرچه نزد
عرش است تا باسفل نجوم از کسی باشد که بآن امور اعتقاد نداشته باشد همه را تصدق کند بلکه همه آن
نیز بر متصدق آن وبال است بعد از آن فرمود که آیا میدانید که بر چه وقت این صواب عظیم بر قاری قرآن
مترتب میشود گفتند نه یا ابن رسول الله ص فرمود که هرگاه در قرآن خیانت نکند یعنی معانی آنرا
بنهجی که از پیغمبر ص و از اهل البیت او ع مرویست بخلق آن رسانند و آنرا منحرف نسازند و خوار و بیمقدار
نگردانند باین وجه که امر و نهی آنرا سهل نگرفته بآن عمل کنند و آنرا سرمایه اکل خود نسازند و ریا بآن
نکنند و نیز در آن تفسیر مذکور است که پدر و مادر قاری را در روز قیامت تاجی بر سر نهند که نور آن ده
هزار ساله راه رود و دو حله را برایشان پوشانند که بقیمت در دنیا چه کمترین تاری از آن مقابل
صد هزار دنیا باشد یا بیشتر از جمیع اشیاء نفیسه و زخارف برگزیده و پادشاهی خلد برای او
در نامه نوشته بدست چپ و راست القاری دهند و گویند که آنرا بخوان چون بآن نظر کند در کتابی
که در دست راست اوست نوشته باشد که تو بهترین پادشاهان بهشتی و رفیق سید ابرار و خیار و صلحاء
الائمه که بعد از ایشانند چون نگاه کند در نامه که در دست چپ او باشد در آنجا مرقوم باشد
که تو ایمنی از زوال چنین پادشاهی و محفوظ از موت و جمیع بیماری و دوری از حسد حاسدان و کید کایدان
بعد از آن او را گویند اقرأ و ارق قرائت میکن و بالا میرو که منزل تو نزد آخر آیتی خواهد بود که آنرا ختم کنی
و چون پدر و مادر او بهر دو حله خود نظر کنند و تاج عزت خود را ببینند گویند بار خدایا این شرف
و بزرگواری ما از کجاست که کردار ما بمرتبه نبود که ما را باین درجه رفیع رسانند کرام الکاتبین در جواب
ایشان گویند که این ثواب آنست که فرزند خود را تعلیم قرائت کرده اید و نیز از حضرت رسالت ص مرویست که چون
معلم بسمله را تعلیم متعلم نماید حق تعالی او را و مادر و پدر متعلم را از همه معاصی مغفور سازند بر وجهی که هیچ

کناه و نامهٔ اعمال ایشان نماند و از انحضرت سؤال کردند که یا رسول الله افضل اعمالی که بنده مؤمن کدام است
فرمود الحال والمرتحال گفتند حال و مرتحال کدام است فرمود ختم قران کردن و باز از اول ابتدا کردن و بدانکه قاری
را مستحب است که در قران نخستین لفظ تزیین صوت نماید و باواز خوش و صوت دلکش به تلاوت ان مشغول
شود چنانکه براء بن عازب از حضرت رسالت روایت کند که انحضرت فرمود که قران را مزین سازید باوازهای
خوب و انرا بحسن صوت تلاوت کنید و حذیفه یمانی از انحضرت روایت کرده که قرانرا بلهجهٔ عرب تلاوت کنید
و احتراز کنید از قرائت ان بطریق صداهای فاسقان نصاری و یهودان یعنی در قرائت ترجیع صوت مکنید
و زود باشد که بعد از من جماعتی پیدا شوند که در تلاوت آن اوازهای خود را در حلق کردانند چون ترجیع
صدا در وقت سرود و غنا مانند زاهدان اهل ذمت که در حین خواندن توراة و انجیل تکریر صوت میکنند و مثل نوحه
کر نغمه زنان در مصائب و نوائب که اواز ایشان از حنجرها تجاوز نکند و مفهوم هیچ سامعی نمیشود و کسانی که باینطریق
سلوک میکنند دلهای ایشان منقولست بانواع فتنه و بلیه و جمعی که محفوظ میشوند باوازهای ایشان محرومند از ثواب
ابدی در روز قیامت علقمه بن قیس کوید که من بحسن صوت قران میخواندم نزد عبد الله عباس مرا طلبید و کفت
تلاوت کن من باواز ملیح آیتی چند تلاوت کردم و چون فارغ شدم کفت دیگر قران بخوان که من از رسول
خدا شنیدم که میفرمود اواز نیکو آرایش قران است و انس بن مالک از پیغمبر روایت کرده که هر چیزی را
زیوری هست و زیور قران اواز نیکوست و عبد الله بن سائب کفته که سعد بن وقاص نزد من آمد و کفت
ای برادر شنیدم که قران باواز حزین میخوانی کفتم بلی و الحمد لله علی ذلک کفت من از رسول الله شنیدم که میکفت
قران بجهت حزن نیره کان نازل شده تلاوت ان باید که غفلت را محزون ساخته از وادی غوایت براه
هدایت رساند پس چون قرائت کنید کریه کنید و اگر کریه نیاید خود را بر کریه دارید و بزینت صوت و حزن اواز
قرائت کنید و هر که باواز حزین و حسن صوت قران نخواند از ما نباشد و نیز سنت است که قاری قران قرائت
را از روی مصحف کند اکرچه حافظ باشد تا او را هم صواب قرائت باشد و هم ثواب نظر کردن در ان چنانچه
اسحق بن عمار روایت کند که من ابو عبد الله ع پرسیدم که یا ابن رسول الله من حافظ قرانم تلاوت از روی
مصحف کنم یا از ظهر قلب فرمود که از مصحف قرائت کن بشنوی که نظر در قران کردن عبادتست و هم از صادق ع

مروی

مرویست که سه چیز نزد که شکایت میکنند بخدا عز و جل یکی مسجد خراب که اهل ان در ان نماز نگذارند و دوم
عالمی که در میان جاهلان باشد و ایشان اطاعت او نکنند سیم مصحفی که او نجید باشد در خانه و کرد و غبار
بران نشسته و هیچکس بر قرائت ان اقدام نکند و نیز از ان حضرت روایتست که هر که قرانرا از روی مصحف
قرائت کند از نور چشم خود برخوردار باشد و همیشه نور چشم ان در تزاید باشد و از مادر و پدر او تخفیف
عذاب شود اکرچه کافر بوده باشند و نیز فرمود که هیچ چیز بر شیطان دشوار نیست که قرائت قران
کردن از مصحف و نظر کردن در ان و شیطان رنده میشود از انخوانه و سنت موکد است بر قاری که مداومت
نماید بر مداومت ان تا به سبب فراموشی روز قیامت حسرت نخورد و ندامت نکشد عبد الله بن مکان از یعقوب
احمر روایت کند که از ابی عبد الله ع پرسیدم که بواسطهٔ حوادث روزگار غم بسیار بمن میرسد و بجهت انچه هام
بسیار را فراموش میکنم تا بجهتی که بعضی از قران نیز از یادم میرود انحضرت بعد از استماع این کلام از من
بسیار غمگین شده فرمود که قرانرا فراموش مکن که هر که سورهٔ را فراموش کند فردای قیامت ان سوره بصورت
ترین صورتی خود را بر ان میکند و بری درجه عالیه خود را با و نماید و کوید سلام الهی شامل حال تو باد ترکم کسی
که باین صورت زیبا و زینت دلربا سوره کو مل من فلان سوره ام که در دنیا تلاوت میکردی و بعد از ان مرا کذاشتی
و فراموش کردی اکر متمسک بمن میشدی و مرا ترک نمیکردی این درجه عالی و مرتبه سامی نام زد تو میبود او
در این صورت متاسف و متحیر شود و آن زمان تاسف و تحیر فائده ندهد بعد از ان انحضرت فرمود که بر شما
باد که متوسل بر قران شوید و انرا بیاموزید و پیوسته متذکر ان شوید تا باین درجهٔ رفیع وسیله ور زاین
روز حسرت و ندامت نکشید و نیز از انحضرت ماثوراست که قران امانت خداست باید که بندهٔ مؤمن در امانت خدای
نکاه کند و هر روز از ان پنجاه ایه تلاوت کند و هیچ شکی نیست که مقصود اصلی از قرائت قران تذکر معانی
انست تا از روی ان ملکه او شود و پیوسته مطیع امر ان و منزجر از نهی ان باشد چنانکه ایه کریمه کِتَابٌ اَنْزَلْنَاهُ
اِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ وَلِيَتَذَكَّرَ اُولُوا الْاَلْبَابِ دلالت صریح دارد بران پس باید که لفظ قرانرا با معنی ان
جمع کند و اکتفا بلفظ نکند تا هم ثواب قرائت کردن و هم اجر معنی ان دانستن داشته باشد و قدمای صحابه
صحابه چون عبد الله مسعود و ابی بن کعب روایت کرده اند که رسول ص ده ایت از قران تلاوت نمودی

دانان در یکذشتی تا معانی انرا تعلیم ما نفرمودی و انچه دراو بودی اعلام ما نمودی و چون قران نزد انحضرت تمام کردیم مستحضر جمیع معانیش کردیدیم و عبد الله عباس کفت هر که قران خواند و تفسیرش نداند بمنزلهٔ کسی باشد که ندانند چه میکوید حسن بصری کفته که سوکند میخورم بخدای که حق تعالی هیچ آیتی نفرستاد مکر که خواست که معانی انرا بدانند و بامر و نهی ان معرفت حاصل کنند سفیان ثوری کفته که صنف از عمر بی که مرف ظاهر دایکه کریم و کتاب خدای را با مر یست کر انداختم و بقوبان معانیش نرسیدیم فالان وقت الشروع فی المقصود بعون الله الملک المعبود

بدانکه این سوره نزد عبد الله عباس و قتاده مکی است و مجاهد کفته که مدنیست

و قول اصح است زیرا که امیر المؤمنین ع فرموده که نزلت فاتحة الکتاب بمکة من تحت العرش یعنی فاتحة الکتاب از کنجهای زیر عرش است که بمکه نزول اجلال یافته و ابن عباس روایت کرده که چون حضرت رسول صلعم در مکه باداء رسالت برخواست سخن اول او این بود که بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین تا آخر و نیز بصحت پیوسته که انحضرت بعد از بعث ده سال در مکه اقامت فرموده و مردمان ابنماز امر مینمود ایشان منقاد امر ان حضرت شده بنماز اقدام میکردند و بنا بر این حدیث مشهور از موافق و مخالف که رسول صلعم فرموده لا صلواة الا بفاتحة الکتاب فاتحه جزء نماز است و شرط صحت ان پس مکی باشد و بعضی از اهل خلاف

چون مالکی و اوزاعی و ابو حنیفه کفته اند که این سوره دو بار نازل شده یکبار در وقت صلواة یومیه ۲

و بار دیکر در مدینه در حین تحویل قبله و عدد ایات ان هفت است باتفاق جمیع علما و خلافست در انعمت علیهم که نزد بعضی ایتی است از فاتحه و ابن جماعت بسمله را جزء سوره فاتحه نمیدانند و صحیح انست که بسمله جزء سوره است و ایتی از ان و انعمت علیهم جزء ایتیست نه ایه و حدیث صحیح مشهور از حضرت رسالت صلعم که فاتحة الکتاب سبع ایات احدیهن بسم الله الرحمن الرحیم و اجماع اهل البیت ع مثبت این قول است و مبطل قول اول و هم اهل کوفه که در عدد مستندند باهل المؤمنین و قراء مکه و فقهاء ایشان ابن مبارک که شافعی نیز بر این قول اند و زیاده تبیین در اثبات این قول و ابطال قول اول در تفسیر بسمله سمت تحریر خواهد یافت انشاء الله تعالی و این سوره را نامهای متعدد است فاتحة الکتاب سورة الحمد سورة الشکر سورة الدعا ام القران ام الکتاب سبع المثانی و وافی کافی اساس تعلیم مسئله سوره مناجات تفویض رقیه اما تسمیه ان بفاتحة

الکتاب

الکتاب بجهت انکه افتتاح کتاب بان شده یعنی از جمیع قران نازل کشته و اما شکر بجهت اشتمال بر حمد الهی و شکر نعم پادشاهی و اما دعا بجهت انکه متضمن دفع دعواتست بقاضی الحاجات و اما ام القران و ام الکتاب بواسطهٔ انکه ام بمعنی اصل و جمع است و این سوره اصل قران است و جامع مقاصد ان زیرا که محتویست بر اصول اسلام که انظریق معرفت خداست و تعبد با مر و نهی او و مشتمل است بر اظهار ربوبیت و کیفیت عبودیت و بیان وعد و وعید و حکم نظریه و احکام عملیه کران طریق مستقیم و منطویست بر مراتب سعدا و مراتب اشقیا و کفته اند که ام بمعنی امام است و چون این مقدم سوره قران است از این جهت باین اسم مسمی شده و اما سبع مثانی زیرا که هفت آیت است و اکثر الفاظش مکرر و مثنی است چون الله و رب العالمین الرحمن فالرحیم ایاک و ایاک الصراط و صراط علیهم و علیهم غیر متقابل و لا المغضوب علیهم و لا الضالین و یا انکه مثنی است باعتبار انکه نصفی در وصف خالق است و نصفی در صفت مخلوق و باعتبار تضمن ان دو نوع مقابل را چون ربوبیت و عبودیت خالقیت و مخلوقیت عمل و توفیق هدایت و ضلالت دوست و دشمن و یا باعتبار انکه در نماز دو بار خونده میشود و یا بجهت انکه دو بار نازل شده و اما وافی بسبب انکه خواندن همهٔ ان در نماز واجبست و تنصیف ان جایز نیست بخلاف سورهای دیکر در صلواة مسنونه باجماع در مفروض علی الخلاف و یا باعتبار انکه حق تعالی در او ایفای تمامی معانی قران نموده از علم اصول و امر و نهی و وعده و وعید و کیفیت عبودیت و غیر ان و اما کافی زیرا که کافی و مستغنی است از سورهای دیکر و سور قران محتاجند بان چنانکه حضرت رسالت صلعم فرموده که ام القران عوض عن غیرها و لیس غیرها عوضا عنها و لهذا در نماز اکتفا بفاتحه میتوان کرد و بسوره دیکر بغیر فاتحه باشد اکتفا نمیتوان کرد و اما اساس بمعنی اصل است و اصل قران است بجهت جامعیت کیفیت عبادت چنانکه کذشت و عبد الله عباس رضی الله عنهما فرموده که هر چیز را اساسیست و اصلی اساس دنیا مکه است و اساس اسمانها اسمان هفتم و اساس بهشتها بهشت عدن و اساس دوزخ درکه هفتم و اساس خلقان ادم و اساس پیغمبران نوح و اساس بنی اسرائیل یعقوب و اساس کتابها قران و اساس قران فاتحه و اساس فاتحه بسم الله الرحمن الرحیم و اما شفا از انکه پیغمبر صلعم فرموده که فاتحة الکتاب شفاء من کل داء این سوره اصل قران است و شفای جمیع الام و امراض مردمان

بدوانا

صحیح نیست چنانکه حدیث فاتحه شفای جمیع دردها و مرضهاست ابو سلیمان روایت کند که با رسول خدا
خفته بودیم مردی میان ما مصروع شد یکی از صحابه سوره فاتحه در گوش او خواند برخواست
و شفای تمام یافت این خبر بسید کاینات رسید فرمود هی ام الکتاب هی شفاء من کل داءٍ و اما صلواة زیرا
که نماز بدون او صحیح نیست چنانکه حدیث   بفاتحة الکتاب مشعر است براین پس گویا یعنی
صلواة است و مسلم بن حجاج در صحیح خود روایت کرده از پیغمبر صم که حق تعالی   بینی و بین عبدی
نصفین نماز را قسمت کردم یعنی نماز را منقسم ساختم میان خود و میان بنده خود بدو نصف نصف از برای
خود   از برای بنده های خود هرگاه بنده گوید بسم الله الرحمن الرحیم حق تعم فرماید بنده
من ابتدا بنام من میکند پس من واجبست که   برو تمام گردانم مدد احوال و اموال او برکت
دهم و چون گوید الحمد لله رب العالمین او سبحانه گوید بنده کان من به ثنای دی   من اقدام
مینماید و چون گوید الرحمن الرحیم از جناب الهی خطاب آید که بنده من بستایش من اشتغال می نماید و
و ثنای   زبان خود میسازد و چون گوید مالک یوم الدین حق تعم گوید بنده من مجد و بزرگواری
من میگوید و چون گوید ایاک نعبد و ایاک نستعین حق تعا گوید اینست میان من و بنده من و این عهدیست
که روز میثاق از او اخذ کرده ام و این اوصاف مذکور مخصوص است بمن دیگر برای این راهی نیست
و چون گوید اهدنا الصراط المستقیم تا آخر حق سبحانه و تعم فرماید این سئوالات بنده منست و بر من
واجبست که او را براه راست رسانم و انجاح جمیع حوایج او نمایم و اما کنز زیرا که کنجهای عرش است
چنانکه حدیث نزلت فاتحة الکتاب بمکة من کنز تحت العرش مشعر است براین و اما تعلیم مسئله زیرا
که حق تعم در این سوره بندگان را تعلیم ادب سئوال کرده که اول ابتدا است بثنا و بعد از آن باظهار عجز
و آنگاه بدعا و اما سوره مناجات زیرا که مصلی در نماز باین سوره باخدای خود راز میگوید و عرض
نیاز و مناجات مینماید که المصلی یناجی ربه و اما سوره تفویض زیرا که مشتملست بر استعانت
عبد در جمیع امور با او سبحانه و تفویض کل امور با او اما دقیقه زیرا که افسون جمیع گزندگان
و درندگانست سلمه محمد از امام همام جعفر صادق عم روایت کرده که آنحضرت فرموده که اول

فاتحه

فاتحه بدنساز دهیچ زهری و دوائی و عوده او را بد نخواند و ابو سعید خدری گوید که ما جمعی از مسافران بقبیله
از قبایل عرب گذر کردیم اتفاقا یکی را از ایشان مار گزیده بود و از علاج او عاجز بودند یکی از ما نزد ما آمد
و استعلاج نمود گله گوسفند قبول کرد که بما دهد تا معالجه او کنیم یکی از یاران ما فاتحه را بران گزیده
خواند و دست بران عضو مالید فی الحال شفا یافت پس گله گوسفند را بما دادند و این سوره را ثواب بسیار و اجر
بیشمار است ابی بن کعب روایت کرده که رسول صم فرمود که بنده مسلمانان که قرائت فاتحه کند ثواب قرائت
دو ثلث از قران برای او بنویسند و در روایت دیگر واقع شده که ثواب قرائت جمیع قران باو دهند و ثواب
کسی که بر جمیع مومنین و مومنات تصدق کرده باشد و نیز از ابی رض منقولست که فاتحه را نزد رسول خدا صم
میخواندم آنحضرت فرمود که بیدان کسی که نفس من بید فرمان اوست که خدای تعم مثل این سوره را در توریة
و انجیل و زبور و فرقان نفرستاده و این سوره اصل قرآنست و جامع معانی فرقان و مقسوم است میان بنده
و خدای عز و جل و بنده راست انچه طلب کند از حق تعم از مقاصد دنیا و عقبا و محمد بن مسعود عیاشی باسناد
خود نقل کرده که رسول صم جابر بن عبد الله را گفت ای جابر تعلیم کنم ترا بهترین سوره که حق تعا در کتاب خود
فرو فرستاده جابر گفت بلی یا رسول الله آنحضرت گفت که آن فاتحة الکتاب است که شفای جمیع دردها و دافع
همه مرضها و بلاهاست مگر موت و رافع درجات قاری خود در جنات علی و رضوان علیا و از امیر المومنین علی
مرویست که رسول خدا صم فرمود که حق تعم بمن گفت ای محمد صم و لقد آتیناک سبعا من المثانی و القران العظیم
یعنی سوره فاتحة الکتاب و قران بزرگوار بتو عطا فرمودیم بعد از ان فرمود که حق تعم تخصیص ذکر فاتحه کرده
و انرا در فضل از جمیع قران ممتاز ساخت و بر من منت نهاد بجهت آنکه این سوره از نفیس ترین گنجهای عرش است
و نیز از امیر المومنین عم روایتست که حق سبحانه و تعم حضرت رسالت را از میان بندگان مخصوص کرد باین نحو و را
مکرم و مشرف ساخت و ارسال فاتحة الکتاب و هیچ کس را در این شریک او نساخت مگر سلیمان پیغمبر را
آنکه اول از جمله این سوره بسم الله الرحمن الرحیم عطا فرمود چنانکه بزبان حال بلقیس از تعظیم و تکریم
این آیه خبر میدهد که انی القی الی کتاب کریم و انه من سلیمان و انه بسم الله الرحمن الرحیم پس هر بنده
مؤمن که قرائت فاتحه نماید حق تعم بهر حرفی از آن حسنه کرامت باو فرماید که افضل از دنیا و ما

فیها باشد و از ابن عباس نقلست که روزی نزد پیغمبر بودم ناگاه ملکی از ملائکه مقربین نزد انحضرت ظاهر شد
وگفت البشر بنورین اوتیتهما لم یؤتهما قبلك فاتحة الکتاب وخواتم سورة البقرة لن تقرء حرفا منهما الا
اعطیته یعنی بشارت باد ترا ای محمد که دو چیز را بتو داده اند که بهیچ پیغمبری پیش از تو خدا نداده و ان
فاتحة الکتاب وخواتیم سورة البقره است امن الرسول باشد تا اخر هیچ حرفی از این دو نخوانی یعنی از خدا مسئله
ننمائی مگر که داده شوی انچه طلبیده از حذیفه یمانی روایت کرده که پیغمبر فرموده که قومی باشند که
که حق تعالی نزول عذاب بر ایشان واجب حتمی گردانیده باشد پس طفلی از اطفال ایشان در مکتب الحمد لله
رب العالمین را قرائت کند حق تعالی انرا از حق تعالی بشنود وان عذاب را مدت چهل سال از ایشان بردارد و در خبر
امده که خدا تعالی صد و چهار کتاب را از اسمان فرو فرستاد و از انجمله تورات و انجیل و زبور و فرقانرا برگزید
و علوم جمیع ان کتابها در ان درج فرمود و بعد از ان از این کتاب قرانرا اختیار فرمود و برکات و ثواب خواندن
و دانستن انرا در او مندرج ساخت و انچه جمیع علوم و ثواب و برکات قرانرا جمع کرد در سورهای مفصل وضع
کرد و بعد از ان فاتحه را انتخاب کرد و همه علوم و برکات و مثوبات تلاوت و دانستن انرا در او جمع فرمود
پس هر که فاتحه بخواند چنان باشد که صد و چهار کتابرا خوانده و هر که بمعنی ان دانا شد همچنان بود که معانی
جمیع ان کتابها را دانسته و از اینجاست که ابن عباس رض از امیر المؤمنین ع روایت کرده که انحضرت فرمود
چون یا عبد الله لو کتبت معانی الفاتحة لاوقرت سبعین بعیرا یعنی اگر بنویسم جمیع معانی وحقایق فاتحه
الکتابرا هفتاد شتر از ان بر بار کنم و نیز از ابن عباس روایت است که امیر المؤمنین ع از اول شب تا وقت
نماز صبح از برای من تفسیر فاتحة الکتاب میفرمود از تفسیر باء بسم الله در یکی شب بود بعد از ان فرمود انا
نقطة تحت الباء من نقطهام که در زیر باست یعنی نقطه مرکز علم اولین و اخرینم و از شرایف و فضائل
این سوره است که حروف تحریر شطف در او نیست زیرا که این حروف استعارند بد بود و حزن و جحیم
و زفیر و شهیق و لظی و فراق و این حروف بعدد ابواب جهنم است پس هر که این سوره را بخواند حق تعالی
ابوابرا از طرف بها سبعه ابواب نجاة داده بهشت در بهشت رساند و لهذا ابلیس نزد نزول این
سوره بفریاد و ناله درامد و مضطرب چنانکه در اثار وارد شده که ابلیس لعین در جمیع عمر خود

چهار بار مضطرب شد و ناله و افغان کرد اول وقتی که طوق لعنت بگردن او در امد دوم زمانی که اورا
از بهشت بیرون کردند سیم ساعتی که حضرت رسالت مبعوث شد چهارم هنگامی که فاتحة الکتاب
نزول اجلال یافت و چون از جمله حقوق قران است که قاری در حینی که قدم در حریم قران نهد اید
کریمه واذا قرأت القران فاستعذ بالله من الشیطان الرجیم را منظور ساخته و بمضمون ان امتثال کرده
ابتداء باستعاذه نماید تا از وسواس شیطان ایمن باشد از انجهت پیش از شروع در تفسیر فاتحه ابتدا
باستعاذه نموده در معنی ان اشعار میرود اعوذ التجا میکنم و پناه میبرم بالله بمعبود یکتا
و خداوند بی همتا من الشیطان الرجیم از شر دیو سرکش که ابلیس پر تلبیس است و در صحاح مذکور است که کل عات
و متمرد من الانس والجن والدواب شیطان است و بدانکه نزد بعضی شیطان بر وزن فعلانست مشتق از شاط
بشیط بمعنی بطل یعنی دیو باطل و مخالف حق و اکثر برانند که بر وزن فیعالست بر وزن بعید کما تعالی شطنت
الدار اذا بعدت و اشطنه اذا ابعده و این قول اصح است و مؤید اینست قول شاعر ایما شاطن عصاه عکاه
ثم یلقی فی السجن والاغلال پس معنی انست که دیو دور مانده از رحمت یا از انواع خیر رجیم رانده شده از بام
جنت به طرد لعنت یا مطرود از طبقات سموات بشهب ثاقبه که ستارهای ریزانند و درخشان چه شیطان
هر گاه قصد اسمان میکند بجهت استماع کلام فرشتگان ستاره بر او بران میبارند و او را منع میکنند
از ان و باید دانست که لفظ الله چون انکه مستحق جمیع صفات کمالیه است بخلاف اسامی و صفات دیگر پس
اینکه او مستعاذ به واقع شده نه غیر از بواقی اسماء و صفات حسنی دلالتی تمام دارد بر انکه شیطان
عدو قاتل البشر و دفع شر او بهیچ وجه ممکن نیست مگر باستعاذه بکسی که غالب مطلق است و حکمت که
در عدول از بالله اعوذ با عوذ بالله با انکه اول مقتضی حصر است اهتمام قرانست بلکه تعوذ چنانکه
در اقرء باسم ربك که عدم تقدیم بسمله بسبب اهتمام قران است و عدول از فعل که عزت است بفعل مضارع
که اعوذ است بجهت اعتبار تجدد است و استمرار نه بدانکه اعوذ اگر چه خبر است اما بمعنی دعا
و در این تقدیر است اللهم اعذنی و نکته در عدول از انشا بخبر انست که تا بنده اظهار فعلی کند که
که مقدور وی نیست و در گفتار لفظ اعوذ با اجرای خود چنین مناجات کند که بار خدایا من با وجود مقصود

فیها باشد و از ابن عباس نقلست که روزی نزد پیغمبر بودم ناگاه ملکی از ملائکه مقربین نزد انحضرت ظاهر شد
و گفت ابشر بنورین اوتیتهما لم یؤتهما قبلک فاتحة الکتاب وخواتیم سورة البقرة لن تقرء حرفا منهما الا
اعطیته یعنی بشارت باد ترا ای محمد که دو چیز را بتو داده اند که بهیچ پیغمبری پیش از تو نداده اند و ان
فاتحة الکتاب و خواتیم سورة البقره است امن الرسول باشد تا اخر هیچ حرفی از این دو نخوانی یعنی از هر امر مسئله
ننمائی مگر که داده شوی انچه طلبیده از حذیفه یمانی روایت کرده که پیغمبر فرموده که قومی باشند که
که حق تعالی نزول عذاب بر ایشان واجب حتمی کرده باشد پس طفلی از اطفال ایشان در مکتب الحمد لله
رب العالمین را قرائت کند حق تعالی انرا بشنود و ان عذاب را مدت چهل سال از ایشان بردارد و در خبر
امده که خدای تعالی صد و چهار کتاب را از اسمان فرو فرستاد و از انجمله توراة و انجیل و زبور و فرقانرا برگزید
و علوم جمیع ان کتابها را در ان درج فرمود و بعد از ان از این کتاب قرانرا اختیار فرمود و برکات و ثواب خواندن
و دانستن انرا در او مندرج ساخت و انگاه جمیع علوم و ثواب و برکات قرانرا جمع کرد در سورهای مفصل و جمع
کرد بعد از ان فاتحه را انتخاب کرد و همه علوم و برکات و مثوبات تلاوت و دانستن انرا در او جمع فرمود
پس هر که فاتحه بخواند چنان باشد که صد و چهار کتاب را خوانده و هر که معنی ان داند همچنان بود که معانی
جمیع ان کتابها را دانسته و از اینجاست که ابن عباس رض از امیر المؤمنین ع روایت کرده که انحضرت فرمود
چون یا عبد الله لو کتبت معانی الفاتحة لاوقرت سبعین بعیرا یعنی اگر بنویسم جمیع معانی و حقایق فاتحة
الکتاب را هفتاد شتر از ان بار کنم و نیز از ابن عباس روایت است که امیر المؤمنین ع از اول شب تا وقت
نماز صبح از برای من تفسیر فاتحة الکتاب میفرمود از تفسیر باء بسم الله در نگذشته بود بعد از ان فرمود انا
نقطة تحت الباء من نقطه ام که در زیر باست یعنی نقطه مرکز علم اولین و اخرینم و از شرایف و فضائل
این سوره است که حروف ثجخزشظف در او نیست زیرا که این حروف اشارت اند به ثبور و خزی و جحیم
و زفیر و شهیق و لظی و فراق و این حروف بعدد ابواب جهنم است پس هر که این سوره را بخواند حق تعالی
او را از طرف بها سبعه ابواب نجاة داده بهشت در بهشت رساند ولهذا ابلیس نزد نزول این
سوره بفریاد و ناله در امد و مضطرب چنانکه در اثار وارد شده که ابلیس لعین بر جمیع عمر خود

چهار بار مضطرب شد و ناله و افغان کرد اول وقتی که طوق لعنت بگردن او در آمد دوم زمانی که او را
از بهشت بیرون کردند سیم ساعتی که حضرت رسالت ص مبعوث شد چهارم هنگامی که فاتحة الکتاب
نزول اجلال یافت و چون از جمله حقوق قران است که قاری در حینی که قدم در حریم قران نهد ایهٔ
کریمه واذا قرأت القران فاستعذ بالله من الشیطان الرجیم را منظور ساخته و بمضمون ان امتثال کرده
ابتدا باستعاذه نماید تا از وسواس شیطان ایمن باشد از انجهت پیش از شروع در تفسیر فاتحه ابتدا
باستعاذه نموده در معنی ان اشعار میرود اعوذ التجا میکنم و پناه میگیرم بالله بمعبود یکتا
و خداوند بیهمتا من الشیطان الرجیم از شر دیو سرکش که ابلیس پر تلبیس است و در صحاح مذکور است که کل عات
و متمرد من الانس والجن والدواب شیطان است و بدانکه نزد بعضی شیطان بر وزن فعلانست مشتق از شاط
یشیط بمعنی بطل یعنی دیو باطل و مخالف حق و اکثر برانند که بر وزن فیعالست بر وزن بعید کما تقال شطنت
الدار اذا بعدت و اشطنه اذا ابعده و این قول اصح است و موید اینست قول شاعر ایما شاطن عصاه عکاه
ثم یلقی فی السجن والاغلال پس معنی آنست که دیو دور مانده از رحمت با انواع جرم و جرم و رانده شده از بام
جنت به طرد لعنت یا مطرود از طبقات سموات بشهب ثاقبه که ستارهای ریزاننده و درخشان چه شیطان
هرگاه قصد اسمان میکند بجهت استماع کلام فرشتگان ستاره بر او ریزان میسازند و او را منع میکنند
از ان و باید دانست که لفظ الله چون انکه مستحق جمیع صفات کمالیه است بخلاف اسامی و صفات دیگر پس
اینکه او مستعاذ به واقع شده نه غیر از بواقی اسماء و صفات حسنی دلالت تمام دارد بر انکه شیطان
عدو قتال البشر و دفع شر او بهیچ وجه ممکن نیست مگر باستعاذه بکسی که غالب مطلق است و حکمت که
در عدول از بالله اعوذ با اعوذ بالله با انکه اول مقتضی حصر است اهتمام قرانی است بلکه تعوذ چنانکه
در اقرء باسم ربک که عدم تقدیم بسمله بسبب اهتمام قران است و عدول از فعل که عذت است بفعل مضارع
که اعوذ است بجهت اعتبار تجدد است و استمرار نیز بدانکه اعوذ اگر چه خبر است اما بمعنی دعاست
و در این تقدیر است اللهم اعذنی و نکته در عدول از انشا بخبر انست که تا بنده اظهار فعلی کند که
که مقدور وی نیست و در گفتار لفظ اعوذ باجرای خود چنین مناجات کند که بار خدایا من با وجود قصور

مستجمع

وشود تنزیهت از مجهوده عبودیت بیرون آمدم و گفتم اعوذ بالله ان اکون بجود نهایت کرم و غایت فضل و رحمت
سزاوار نبری که بعهد ربوبیت وفا کنی و بکوئی اعیذک من الشیطان الرجیم و مخفی نیست که استعاذه سبب فوز
و فلاح و موجب انجاح مرام است و واسطه رفع درجات و قرب مرتبه نزد قاضی الحاجات و لهذا جمیع انبیاء
بوسیله استعاذه بمقام قرب و نجاح رسیده اند و بر همه کفار غالب گشته اند چنانکه نوح نجی علی نبینا و علیه السلام
وقتی که گفت ربی اعوذ بک ان اسئلک ما لیس لی به علم حق تعالی خلعت سلامت و برکت در او پوشانید
و گفت یا نوح اهبط بسلام منا و برکات علیک و ابراهیم خلیل صلوات الرحمن علی نبینا و علیه وقتی که نمرود او را در
آتش می انداخت استعاذه برین وجه کرد که اعوذ بالله خلقنی فهو یهدینی من شر ما عصاه فاذا نی حق تعالی
حق تعالی با آتش امر کرد که یا نار کونی بردا و سلاما علی ابراهیم و او را بمرتبه خلت رسانید که واتخذ الله ابراهیم
خلیلا و یوسف صدیق گفت معاذ الله ربی مرتبه عصمت و ملکت یافت چنانکه او سبحانه در حق
او فرمود کذلک لنصرف عنه السوء و الفحشاء و کذلک مکنا لیوسف و موسی کلیم با حق تعالی مناجات کرد
که انی عذت بربی و ربکم ان ترجمون بمقام تکلیم رسید و کلم الله موسی تکلیما در جای دیگر ذکر فرموده
که و قربناه نجیا و مادر مریم گفت که انی اعیذها بک و ذریتها من الشیطان الرجیم حق تعالی مریم که مادر
اکثر پیغمبران بود با و عطا فرمود و در حق او گفت فتقبلها ربها بقبول حسن و انبتها نباتا حسنا و مریم
در وقتی که گفت انی اعوذ بالرحمن منک ان کنت تقیا حق سبحانه و تعالی عیسی را باو داد و در رفع تهمت
و عیسی روح الله را امر فرمود باین کلام که انی عبد الله آتانی الکتاب و جعلنی نبیا و جعلنی مبارکا اینما کنت
و اوصانی بالصلوة و الزکوة ما دمت حیا و حضرت خاتم النبیین وقتی که مناجات فرمود باین
وجه که رب اعوذ بک من همزات الشیاطین و اعوذ بک ان یحضرون حق سبحانه او را بمقام
قرب رسانید و در حق او امر فرمود که قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله و در حق
او گفت و ما ارسلناک الا کافة للناس بشیرا و نذیرا و داعیا الی الله باذنه و سراجا منیرا و زمام
اختیار شفاعت بکف کفایت او داد که عسی ان یبعثک ربک مقاما محمودا و بجهت استعاذه بود که ذریه
طاهره او را که ائمه معصومین اند همه از رجس مجتنب ساخت و در حق ایشان گفت که انما یرید الله

لیذهب

لیذهب عنکم الرجس و یطهرکم تطهیرا پس بنده مؤمن باید که اقتدا با انبیا و ائمه هدی نموده باین کلمه طیبه
مترنم شود تا بمقام رضی الله عنهم و رضوا عنه قدم بر سر یحبهم و یحبونه نهد و در جوار قرب الهی متمکن
شود و از معقل بسیار مرویست که حضرت رسالت فرمود که در وقت صبح سه بار بگوید اعوذ بالله من الشیطان
الرجیم و بروایت دیگر اعوذ بالله السمیع العلیم من الشیطان الرجیم و سه آیه از آخر سوره الحشر با آن منظم سازد
حق تعالی هفتاد فرشته را با او موکل کرداند که برای او صلوات میفرستند تا بشب و اگر در آن روز بمیرد شهید
مرده باشد و هر که در وقت شام با این طریق استعاذه نماید همین ثواب یابد و بدانکه استعاذه بمجرد قول
فایده متعدیه برای او مترتب نمیشود بلکه حصول درجات عالیه و انجاح مهمات دینویه و مقاصد اخرویه
متفرع است بر تخلیه قلب مستعیذ از اخلاق سیئه شیطانیه و تحلیه او با اخلاق سنیه حمانیه چنانکه
در حدیث قدسی وارد شده که اگر کسی خواهد که ذوق محبت مرا دریابد و بر تو نور معرفت من بر دل او تجلی
او تمام باید که دامن دل از لوث هیئت پاک سازد و خود را از بادیه شیطانیه خلاص ساخته
با خلاص تمام در وی بخلوت خانه خواص من آرد و از ابن عباس مرویست که حق تعالی اول مرتبه رسول خود را
استعاذه امر فرمود و بعد از آن فرمود که افتتاح کلام بنام نامی و اسم سامی او کنند باین نهج که بسم الله الرحمن الرحیم
بنام خدای که بوجوب وجود و استجماع جمیع صفات کمال مستحق پرستش است و سزاوار معبودیت الرحمن بسیار
بخشنده بر خلق در دنیا بافاضه وجود حیات و ارزاق و سایر نعمت تا بوسیله معرفت او حاصل کنند
و مشغول عبادت او شوند الرحیم نیک بخشاینده بر بندگان در عقبی بمغفرت و رسانیدن ایشان
بروضه جنت و مقام قربت بدانکه بسم جار و مجرورست و هر جار و مجروری متعلق است بفعل یا شبه
فعل زیرا که حروف جاره موضوعند از برای معنی افعال با سماء پس ناچار باشد از متعلق فح
بسم را جاره بناشد از متعلق و آن ابتدات و تقدیر اینست که بسم الله ابتدئ و صحتوان بود که تقدیر این
باشد که ابتدئ متبرکا و متیمنا بسم الله یعنی آغاز کلام میکنم در حالتی که با برکت و یمن بنام خدای و گویند
متعلق آن فعلیست که مشتق است از مصدری که از فعل مشروع فیه مستفاد میشود یعنی اگر مشروع
فیه قرائت باشد اقرء است و اگر کتابتست اکتب و اگر ذباحتست اذبح و اگر اکل است آکل و علی

هذ القیاس وتاخیر متعلق ان بجهت افاده اختصاص است ورد اهل ترک بنام الهه خود ابتداء میکردند
ومیکفتند باسم لات وباسم عزی پس بر موحد واجبست پس که در ابتدای امور وقصد معنی اختصاص کنید باسم
حق تعم ودر بنجی قایل شود که مفید اختصاص باشد واین بتاخیر فعل میشود وتقدیم اسم مانند ایاک نعبد
وایاک نستعین ولهذا نوح عم در وقتی که نشست در کشتی فرمود که بسم الله مجریها ومرسیها ونکفت مجریها
ومرسیها بسم الله تا افاده تخصیص دهد وبر همکنان ظاهر کردد که در جمیع امور ابتداء باسم سامی حضرت
میباید کرد نه باسم غیر او چنانکه شعار مشرکانست ونیز تقدیم او سبحانه ادخل است واوفق است
بوجود زیرا که وجود او مقدم است بر جمیع موجودات ودیکر انکه در حقیقت مقدم باشد چه ان الت قرانست
از حیثیت انکه فعل تمام نمیشود ودر شرع معتد به نمیشود مکر که مصدر باشد باسم سامی او سبحانه لقوله عم
کل امر ذی بال لم یبدا فیه بسم الله فهو ابتر پس معنی مراد از بسم اینست که بنام معبود بحق ابتداء میکنم
نه بنام معبود باطل عدم تاخیر فعل در اقرء باسم ربک بجهت انست که اینجا تقدیم فعل اوقع واهم است
زیرا که این سوره اول سوریست که نازل شده پس امر قرائت دراو اهم بوده باشد وبا برای الصاق
وبا برای استعانت مانند مررت بزید وکتبت بالقلم یعنی ابتدای کلام من ملصق است باسم خدای بحق
وبا با استعانت نام واغاز کلام میکنم وقایل شدن حق سبحانه وتعم باین کلام باعتبار مقول انست
بر السنه عباد همچنانکه شخصی شعری را بر لسان غیر خود خواند والحمد لله رب العالمین تا اخر بلکه اکثر
قران نیز برین منهج واقع شده ومقصود ازان تعلیم عباد است که بچه کیفیت در ابتدای کلام متبرک
ومستعین شوند باسم او وبه چه وجه بتحمید وتمجید وتعظیم او نمایند وتحریک حرف وتحریک حرف جر
بانکه حروف مبنیه اند واصل در بنا سکونست بجهت تعذر ابتداء است بساکن وتحریک ان بکسر نه بفتح
ونه بضم جهت انست که تا حرکت ان از جنس جزی باشد که احداث ان میکند وتحریک کاف تشبیه
که حرف جر است بفتح واقع نه بکسر بجهت انست که غیر لازم الجر فیهم است وغیر متمحض دران چه کاه هست
که اسم واقع میشود مانند یضحکن عن کالبرد المنهم وحذف همزه در اسم بحسب لفظ انست که همزه وصل چون
بما قبل متصل میشود ساقط میکردد وبحسب خط جهت کثرت استعمال وعدم حذف آن در اقرء باسم ربک

جهت

جهت قلت استعمال انست واسم نزد بصریان از اسماء محذوفة الاعجاز است ودر اصل سموست بمعنی علو همچه
ید ودم که در اصل یدی ودمو بوده است حرف اخر او را حذف کردند وانکاه نقل حرکت سین
کردند بما بعد خود تا وقف بران صحیح باشد واز جهت تعذر ابتداء بحرف ساکن همزه وصل مکسور در
اول او در اوردند اسم شد وچون او رافع مسمی خود است وشعار او از اینجهت است باین اسم مسمی شد
وبمذهب کوفیان مشتق است از سمه بمعنی علامت ودر اصل وسمت بوده واو حذف کردند
وهمزه وصل مکسور بعوض ان اوردند اسم شد وچون او علامت مسمی است چنانکه کفته اند لولا الاسم
لما عرفت المسمی از این جهت باین اسم مسمی شد وقول اول اولی است زیرا که جمع او اسماست نه اوسام
وتصغیر او سمی است که در اصل سمیو بود نه وسیم وجمع وتصغیر رد اشیاء میکنند در اصل خود پس معلوم میشود که اصل او
سمو است نه سمه وقایل بعید است وغیر مطرد است واختیار بسم الله بر بالله از جهت تنبیه است بر انکه تبرک
واستعانت بذکر او حاصل است فضلا عن الذات ودیکر دیکر انکه تا فرق باشد میان یمین وتیمن وبعد از حذف
الف از اسم سر با را مطول ساختند جهت انکه خطی انست که سر با طولانی باشد ودیکر انکه تا عوض الف محذوف
باشد ودیکر انکه تا افتتاح بحرف معظم شده باشد چنانکه از بعضی از اهل تحقیق کفته اند طولوا الباء واظهروا
السین ودوروا المیم تعظیما لله یعنی سر با را دراز کنید وسین را کشید ومیم را مدور سازید بجهت
تعظیم او سبحانه وباید دانست که اسم غیر مسمی است چنانکه مذهب اشاعره است وبعضی از متکلمین زیرا که اسم
ومسمی یکی میبودند بایستی که تلفظ بعسل مستلزم حلاوت لسان بودی وتکلم بناه مستلزم احتراق ودیکر کاه است
که اسم موجود است ومسمی معدوم چون لفظ عنقا وبعکس چون حقایقی که بازای لفظی موضوع نشده وبعضی بر انند
که اسم ومسمی غیر هم اند زیرا که حق تعم فرموده که تبارک اسم ربک وجواب انست که همچنانکه واجبست تنزیه ذات
او سبحانه از نقایص همچنانکه واجبست تنزیه اسم او از ان ونیز کاه است که لفظ اسم را زیاده میکنند مجاز
کقول الشاعر الی الحول ثم اسم السلام علیکما ودر انوار التنزیل کفته افرده که مراد باسم اکر لفظ اسم است پس
غیر مسمی است زیرا که مولف است از اصوات مقطعه غیر قاره ومختلف میشود باختلاف امم واعصار مانند
عربی وقدیم وجدید ومتعدد ومتحرر میباشد چون الفاظ مترادفه ومشترکه ومسمی این چنین نیست واکر مراد

بان ذات شیء است پس غیر مسمی است لیکن باین معنی اشتهار نیافته و اگر مراد بآن صفت است چنانکه رای
ابو الحسن اشعری است منقسم میشود نزد او بانچه نفس مسمی است چون وجود و بانچه غیر مسمی است چون سلوب
و اضافات و بانچه مسمی است و نه غیر چون علم و قدرت والله اعلم ذات المخصوص واجب الوجود است
که بالذات مستجمع صفات کمالیه است پس جمیع اسما و صفات حسنی در ضمن لفظ الله مندرج باشد و لهذا او را
از اسم اعظم شمرده اند و دلیلی بر علمیت او انست که موصوف میشود و موصوف به واقع نمیشود مانند سایر
اعلام و دیگر انکه لابد است که ذات او سبحانه اسمی داشته باشد که صفات برو جاری شود چه وصف بدون موصوف
محالست و غیر الله اسمی دیگر صلاحیت این ندارد بدلیل اجماع و نیز اگر وصف اگر معبود کلمه لا اله الا الله مفید توحید نمیبود
مانند لا اله الا الرحمن که مانع شرکت نیست چه صفت مبهم میباشد و محتمل غیر و این مستلزم اشتراکست و اظهر
انست که الله در اصل وصف است لیکن چون در عرف بر غیر او سبحانه اطلاق نمیکنند بمنزله علم غیره چون
الثریا و الصعق و جاری مجرای او گشته در اجرای اوصاف برو و امتناع وصف برو و عدم تطرق احتمال
شرکت بان دلیل بر وصفیت اصلیه او انست که ذات حق تعالی من حیث هو هو بدون اعتبار امری دیگر در
خارج که حقیقی باشد یا اعتباری غیر معقول البشر است پس انکه وضع لفظ بازاء معنی بعد تصور المعنی می باشد
حقیقة و چون تعقل ذات او تعالی ممکن نیست پس متصور نباشد دلالت لفظ برو و دیگر انکه اگر لفظ الله
دلالت میکرد بر مجرد ذات مخصوص او پس لفظ کریمه و هو الله فی السموات مفید معنی صحیح نمیبود زیرا
که این هنگام معنی چنین است که او ذاتیست متشخص در آسمانها و این مستلزم انست که سما ظرف آن
ذات متشخص باشد و این صحیح نیست بجهة تنزیه او از مکان و محل و اگر صفت باشد معنی چنین خواهد
بود که او معبود است در آسمانها و این حقیقت و صحیح زیرا که معبودیت او وصفیست از اوصاف
و نیز معنی اشتقاق بودن اخذ لفظی است که مناسب دیگری است در معنی و در ترکیب و این مشترکست
میان الله و اصول آن که ماخذ اشتقاق انست چه آن در اصل اله بوده که حذف همزه کرده اند از جهت خفت
لام شده و چون در حین وقف کردن لات که اسم معبود باطل است مشتبه بان میشد الف لام در اول در آوردند
و از جهة تعظیم و تفخیم ادغام کردند الله شد و با اشتقاق آن اله یاله الهة و الهیة و الوهة و الوهیة

هیة بمعنی عبادت و مصدر بمعنی معقول زیرا که معبودیت او از اوست زیرا و یا از اله بکسر بمعنی تحیر از جهة
انکه عقول متحیر اند در معرفت او بکنه و یا از الهت الی شیء ای سکنت الیه بسبب انکه اطمینان قلوب
بذکر اوست و ارواح مطمئن بمعرفت او و یا از اله الفصیل اذا ولع بامه چه عباد مولع اند بتضرع کردن
بحضرت او در شداید و اهوال و یا از لاه لیه لیها و لاها بمعنی احتجب و ارتفع از جهة انکه او محجوبست
از ادراک ابصار و بصایر مرتفعست بر هر شیء و از هر چه لایق کبریائی اوست و یا از وله است از تحیر
و تخبط عقلا و اصل آن ولاه که تقلیب داده بهمزه شده استثقال کسره بران مانند اعاء و اوشاح که اصل وعاء و وشاح
است و این مردودست بانکه جمع اله آلهه است نه اولهه است و یا از اله اذا فزع من امر نزل علیه چه بندگان
در حین نزول بلوی بسوی او جزع و فزع میکنند و یا از الهه غیره اذا اجاره چه بنده از همه نهار میخواهد حقیقة
چون اهل ایمان یا زعما مانند مشرکان و بدانکه ما قبل الله مکسور است بترقیق میباید خواند چون بسم الله
و اگر مضموم یا مفتوح بتفخیم چون نعمی الله و بحمد الله و حذف الف بعد از لام لحن است و مفسد
صلوات و رحمن و رحیم صیغه مبالغه اند چون غضبان و علیم مشتق از رحمت اند بمعنی رقت و انعطاف
قلب که مقتضی تفضل و احسانست و منه الرحم لانعطافها علی ما فیها و اسماء الله باعتبار غایاتست
که افعالست نه مبادی که انفعالست بجهة امتناع تطرق تغیر بذات او رحمن ابلغ از رحیم است بجهت
انکه زیادتی بنا غالبا دلالت بر زیادتی معنی میکند چنانکه در قطع و قطّع و کبار و کبّار و مثل
غالبا بجهة احتراز است از مثل حذر که مبالغه حاذر است و این زیادتی باعتبار کمیت است که آن کثرت
مرحومین است و یا باعتبار کیفیت که عظم رحمت است و بنا بر اول میگویند یا رحمن الدنیا چه رحمت او
شامل جمیع افراد مؤمن و کافر است و رحیم الاخرة زیرا که رحمت او مخصوص بمؤمن و بنا بر ثانی
میگویند که یا رحمن الدنیا و الاخرة رحیم الدنیا چه همه نعم اخروی به موصوفند بجسامت و عظمت و اما
نعم دنیویه جلیل و حقیر هر دو میباشد و تقدیم رحمن با انکه قیاس مقتضی ترقیست از ادنی باعلی
بجهت تقدم رحمت دنیاست و یا بجهت انکه رحمن در حکم علمست از حیثیت انکه موصوف
بغیر او سبحانه واقع نمیشود چه معنی آن منعم حقیقی است که رحمت او بنهایت و غایت رسیده باشد

و این معنی در حق او سبحانه صادق نمی آید زیرا که هر که غیر اوست مستفیض است بلطف و انعام خود چه مقصود
از این انعام و لطف آنست که صورت جزیل با ثنای جمیل او را حاصل شود و یا مراد او نفی یا ازاله رقت قلب است یا ازاله
حب مال از قلب چه انسان هرگاه ابنای جنس خود را ضعیف و فقیر می بینند رقت قلب باعث آن میشود که بدیشان
احسان کند و یا چون میخواهد که ازاله تهمت بخل کند از خود بغیر خود عطا میکند و حق تعالی بدون عوض و بغیر اعراض
دیگر معطیست بغیر و دیگر آنکه مستفیض و استطاعت در ایصال نعم زیرا که ذات نعم و وجود آن و قدرت بر ایصال
آن و علت داعیه باعثه بر آن و تمکن از انتفاع حاصل میشود و غیر آن از خلقت همه از مقدورات الهی اند
و کسی دیگر بر آن قدرت ندارد و دیگر رحمن چون دلالت بر جلایل نعم و اصول آن میکند پس ذکر رحیم در عقب
واقع شده تا متناول هر چیزی باشد که از آن خارج میشود و دقایق و لطایف آن که متنوعست بر آن تا تتمه
و ردیف آن باشد و یا بجهت محافظت رؤس آیات و اظهر آنست و اشهر که رحمن غیر منصرف است و اگر چه
اختصاص آن با و سبحانه مانع است که او را مؤنثی باشد بر وزن فعلا یا فعلانه بجهة الحاق بفعلان غیر منصرف
چه اغلب اوزان فعلان غیر منصرف است و در مجمع البیان آورده که رحمن و رحیم موضوعند از برای مبالغه مشتق
از رحمت بمعنی نعمت الا آنست که مبالغه در فعلان بیشتر است از فعیل و از ابو عبیده حکایت کرده اند که رحمن
بمعنی ذو الرحمة است و رحیم بمعنی راحم و تکرار آن بجهت ضربی از تاکید است و آنچه مرویست از ابن عباس که
انهما رقیقان احدهما ارق من الآخر فالرحمن الرقیق والرحیم العطاف علی عباده بالرزق والنعم محمولست
بر آنکه حق تعالی رجاعست بر بندگان بفضلی بعد از فضلی و نعمتی بعد از نعمتی و تعبیر آن باین معنی جهت آنست
که حق تعالی موصوف برقت نمیشود چنانکه گذشت و آنچه از ثعلب روایت است اینست که لفظ رحمن عربی نیست
بدلیل قوله تعالی قالوا و ما الرحمن چه کفار انکار آن نموده اند و اگر لفظ عربی میبود معروف ایشان می بود
غیر صحیحست بجهت آنکه این لفظ مشهورست نزد عرب و در اشعار ایشان بسیار واقع شده و نزد بعضی
مبالغه رحیم از رحمن بیشتر است و دلیل ایشان آنست که از عکرمه نقلست که رحمن یک جزء رحمتست
و رحیم صد جزء و این مأخوذ است از قول حضرت سید المرسلین صلعم که خدا را صد جزء رحمتست و از جمله
آن یک جزء را بزمین نازل ساخته و در میان خلایق قسمت نموده و هر شفقتی و مرحمتی که بندگان در حق

بکر بکر

یکدیگر میکنند از آن یکجزء است و نود و نه جزء دیگر در خزانه احسان خود ذخیره نهاده تا آن یک جزء را در آخره پرا کنده
کنده را باین نود و نه جزء ضم کند و آنرا صد جزء کامل ساخته بر بندگان نثار کند و از امام جعفر صادق ع مرویست
که رحمن اسم خاص است باین معنی که لفظ آنرا بر غیر خدا اطلاق نمیکنند و لهذا در بسم الله که از اسمای مختصه او سبحانه
واقع شده و صفتی عام که آن مطلق بخشش است و رحیم اسمی عام است باین طریق که بر غیر خدا نیز اطلاق میکنند و صفتی
در بسم الله اولی آن بود که مقدم باشد بر اسما تقدم آخرت بر دنیا و میتوان بود که بتقدیم لفظ رحمن بر رحیم
خاص که آن بخشش است در آخرت و ابو سعید خدری رض از پیغمبر ص روایت کرده که عیسی ع میگفت الرحمن رحمن الدنیا
والرحیم رحیم الآخرة و از تابعین صحابه منقولست که او سبحانه رحمنست نسبت بجمیع بندگان از مؤمن و کافر و بر
و فاجر باین معنی که خالق همه ایشانست و رازق و رحیم است نسبت بمؤمنان باین وجه که توفیق دهنده ایشانست در طاعت و عبادت
و آمرزنده گناهان و دهنده ثواب ایشان بدرجات جنان و فریاد رس ایشان در قبر و حسرت قیامت و فزع نامه خواندن
و خوف میزان و غیر آن چنانکه در اخبار آمده که چون بنده مؤمن را بقبر در آرند و سر قبر استوار کرده دوستان و
مصاحبان همه باز گردند و او را در کنج لحد تنها و تاریک بگذارند حق سبحانه و تعالی از روی لطف و بنده نوازی خطاب
کند که عبدی بقیت فریدا وحیدا ای بنده من در این کنج تنها ماندی و آن دوستان و یارانی که از برای ایشان
در حق من عصیان میکردی و رضای ایشان را بر رضای من اختیار میکردی ترا اینجا تنها نگذاشتند فلان ارحمک
الیوم رحمة یتعجب الخلایق منها پس من امروز ترا برحمت شامل خود بنوازم چنانکه همه خلایق از آن تعجب نمایند
پس خطاب بفرشتگان فرماید که ای ملائکه من این غریبیست بیکس و بی یار از وطن و دیار خود جدا افتاده و از همنشینان
خود دور شده و الحال در این کنج لحد مهمان منست آنچه مقدور شما میشود بروی کرم و احسان نمایید و دری از
جنت برای او گشایید و قبر او را موسع و منور سازید و انواع ریاحین و صواید نزد او حاضر کنید بعد از آن او را
بمن واگذارید که بمقتضای الله مونس کل وحید من مونس و همنشین او خواهم بود تا روز قیامت و نیز از
حضرت رسالت ص منقولست که چون روز قیامت شود بنده را حاضر کنند فرمان آید که قبه زنید و بنده مرا در آنجا
حاضر کنید و بآن قبه بنشانید بعد از آن او سبحانه بوی خطاب کند که ای بنده من نعمت مرا سرمایه معصیت
ساختی و چندانکه نعمت را بر تو زیاده گردانیدم تو بیشتر در عصیان افزودی و این بنده سر خجالت در پیش افکند
خطاب آید که ای بنده من سر بردار که همان ساعت که معصیت کردی من ترا آمرزیدم قلم عفو بر سر او کشیدم

وبنده دیگر خاطر کنند وبعتاب مذکور سرزنش نمایند او از خجالت خود بگرید حق تعالی فرماید ای بنده من آن روز
گناه میکردی و میخندیدی ترا شرمسار نساختم امروز که گناه نمیکنی و تضرع مینمایی چگونه ترا عذاب کنم و فضیحت
نمایم گناه تو را آمرزیدم و ترا رخصت دخول بهشت دادم و از اهل البیت علیهم السلام مرویست که چون روز
قیامت شود حق تعالی جمیع مؤمنان را در یکجا جمع کند و خطاب فرماید با ایشان که من از هر حقوقی که در ذمت
شما دارم گذشتم شما هر حقوقی که در ذمت یکدیگر دارید از برای من کنید و همه به بهشت من داخل
و از رسول صلعم روایت است که فرمود امت مرا در روز قیامت بموقف حساب بدارند و اعمال ایشان را در میزان
در آرند حسنات ایشان بر سیئات راجح آید امم سالفه گویند امت محمد صلعم با وجود قلت عمل چرا کفه حسنات
ایشان راجح آمد پیغمبران ایشان گویند بجهت آنکه ابتدای کلام ایشان سه نام بوده از نامهای الهی
که اگر همان سه نام در کفه نهند و سایر حسنات و سیئات بنی آدم را در کفه دیگر آن سه نام راجح آید و آن
سه نام بسم الله الرحمن الرحیم است و ابوذر غفاری روایت کرده که حق تعالی روز قیامت امر کند که گناهان
بنده مؤمن را از گناهان او جدا سازند و بعد از آن حساب فرماید و سیئات او را بحسنات مبدل
کند و او را به بهشت و نیز در خبر است که چون بنده مؤمن قدم بر صراط نهد آتش دوزخ در زیر قدم
بمثابه یخ در زیر قدم او فسرده گردد و گوید جاوز یا مؤمن فانّ نورک اطفی لهبی یعنی ای مؤمن
زود بگذر که نور تو شعله مرا فرو نشاند و ابوسعید خدری از پیغمبر صلعم نقل کند که مؤمنان گناهکار را
روح تعذیه نمازی تعذیب بدوزخ برند و آتش را برایشان سرد سازند تا وقت بیرون آمدن ایشان
آنگاه خطاب آید بفرشتگان که ایشان را بفضل و کرم و رحمت من به بهشت در آرید که بحر رحمت من
بی پایان است و فضل و احسان من بغایت افزون و از قیاس و وهم بیرون و بباید دانست که در تعلیم بسمله
و قرائت آن ثواب بسیار و فایده بیشمار است از جمله ابن عباس رضی الله عنهما روایت کرده که حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه و آله وسلم فرمود که هرگاه معلمی بکودکی امر کند به بسم الله الرحمن الرحیم حق تعالی
برات آزادی از دوزخ برای آن کودک و پدر و مادر و معلم او بنویسد آورده اند که روزی رسول صلعم
بگورستان بقیع گذر کرده بنزدیک قبری رسید اصحاب را فرمود که بتعجیل بگذرید ایشان بشتاب تمام

ازانجا

از انجا بگذشتند و در وقت مراجعت که بدانجا رسیدند خواستند بتعجیل بگذرند حضرت صلعم فرمود تعجیل مکنید
گفتند یا رسول الله در وقت رفتن بتعجیل امر فرمودی گفت بلی شخصی را عذاب میکردند من طاقت ناله
و فریاد او نداشتم اکنون حق تعالی بروی رحمت فرموده گفتند یا رسول الله صلعم سبب عقوبت و باعث رحمت او چه
بود فرمود مردی فاسق بسبب فسق تا اینساعت معذب بود کودکی از وی مانده در این زمان او را بمکتب برده‌اند
معلم ویرا تعلیم بسم الله الرحمن الرحیم نمود کودک آنرا بر زبان راند خطاب عزت در رسید بان فرشتگان که
مأمور بودند بتعذیب او که دست از وی بدارید و او را عذاب مکنید روا نباشد که پدر را عذاب کنیم و پسر او در یاد ما
باشد و از ابن مسعود رضی الله عنه روایتست که پیغمبر صلعم فرمود که هر که حق تعالی او را از زبانیه آتش دوزخ که نوزده
اند نجات دهد باید که بقرائت بسم الله الرحمن الرحیم اشتغال نماید زیرا که او را نوزده حرفست تا حق تعالی هر حرفی را
از آن سپری و حاجبی گرداند از جهت دفع هر یک از ایشان چه آن نوزده زبانیه نشانه غضب الهی اند و این نوزده حرف
علامت رحمت نامتناهی و بموجب سبقت رحمتی غضبی رحمت الهی بر غضب او غالبست و نیز از و منقولست که پیغمبر
فرمود که هر که این آیات را بخواند خدای تعالی بعدد هر حرفی از آن چهار هزار حسنه بنویسد و چهار هزار سیئه محو کند و
چهار هزار درجه رفیع نماید و در نقل صحیح آمده که هر که بسم الله بگوید در وقت طعام خوردن شیطان از آن تناول نکند
و اگر نگوید و بطعام خوردن مشغول شود و در خبرست که هر که در وقت جامه کندن بسمله بگوید حایلی پیدا شود
میان جنیان و عورت او و از نظر ایشان ایمن بشود و در آثار آمده که حضرت رسالت صلعم فرمود که در روز قیامت
بنده را امر شود که بدوزخ رود و چون بکنار دوزخ رسد بگوید بسم الله الرحمن الرحیم و قدم در دوزخ نهد آتش
دوزخ از وی هفتاد هزار ساله راه بگریزد و در روایت آمده که روز قیامت بنده را بحساب گاه آورند و نامه
اعمال وی که مملو باشد از قبایح اعمال و فضایح افعال بدست وی دهند بنده در وقت گرفتن آن نامه بر سبیل
عادتی که در دنیا داشته باشد بسم الله الرحمن الرحیم بر زبان راند و نامه بستاند چون بگشاید همه آنرا سفید
بیند و هیچ نوشته منظور وی در نیاید گوید بافرشتگان که در این نامه هیچ چیزی مرقوم نیست که بخوانم فرشتگان
گویند که در همه این نامه سیئات و خطیئات تو نوشته بود اما از برکت و میمنت بسم الله الرحمن الرحیم
زایل شد و منقولست که عارفی وصیت کرد که بسم الله الرحمن الرحیم بر کفن او بنویسند تا چون قیامت شود

مردکان از تو بر حذر نکوهم بار خدایا برای ما کتابی فرستادی و در عنوان آن بسم الله الرحمن الرحیم ثبت کردی امروز
بعنوان کتاب خود با ما معامله فرما و در آثار وارد شده که حضرت رسالت صلعم فرمود هر کار بزرگی که در اول ابتدا بنام
خدا نکنند کار ابتر و ضایع شود و اتمام نیابد و از امام علی بن موسی الرضا مرویست که بسم الله الرحمن الرحیم اقربست باسم اعظم
بینائی چشم بسفیدی آن آورده اند که قیصر روم را درد سر پدید آمد و هیچ طبیبان بمعالجه آن کوشیدن فایده
نداد آخر الامر نامه نوشت بمکه نزد امیر المؤمنین ع و صورت حال بعرض رسانید آنحضرت طاقیه را نزد وی فرستاد
و فرمود که او را بر سر نهد تا شفا یابد قیصر روم چون آن را بر سر نهاد فی الحال شفا یافت و از آن متعجب شده
بفرمود تا آن طاقیه را بشکافتند در آنجا کاغذی یافت و در آن نوشته که بسم الله الرحمن الرحیم دانست که سبب شفای
او این کلمه بزرگوار بوده فی الحال مسلمان شد و در خبر آمده که فرعون قبل از آن که دعوای الوهیت کند امر کرده
تا در کوشک وی این کلمه جلیل نوشته اند و در بعضی تفاسیر آمده که جبرئیل آن را نوشته بود چون دعوی ربوبیت
کرد موسی بعد از دعوت از وی مایوس شده با حق تعالی مناجات کرد و شکایت او را معروض داشت خطاب آمد که ای
موسی تو نظر بر کفر او داری و هلاکت او میطلبی و نظر من در آن کلمه جلیله است که در کوشک او مرقوم شده
سوگند بعزت و جلال خودم که تا آن نام مرقوم باشد بر آن کوشک او را عذاب نکنم و چون اراده الهی
تعلق گرفت بهلاکت آن اول آن کتابه را از آن کوشک محو فرمود بعد از آن انزال عذاب نمود و اینکه
حق سبحانه و تعالی بسمله را باین اسم تخصیص داده الله و از اسماء و صفات دیگر ایثار فرموده جهت آنست که بنده
عارف شود بانکه کسی که مستحق آنست که مستعان به باشد و در مجامع امور معبود حقیقی است که معطی جمیع
نعم اجل و آجل و جلیل است و حقیر است تا از جمیع الوجوه متوجه جناب قدس شود و متمسک بحبل توفیق او شده
سر و جهر مشغول شود بذکر او و استمداد نماید باو در جمیع مقاصد و بدانکه باتفاق جمیع فقهای امامیه
بسمله آیتست از فاتحه و از هر سوره و دلیل بر این مدعا آنست که بسمله از چهار وجه بیرون نیست یا برای
اول سوره و یا برای آخر سوره و یا آنجا که فرود آمده نوشته اند و آنجا که نازل نشده ننوشتند اگر برای
فصلست بایستی میان انفال و توبه بودی و در سورة النمل نبودی و اگر برای اول سوره است
بایستی که در اول سوره برائت بودی و اگر برای آخر سوره است بایستی که در آخر سوره انفال و آخر سوره ناس بودی

وچون

و چون این همه سه شق باطلست پس آنجا که فرود آمده نوشته اند و آنجا که منزل نشده ننوشته اند و عبدالله عباس رض
روایت کرده که رسول صلعم را شنیدم که فرمود علامت آنکه دانستمی که سوره تمام شده آن بودی که جبرئیل ع آمدی و ابتدا
آیه بسم الله الرحمن الرحیم آوردی و حدیث مشهور فاتحة الکتاب سبع آیات احداهن بسم الله الرحمن الرحیم دلالت صریح
دارد بر آنکه بسم الله جزو فاتحه است و از ابوهریره علیه ما یستحق به روایتست که روزی با رسول خدا صلعم در مسجد نشسته بودیم
مردی در آمد و آغاز نماز کرد و گفت اعوذ بالله من الشیطان الرجیم الحمد لله رب العالمین رسول صلعم فرمود
یا هذا قطعت علی نفسک الصلوة یعنی ای مرد نماز را بر خود قطع کردی و باطل ساختی نمیدانی که بسم الله الرحمن الرحیم
جزو فاتحه است هر که آن را ترک کند آیتی از فاتحه ترک کرده و هر که یک آیتی از آن ترک کرده ترک فاتحه کرده باشد
و هر که ترک فاتحه کند نمازش باطل باشد و نیز از طرق عامه روایتست که ابن عباس گفت که شیطان صد و سیزده
آیه از مردمان دزدیده و آن بسم الله الرحمن الرحیم است که در اوایل سورهاست و در عیون الرضا از امام علی بن موسی
الرضا علیهما التحیات و الثناء مرویست که امیر المؤمنین ع را پرسیدند که بسمله جزو فاتحه است فرمود آری
بسمله جزو فاتحه است و رسول صلعم آن را قرائت میفرمود و از آیات فاتحه میشمرد و میگفت هی سبع المثانی فاتحه
هفت آیه است و از صادق ع روایتست که فرمود لعنت خدا بر مخالفان باد چیست ایشان را که قصد عظیم ترین آیتی
از کتاب خدای میکنند پس گمان میبرند که هرگاه اظهار آن کنند بدعت مراد بسمله است که اظهار آن نمیکنند و نیز بلند
خواندن بسمله در نمازهای جهریه واجبست و در نمازهای اخفاتیه سنت و دلیل بر آن اجماع اهل البیت است ع
و از امام علی بن موسی الرضا روایتست که آنحضرت از امام جعفر صادق ع روایت کرده که جمیع اهل البیت اتفاق نموده اند
بر اظهار بسم الله الرحمن الرحیم و بر قضا کردن در شب نمازی را که در روز فوت شده باشد و بر قضا کردن در روز نمازهای
که در شب فوت شده باشد پس بسمله جزو سوره باشد بدلیل عقلی و نقلی و بباید دانست که چون بسمله استفتاح است
باسم منعم حقیقی و اعتراف الوهیت او التذاذ بذکر فضل و رحمت آن باعث نفس است باشتغال نمودن بشکر او و متلفظ
شدن بجمله او از این جهت او سبحانه بعد از ذکر بسمله طریق کیفیت حمد را تلقین بندگان میکند و میگوید
الحمد لله یعنی هر ثنای جمیل و وصف جلیل که از ازل تا ابد موجود بوده و هست و خواهد بود مختص است
مر خدای را که موصوفست بهمه اسماء حسنی و صفات علیا که از جمله آن قدرت تامه است بر اصول نعم و ایجاد آن

دانسته جمیع ممکنات و تربیت و اصلاح شان ایشان و مخفی نماند که حمد اعم از شکر است زیرا که استعمال آن در مقابل
اوصاف کمالیه اعتبار به است خواه آنکه متعدی بغیر شود یا نه بخلاف شکر که آن مختص است باوصاف متعدیه و تعریف
حمد که آن ثنای جمیل است بر قصد تعظیم و تبجیل و تعریف شکر که آن فعلیست مبنی از تعظیم منعم از آن حیثیت
که منعم است خواه بلسان و خواه بجنان و خواه بارکان دالست بر اعمیت حمد یعنی حامدی شاکر است بدون عکس
ولهذا او سبحانه لفظ حمد را بر شکر اختیار فرموده و دیگر آنکه حمد نزد دفع ضرر و بلا گفته میشود و شکر
در مقابل نعمت و عطاست و دفع ضرر اهم است از جلب نفع پس تقدیم آن اولی باشد و چون جمله اسمیه برای
ثبوت و استمرار است بخلاف فعلیه که از برای حدوث و تجدد از این جهت الحمد را بر احمد الله و حمدت
لله ایثار نموده تا مشعر باشد بآنکه حمد مستمر و ثابت است مر او سبحانه را خواه حامدی حمد او کند یا نه
و دیگر تا اشارت باشد بآنکه بنده عاجز است از آنکه اقدام کند بحمدی که سزاوار و لایق او سبحانه
باشد چه توفیق ادای حق هر حمد نعمت دیگر هست از جانب منعم پس ممکن نباشد جزای نعمت حمد او
و الحق حق آن بنحوی که موجب حق حمد دیگر نشود و در انوار آورده که حمد ثنائیست بر فعل جمیل اختیاری از
نعمت و غیر آن و مدح ثنائیست بر فعل جمیل مطلقا بقول حمدت زیدا علی علمه و کرمه و لا تقول حمدت
علی حسنه و مدحت اللؤلؤ و لا تقول حمدت اللؤلؤ و نزد بعضی حمد و مدح مترادفانند و اول اصح است
و شکر در مقابله نعمت است قولا و فعلا و اعتقادا کما قول الشاعر   افادتکم النعماء منی ثلثة
یدی و لسانی و الضمیر المحجبا   پس شکر اعم من وجه است از حمد و مدح زیرا که متناول امور ثلثه است و مدح
و حمد مخصوص است بلسان فاخص من وجه است از آنها زیرا که اطلاق شکر مخصوص است بر نعمت و اطلاق
حمد و مدح بر نعمت است و غیر آن و چون حمد از احد شعب ثلثه شکر است اشیع است برای نعمت و اول
بر مکان آن بجهت خفای اعتقاد و آنچه در اتعاب جوارح است از احتمال بخلاف عمل لسان که صراحت
بر ثنا چه آن نطقیست که افصاح هر امر خفی و تجلیه هر شبهتی میکند از اینجهت حمد راس شکر است و عمده
در آن کما قال الحمد راس الشکر ما شکر الله من لم یحمده یعنی حمد سر شکر است و حق تعالی مشکور نباشد از آنکسی که
او را حمد نکند و ذم نقیض حمد است و کفران نقیض شکر و رفع آن بابتدائیت است و خبر آن لله ثابت لله

واصل

و اصل آن نصب است زیرا که مصدر است و تقدیر این است که حمدت الله حمدا پس حذف جمله فعلیه شده و نصب آن برفع
مبدل شده و لام اختصاص از جهت دلالت داخل شده و عدول از نصب برفع جهت آنست که دلالت کند بر عموم
حمد و ثبات و دوام نه تجدد و حدوث آن و الف لام برای جنس است و معنی آن اشاره است بآنکه حقیقت
و ماهیت که معروفست مخصوص است باو سبحانه و یا برای استغراقست چه همه حمد در حقیقت مختص است باو سبحانه
زیرا که هیچ چیزی نیست مگر که او مولی و معطی آنست بواسطه یا بی واسطه کما قال و ما بکم من نعمة فمن الله
و در این اشعار است بآنکه او سبحانه حی است و قادر و عالم زیرا که مستحق حمد نیست مگر کسی که حیات و قدرت
و اراده و علم از شان او باشد انتهی کلام صاحب الانوار و باید دانست که تسبیح که عبارت است از تنزیه او
سبحانه از نقایص و سمات معایب در تحت حمد مندرج است بدون عکس زیرا که تحمید دالست بر احسان و احسان
متحقق میشود که او سبحانه بجمیع موجودات عالم باشد تا مواقع و مواضع حاجات را داند و قادر باشد بر همه
مقدورات و غنی مطلق باشد تا مشغول بجود شود و بواسطه او از حاجت عجز باز نماند پس ثبوت احسان
فرع تنزیه او سبحانه باشد از نقایص ممکنات و آنکه صادق عم از امیر المؤمنین عم نقل کرده که پیغمبر ص فرمود
سبحان الله نصف المیزان و التحمید علاء المیزان شاهد این معنی است و لهذا او سبحانه تحمید را بر تسبیح اختیار فرموده
چون کلمه الحمد لله دلالتی تمام دارد بر ثبوت استحقاق حمد علی الاطلاق پس وجوب شکر منعم عقلا باثبات
نه شرعا و نیز در عقب آن فرموده که رب العالمین و ترتب حکم بر وصف دلالت میکند بر آنکه حکم معلل است
بآن وصف پس معلوم شد که استحقاق حمد او سبحانه را ثابت است بآنکه رب العالمین است قبل از مجی شرع
و بعد از آن بدانکه که قائل این کلمه را اجری بیشمار است سعد ابن قحاط روایت کند از فضل که گفت ابی
عبد الله را گفتم که دعائی که جامع جمیع مسائل بوده باشد بمن تعلیم فرمای فرمود که حمد خدا کن و آن را بلفظ
الحمد لله ستایش کن و از پیغمبر ص مرویست که هر کلامی که مصدر بالحمد لله نباشد مقطوع شود و بآخر
نرسد و نیز از آن حضرت منقول است که سبحان الله نصف میزانست و الحمد لله همه آن چنانکه گذشت
یعنی ثواب الحمد لله ضعف ثواب سبحان الله است و از صادق عم مرویست که رسول ص فرمود که چون بنده
من مؤمن بگوید الحمد لله کما هو اهله مستحقه فرشتگان از نوشتن آن عاجز آیند از جانب عزت

خطاب اینکه چرا این کلمه که بنده من بر زبان راند در دیوان عمل ثبت نکردید گویند بار خدایا ما چه دانیم که ثواب
گفتن این کلمه که متضمن استحقاق و اهلیت حمد تست در چه مرتبه است که بنویسیم حق تعالی گوید که شما این کلمه
را ثبت کنید و بر من لازم است که ثواب حمدی که سزاوار من باشد باو کرامت کنم از حضرت رسالت صلعم منقولست
که هرگاه خدای تعالی به بنده نعمتی کرامت فرماید و او در مقابل او الحمد بگوید با فرشتگان خطاب کند که نظر
کنید به بنده من که او را چیزی حقیری کرامت کرده ام و الحمد بازای آن کلمه بر زبان رانده که شامل جمیع
محامد و مقابل نعمتهای غیر متناهیست بر من لازم است که در عقب آن نعمت غیر متناهیه باو دهم و حذیفه
یمانی از رسول صلعم روایت کرده که جماعتی از امم سابقه مستحق غضب و سخط الهی شده بودند کودکی از ایشان
بر زبان راند که الحمد لله رب العالمین حق تعالی بجهت این کلمه میمنت اثر از ایشان جهل رفع عذاب
فرمود و در روایت دیگر این خبر در بسم الله الرحمن الرحیم واقع شده چنانکه در بسمله مذکور شد و ابو
سعود از ابی عبد الله عم روایت کرده که هر که در وقت صبح چهار بار بگوید الحمد لله رب العالمین
پس او از روز ادای شکر استقبال رسانیده باشد و هرگاه شب بگوید شکر آن شب بجای آورده
باشد آورده اند که چون نوح پیغمبر علی نبینا و علیهم السلم چون طعام خوردی و از آن فارغ شدی گفتی
الحمد لله و چون آب آشامیدی گفتی الحمد لله و هرگاه جامه پوشیدی گفتی الحمد لله و چون سوار شدی
گفتی الحمد لله حق تعالی بواسطه این او را فرمود که انه کان عبدا شکورا و چون منشأ حمد نعمت جمیله و احسان
جلیله است ازین جهت او سبحانه در عدد تعداد او در آمده مشعر میفرماید که حقیقت حمد مر خدای راست که رب العالمین
آفریننده و پرورنده و سازنده همه عالمیان است از ملائکه و جن و انس و سایر حیوانات و غیر آن و
باصلاح آرنده همه ایشان بدانکه رب در اصل لغت بمعنی تربیت است که عبارتست از تبلیغ شیء
بکمال آن بر سبیل تدریج و استعمال آن در صفت جهة مبالغه است از قبیل زید عدل و نزد بعضی اسم
فاعلست نه مصدر ماخوذ از ربه یربه فهو رب چون نم ینم فهو نم و بر یبر فهو بر و تسمیه
مالک بجهة آنست که حافظ و مربی آن چیزیست که مالک آنست و اطلاق بر غیر خدای جایز نیست
مگر بقیدی کقوله تعالی ارجعی الی ربک و رب المال و رب الدار و عالم اسم ما یعلم به الصانع است

چون

چون خاتم و قالب و آن عبارتست از ما سوای او سبحانه از جواهر و اعراض که بجهت افتقار و احتیاج آن بمؤثری که واجب
لذاته باشد دلالت میکند بر وجود او و ایراد آن بصورت جمع جهة اشتمال آنست یا تحت آن از اجناس مختلفه
و ایثار جمع سالم که موضوع است برای ذوی العقول از جمله آنکه ملائکه و جن و انس نه غیر آن یا آنکه او سبحانه مربی جمیع ممکنات
از ذوی العقول و غیر آن بنا بر تغلیب است یعنی غیر عقلا را در تحت عقلا داخل گردانیده و بعد از آن جمع آن بواو و نون
کرده گویند عالم اسمیست موضوع از برای ذوی العلم و تناول غیر آن بر سبیل استتباع است و این بنا بر آنست
که تنبیه باشد بر آنکه مقصود او سبحانه از ایجاد عالم معرفت اوست پس ایجاد غیر ذوی العقول بر سبیل استطراد
باشد و نزد بعضی مراد بعالمین درین مقام آدمیانند چه هر یک از ایشان عالم اند از حیثیت اشتمال هر کدام
بر نظایر آنچه در عالم کبیر است از جواهر و اعراض که صانع آن بآن دانسته میشود همچنانکه صانع بعالم کبیر
دانسته و شناخته میگردد بر آنچه بر آن ابداع نموده و لهذا حق تعالی بتسویه نظر فرموده درین آیه فرموده
که و فی انفسکم افلا تبصرون و درین دلیلست بر آنکه ممکنات همچنانکه مفتقر بمحدث در حالت
حدوث مفتقرند بمبقی در حالت بقا زیرا که تربیت چنانکه گذشت عبارت از تبلیغ شیء است بر سبیل تدریج
تا بحد کمال آن پس همچنانکه شیء ممکن در ابتدای حدوث وجود مفتقر است بمحدث همچنانکه در دوام
وجود آن تا رسیدن بحد کمال مفتقر مبقی بوده باشد پس همچنانکه او سبحانه علت حدوث است علت
بقا نیز باشد بخلاف مذهب اشاعره که قائل اند بآنکه معلوم در حالت وجود محتاجست بعلت نه در
حالت بقا از وهب منبه روایتست که حق تعالی را هیجده هزار عالم است که دنیا یکی از آنست و انها ساکن
روحانیاست و عدد حصر ایشان بغیر از خدا کسی نداند و از ابن کعب روایتست که مراد بهیجده هزار عالم
هیجده هزار فرشته اند چهار هزار و پانصد بطرف مشرق و چهار هزار و پانصد بطرف مغرب و چهار هزار و
پانصد بطرف شمال و چهار هزار و پانصد بطرف جنوب و با هر یکی از ایشان چندان فرشتگان هستند که
عدد ایشان بغیر از حق تعالی کسی دیگر نداند و از ابوذر غفاری رضوان الله علیه روایتست که رب از
اسمای الهی است و اطلاق آن علی الاطلاق بغیر او سبحانه جایز نیست چنانکه گذشت و مرویست از حضرت
رسالت صلعم که هر که هفت بار بگوید یا رب هر دعائی که بعد از آن کند البته بقبول رسد و نبی در اثنا وارد

شده که چون بندهٔ مؤمن گوید یا رب و بعد از آن هر حاجتی که داشته باشد بر خدای عرضه نماید باجابت مقرون شود و نیز
در خبری دیگر آمده که پنج بار هر که بکلمهٔ یا رب تکلم کند دعائی که بعد از آن کند مستجاب شود و نیز مرویست که چون بندهٔ
مؤمن گوید یا رب خدای تعالی گوید لبیک و چون بار دوم و سیم گوید از جانب عزت ندا آید سل تعط طلب حاجت کن
تا بدهیم و او سبحانه بواسطهٔ این کلمهٔ بزرگوار دعای جمیع پیغمبران و سایر مؤمنان را باجابت مقرون ساخته چه آدم و حوا
علیهم السلام چون ترک مندوب کردند گفتند رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا حق سبحانه توبهٔ ایشانرا قبول نمود و نوح م چون
از دست کفار مضطر و عاجز گفت رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا حق تعالی دعای او را اجابت کرده
دمار از کفار برآورد و از ایشان دیاری باقی نگذاشت و ابراهیم م در حین حاجت فرمود رَبِّ هَبْ لِي حُكْمًا وَأَلْحِقْنِي
بِالصَّالِحِينَ دعای او مستجاب شد و موسی م چون قبطی را بکشت و گفت رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي در
جوابش فغفر له نازل شد و سلیمان م طلب مغفرت و پادشاهی باین نام کرده و گفت رَبِّ اغْفِرْ لِي وَهَبْ لِي مُلْكًا
لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِي حق تعالی دعای وی اجابت کرد و زکریا م از خدا طلب فرزند کرد و گفت رَبِّ
لَا تَذَرْنِي فَرْدًا دعای وی بیحیی بتول رسید و یوسف م نیز خدای را باین نام خواند که رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي
مِنَ الْمُلْكِ وَعَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ و عیسی م نیز بوسیلهٔ این نام طلب مائده کرد و گفت رَبَّنَا
أَنْزِلْ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ حق تعالی برای او انزال مائده کرد و ایوب م در حینی که رَبِّ أَنِّي مَسَّنِيَ الضُّرُّ
گفت حق تعالی زحمت و نقمت او را رحمت و نعمت بدل فرمود و سید عالم صلی الله علیه وآله وسلم طلب مغفرت
امت باین نام محمدت فرجام کرد و فرمود رَبِّ اغْفِرْ وَارْحَمْ وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ در جوابش نازل شد که لِيَغْفِرَ
لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ و صلحای امت حضرت رسالت پناه م خدای را باین نام بزرگوار خواندند
و گفتند رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا تا آخر توقیع اجابت ایشان ضمن آمد که فَاسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ و شیطان
باوجود کمال عدوان و طغیان چون گفت رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ حق تعالی بواسطهٔ این اسم شریف
در طغیان او نظر نکرده اجابت دعای او کرده تا روز قیامت مهلت او داد چنانکه فرمود إِنَّكَ لَمِنَ الْمُنْظَرِينَ
إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ و در جواب گفتن رَبَّنَا و یا سیدنا که در دعای یا من اظهر الجمیل واقع شده پیغمبر م
از جبرئیل خبر داده که چون بندهٔ مؤمن این کلمه را گوید حق تعالی با ملائکه گوید ای فرشتگان من گواه باشید

براین که من آمرزیدم این بنده را و او را اجر عظیم کرامت فرمودم بعدد هر چه آفریده ام در بهشت و دوزخ و در هفت
آسمان و زمین و بعدد مرور کردن شمس و قمر و بعدد ستارگان و قطرات باران و انواع خلقان و کوهها و سنگ
ریزه ها و بعدد هر چه آفریده ام از عرش و کرسی و غیر آن و بواسطهٔ شرافت و عظمت این نام است که الله در
یکی اسم بزرگوار خود ذکر کرده ام و بعد از آن متذکر صفات دیگر شده فرمود که الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ یعنی خدائی که
بخشندهٔ نعمت است بر خلقان و آمرزندهٔ عاصیان در آنجهان تکرار این دو صفت با وجود قرب عهد بذکر آن
جهت مبالغه است و گفته اند ایراد این دو صفت در اول بعد از ذکر معبودیت بجهت ذکر نعمت است
که بسبب آن مستحق عبادت شده و در این مقام ذکر آن بجهت استحقاق حمد است پس تکرار نباشد یعنی ذکر رحمت
در بسمله نظر در مبدأ فطرتست که بی ماده و مده از کتم عدم بفضل وجود آورده بواسطهٔ آن مستحق
عبودیت گشته و در غیر بسمله نظر بابقای وجود است و اعادهٔ آن در آخرت تا هر کسی را بمجازات
خود رساند عالمانرا بجناب قدس و عارفانرا بمقام قرب رساند و رفع درجات و این موجب حمد الهیست
بسبب ستایش پادشاهی و ذکر مالک یوم الدین که در پی آنست مؤید اینست یا ذکر این
دو صفت در اینمقام بجهت ربوبیت باشد چه تربیت عالمیان بر رحمانیت است باین وجه که خلق را در دنیا
روزی میدهد و رحیمیت که در آخرت ایشانرا می آمرزد و بعد از آن بجهت ترک کفران و طغیان
بندگان اختیار صفت مالکیه که مشعر بر سیاست است نموده میفرماید مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ یعنی خداوندی
که خداوند روز جزا دانست و جمیع بندگانرا در آن روز بجزا و سزای کردار خودشان رساند باین وجه
که مطیع را ثواب دهد و عاصی را عقاب فرماید و مالکیة او اگر چه عام است نسبت بدنیا و آخرت
اما تخصیص آن بآخرت جهت تعظیم و تفخیم شان آن روز است از قبیل رب العرش العظیم یا بجهت
تفرد او سبحانه بآن در آخرت چه در آنروز هیچ منازعی نخواهد داشت که دعوی مالکیة کند بخلاف
اهل دنیا که این دعوی بمعنی میکنند و بدانکه عاصم و کسائی مالِک خوانده اند باثبات الف که بمعنی
متصرفست در عینی مملوکیت بهر وجهی که خواهد و او مشتق از ملکست بکسر میم و نافع و ابن کثیر
و ابو عمرو و حمزه مَلِک خوانده اند بحذف الف که بمعنی متصرفست بامر و نهی در مأمورین مشتق

از مُلک بضم میم واین ابلغ است در مدح از اوّل ودین بمعنی جزاست ومنه کما تدین تدان وقوله ولم یبق سوی
العدوان دنّاهم کما دانوا اضافه اسم فاعل بظرف بجهة اجرای ظرفست در مجرای مفعول به بر سبیل
اتساع کقولهم یا سارق اللیل که بمعنی سارق فی اللیل است پس تقدیر کلام اینست که مالک الامور
یا یملک الامور والنواهی یعنی متصرف وخداوند همه اشیاء پادشاه جمیع امر ونهی در ایام روز جزا
میتواند بود که هم فاعل در این مقام بمعنی فعل ماضی باشد که یملک است بجهة تحقق وقوع آن بر طریقه
ونادی اصحاب الجنة که بمعنی ینادی است وباید معنی اینکه لمن له الملک بالملک فی هذا الیوم علی وجه
الاستمرار تا اضافه حقیقت باشد ومفید وقوع صفت برای معرفت یعنی تا لازم نیاید که اضافه اسم فاعل غیر حقیقی
باشد که غیر معطی معنی تعریفست ومقتضی عدم جواز وقوع آن صفت معرفت چه اضافه غیر حقیقت در صو
رتیست که اسم فاعل بمعنی ماضی یا استقبال باشد که در تقدیر انفصالست کقولک هو مالک الساعة
وملک غداً وهر گاه از ان قصد ماضی کنند کقولک هو مالک عبده امس یا زمان مستمر کقولک زید ملک
العراق چنانکه باین مفسر شد اضافه حقیقت خواهد بود از قبیل مولی العبید وغیره وبعضی مراد از دین
شریعت وتقدیر اینکه مالک یوم جزاء الدین ومؤید قول اولست روایت مأثوره از امام
جعفر محمد باقر م الدین هو الحساب یعنی او حاکم روز حسابست میان بنده کان بحق حکم کند که
وازحق در نگذرد ومقوی قول ثانی اینکه محمد ابن کعب گفت که تقدیر اینست که یوم الجزاء علی
الدین یعنی او پادشاه است در روز پاداش دادن بر دین ودنیا بر این قول مطلق دین است خواه حق وخواه
باطل یعنی حق سبحانه بر دین حق ثواب میدهد وبر دین باطل عقاب مترتب میسازد ویوم اگرچه حقیقتا
عبارتست از طلوع آفتاب تا غروب آفتاب در این مقام استعاره است برای وقتی که مقرا از ظلمت باشد
وبمثابه روز روشن باشد چه در آخرت مرور شب نخواهد بود چنانکه در اخبار صحیحه وارد گشته
پس اطلاق یوم بر سبیل تشبیه باشد ودر انوار گفته که اجرای این صفات بر حق سبحانه تعم از ربوبیت
وموجدیت ومنعمیت نعم ظاهراست وباطنه وعاجله وآجله ومالکیة امور در روز ثواب وعقاب
بجهة دلالت بر آنکه اوست که حقیق حمد است نه غیر او زیرا که ترتب حکم مشعر است بعلیه بغلیه آن

وایذان

وایذان بر آنکه کسی که متصف باین صفات نباشد متأهل حمد نیست چه جای آنکه لیاقت معبودیت که
داشته باشد پس وصف اول برای موجب حمد است که آن ایجاد ربوبیتست ووصف دوم وسیم برای
دلالت بر آنکه متفضل نعم قادر مختار است در ایصال نعم نه موجب الطبع بالذات چه حمد در مقابل افعال
جمیله اختیاریه است نه غیر اختیاریه ولهذا میگویند مدحت اللؤلؤ ونمیگویند حمدته چنانکه گذشت
ووصف چهارم که متضمن وعد وایعاد است ووعید متعرضا از برای تحقیق اختصاص است
چه وصف مالکیه در آن روز قابل مشرکت نیست ومخفی نیست که این آیه دلالتی تمام دارد بر اثبات
معاد وترغیب وترهیب عباد زیرا که هر گاه مکلفان تصور معنی این آیه نمودند رجا وخوف را
صفحه روزگار خود کردانیده بجانب جناب او روی می آورند ومایل عبودیت او میشوند از اینجهة
او سبحانه چون بنده کان خود را بوسیله این آیه تنبیه باین مرتبه رسانیده در عقب آن ایشان را
کیفیت اعتراف بعبودیت تعلیم فرمود وگفت ای بنده کان من روی دل بجانب من آورید وبروجه
خطاب بگویید که ای آنکسی که متصف بصفات مذکوره ایاک نعبد ترا میپرستیم وبس وغیر ترا در این
امر شریک نمیسازیم زیرا که غیر از تو هیچ کس مستحق عبادت نیست وایاک نستعین وهمین
از تو یاری میخواهیم در دوام پرستش تو ودر جمیع مقاصد وحوائج نه از غیر تو ونزد بعضی آنست
که ترا میپرستیم بجهت دخول جنان واز تو یاری میخواهیم بجهت خلاص از نیران وبدانکه حق تعالی
اول کلام خود را مبتنی ساخته بر آنچه مبادی حال عارفست از ذکر وفکر وتأمل در اسمای او ونظر در
آلای او واستدلال بصنایع او وبر عظم شان او وغلبت سلطنت او وبعد از آن تعقیبه آن نموده
بذکر آنچه منتهی امر اوست که آن خوض نید در لجه وصول ودخول او در اهل مشاهده
بر وجهی که گویا عیانا او را می بیند وبا او مناجات میکند واز عادت عربست گفتن در کلام
عدول از اسلوبی باسلوب دیگر بجهت تجدید کلام وتنشیط سامع پس از خطاب بغیبت
عدول میکنند واز غیبت بتکلم وبعکس کقوله تعالی حتی اذا کنتم فی الفلک وجرین بهم وقولهم
والله ارسل الریاح فتثیر سحابا فسقناه وقول امرء القیس تطاول لیلک بالاثمد

ونام الخلی ولهو وبات وباتت له لیلة کلیلة ذی العایر الارمد وذلک من نبأ جائنی وخبرته عن ابی
الاسود که در این سه بیت التفاتست وایا ضمیر مرفوع منفصلست وانچه ملحوقست باو از یا وکاف وها حرفند
از برای بیان تکلم وخطاب وغیبت زیاد کرده شده اند ومحلی از اعراب ندارند مانند تای انت وکاف اریتک
ونزد خلیل ایا مضافست بحروف مذکوره واحتجاج او بچیزهای که از بعض عرب حکایت کرده که اذا بلغ الستین
فایاه وایا الشواب واین شاذ است وغیر معتمد علیه ونزد بعضی حروف مذکوره ضمایرست وایا یعتمد به
چه این حروف چون از عوامل منفصل شدند صعب است نطق بانها پس ایا را بان منضم می سازند تا بجهة
ان مستقل شوند ونزد جمعی دیگر ضمیر مجموع انست وعبادت عبارتست از اقصای غایت خضوع وتذلل
ومنه طریق معبد ای مذلل وثوب ذو عبدة اذا کان فی غایة الصفاقة ولهذا استعمل نیست مکر در
خضوعی که از برای او سبحانه است واستعانت طلب معونتست وان یا ضروریه است ویا غیر ضروریه
انست که فعل بدون ان حاصل نشود مانند اقتدار فاعل بفعل وتصور ان بران حصول الت وماده که فاعل
بان الت در ماده بان عمل کند ونزد استجماع این امور فاعل متصف باستطاعت میشود وصحیح است
که بان فعل مکلف شود وغیر ضروریه تحصیل ان چیزیست که بواسطه ان فعل بر وجه سهولت ویسر باشد
مانند راحله در سفر مرکسی را که قادر بر مشی باشد ویا تحصیل انچیزی که مقرب فاعل باشد بفعل وحث
ان نماید بران واین قسم صحت تکلیف موقوف نیست بان ومراد باستعانت طلب معونتست در همه
مهمات ویا در اداء عبادت وضمیر مستکن در این دو فعل راجعست بقاری وکسانی که باو بیند
از حفظ واهل جماعت یا راجع باو وسایر موحدین ودرج کردن قاری عبادت در تضاعیف عبادت
ایشان وحلت حاجت خود بحاجت ایشان بجهت امید واریست بانکه عبادتش به برکت
عبادت ایشان مقبول کردد وحاجتش بجهت اندراج ان در حاجات ایشان بحد اجابت رسد ولهذا
جماعت مشروع کشته وتقدیم معمول بجهت تعظیم واهتمام است بان ودلالت ان بر حصر ولهذا ابن عباس
در تفسیر ان فرموده لا نعبد غیرک ویا بجهة تقدیم انچیزی که مقدم است بر وجود وتنبیه بر انکه عابد
باید که نظر او اولا وبالذات بمعبود باشد واز جانب او بعبادت خود نظر نماید از ان حیثیت که ان عبادت

ازان

ازان صادر شده بلکه از حیثیت انکه او را نسبتیست باو تعالی ووصلتیست میان عابد ومیان حق چه
وصول عارف کما هو متحقق میشود که مستغرق شود باشد در ملاحظه جناب قدس واز ما عدای او
ذاهل کردد بمرتبه که ملاحظه نفس خود نکند وبهیچ حال باحوال خود نپردازد مکر از ان حیثیت که نفس
ان سبحانه است ومنتسب باو ولهذا اتفاق واقع شده بانکه ان الله معنا کقول حضرت خاتمیست ع
مزیت فضل دارد بر قول موسی ع که ان معی ربی سیهدین وتخصیص ضمیر تکریر برای تنصیص است بر انکه اوست
که مستعان بهست وغیر او وبدانکه اکرچه اصل عبادت بدون اعانت متصور نیست ولاجبست تقدیم ان
بران زیرا که حصول عبادت موقوفست بر وجود بنده وقدرت وکمال وعقل وی واین عین اعانتست
اما تقدیم استعانت بر عبادت لازم نیست چه اتیان بدون استعانت ممکنست بجهة انکه نماینده
ایم نبود چون حال مقارن ذو الحالست پس محوج استعانت باشد برای اصل عبادت واستمرار ان
واین قول بنا بر مذهب کسیست که مضارع مثبت بواو فقط بدون ایراد ضمیر بان حال واقع میتواند
شد واطلاق استعانت جهت میتواند بود که عبادت حاصل شود بیشتر از طلب اعانت وبعد از ان طلب
اعانت بجهت دوام عبادت باشد نه اصل عبادت پس تقدیم ایاک نستعین بر ایاک نعبد واجب نباشد
ونزد بعضی انست که استعانت برای عبادت مستانفه است نه عبادت ماضیه پس واجب التقدیم نباشد
ویا تقدیم عبادت بجهت توافق رئوس ایات ویا تنبیه بر انکه تقدیم وسیله بر طلب حاجت اعمیست
باجابت ویا انکه چون متکلم نسبت عبادت بنفس خود داد واین موهم تبجح ونشاط وعرابست ومظنه انکه
انچه از وصادر شده معتد بهاست واین مستلزم عجبست که هادم عبادتست از انجهة در عقب ان
ایاک نستعین واقع شد تا اینکه دلالت کند بر انکه عبادت نیز از قسم ان چیزیست که اتمام نمی پذیرد
مکر بمعونت ازو سبحانه وتوفیق او ونزد بعضی واو از برای حالیه است وتقدیر ایاست که نعبدک
مستعین بک یعنی ترا میپرستم در حالتی که استعانت جهت انست که تا متناول بیع مستعان فیه باشد
ودر کفتن کلمات مالک یوم الدین ایاک نعبد وایاک نستعین نفع بیشمار وفواید بسیار است ابو طلحه روایت
کند که با رسول ع بودم در بعضی غزوات چون کار حرب سخت شد وکار زار کرم کشته رسول ع فرمود که

سر برداشت و فرمودند یا مالک یوم الدین ایاک نعبد و ایاک نستعین سرها را دیدیم که می افتاد و کسی را نمی
دیدیم که شمشیر زند و کافران روی بهزیمت نهادند و چون حرب تمام شد صورت حال را از پیغمبر پرسیدیم
فرمود فرشتگان ایشان را تیغ میزدند و شما نمی دیدید و در روایت واقع شده که هرگاه کاری به بنده مؤمن
تنگ شود او باین کلمات شریفه مواظبت نماید او کار او بر او آسان کرد د چون تخلیص عبادت و تخصیص استعانت
باو سبحانه موجب انقطاعست از ما سوی و توجه تمام بحضرت مولی و آن باعث استجابت جمیع دعوات و سبب
انجاح همه مدعیاتست از انجهت از او طلب هدایت بندگان ساخته در عقب آن ایشان را امر میفرماید
که بگویند از روی نیاز که ای انکسی مخصوص است بتو استعانت ما نیست از غیر تو اهدنا الصراط
المستقیم بنما بما راه راست را که آن سبب وصولست بجنان و رسیدن بروضه رضوان بدانکه این کلام
بیان معونة مطلوبه است فکانه قال کیف اعینکم فقالوا اهدنا و افراد این بذکر با آنکه طرق اعانت
متعدد است بجهت آنست که این مقصود اعظم است و هدایت دلالتست بلطف و لهذا در خیر مستعملست
نه در شر الا و قوله تعالی فاهدوهم الی صراط الجحیم بوجه تهکم است و هدایه از این ماخوذ است و کسی که
مقدم قومست او را هادی میگویند بجهت آنکه قوم باو مهتدی میشوند و هوادی وحش که بمعنی اعضای
متقدمه و اوایل آنست نیز از این ماخوذ است چه اهتدای ایشان با آنست و هادی که بمعنی عنق است
کما یقال واقبلت هوادی الخیل اذا بدت اعناقها نیز مشتق است از این و فعل آن هدی یهدی است
و آن در اصل متعدی بلام است و بالی و بعد از آن نزع حرف جر کرده اند و مجرور را منصوب ساخته
مانند کریمه واختار موسی قومه که در تقدیر من قومه است و این منصوب بنزع خافض میگویند و هدایت
حق تعالی متنوع است بانواع غیر محصوره لیکن منحصر است در اجناس اربعه مرتبه اول افاضه قوی که بنده بسبب
آن متمکن میشود در مهتدی شدن بمصالح خود چون قوت عقلیه و حواس باطنه و مشاعر ظاهره دوم نصب
دلایل فارقه میان حق و باطل و صلاح و فساد و الیه اشاره بقوله و هدیناه النجدین و قوله و هدیناهم
فاستحبوا العمی سیم هدایت طریق ارسال رسل و انزال کتب و عناها بقوله و جعلناهم ائمة یهدون بامرنا
و قوله ان هذا القرآن یهدی للتی هی اقوم چهارم کشف سرایرات بر قلوب عباد و اراءه اشیای

هادیه

هادیه بایشان بطریق وحی یا الهام و منامات صادقه و این قسم مخصوص است بانبیاء و اولیاء و علی ذلک بقوله اولئک
الذین هدی الله فبهدیهم اقتده و قوله الذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا و چون اهل هدایت حاصل
مر اهل ایمان از این مطلوب از طلب هدایت زیادتی آنست و یا ثبات و دوام بران و یا حصول مرتبه مرتبه بر ایشان
نیز عارض هرگاه گویند اهدنا الصراط المستقیم مراد ایشان خواهد بود که ارشدنا طریق السیر فیک لتمحو عنا
ظلمات احوالنا و تمیط عواشی ابداننا لنستضیء بنور قدسک فنراک بنورک و از امیر المؤمنین هم مرویست
که معنی این آنست که ما را براه راستی که بمودی ثابت قدم دار تا دایم مطیع امر و نهی تو باشیم و بلطف حفظ بپرستش
غیر تو نپردازیم و بعضی از اهل تحقیق گفته اند که بنما بما راه راست باین وجه که ما را محبت ذات خود مشرف
دار تا از التفات بخود و بغیر تو آزاد گشته بتماشای گرفتار تو گردیم جز تو نبینیم و جز تو نشنویم و جز تو نه اندیشیم
یا بنما بما راهی که حضرت توراست نسبت بهر موجودی که آن موجود بآن بمبدأ خود میرود و بغایت کمال خود
بان میرسد تا در همه جز تو نبینیم و از توجه بغیر تو آزاد گردیم و بدانکه امر و دعا متشارکند لفظا و معنی متفاوت
باستعلا و تسفل یا برتبه و صراط در اصل سراط بود بسین ماخوذ از سرط الطعام اذا ابتلعه فکانه
یسرط السابله و لهذا او را لقم نیز میگویند بجهت آنکه التقام سابله میکند و قلب سین بصاد جهت آنکه تا مطابق
طا باشد در اطباق و قنبل که از راویان ابن کثیر است آنرا بر اصل خود خوانده و بواقی بصاد محض مگر حمزه که اشمام
صاد بزا میکند و مراد از صراط مستقیم طریق اسلام است چنانکه از ابن عباس روایت کرده اند که هو طریق
دین الاسلام و از محمد ابن حنفیه منقولست که انه دین الله الذی لا یقبل عن العباد غیره یعنی صراط مستقیم راه
خداست که او سبحانه غیر او را از بنده قبول نمیکند و حارث ابن اعور از امیر المؤمنین هم روایت کرده که آن کتاب
خداست و بنابر این حدیث مشهور که از آنحضرت منقول است که انا کتاب الله الناطق مراد بطریق آنحضرت
و اولاد اطهار و مؤید این است که عز محدثین حنبلی روایت کرده از ابو بریده اسلمی که از اصحاب حضرت
نبویست م الصراط المستقیم صراط الذین انعمت علیهم هو صراط محمد و آل محمد یعنی صراط مستقیم طریق
محمد و آل محمد است و مشتمل است بر اصول دین از توحید عدل و نبوت و امامت و معاد و شکی نیست که طریق
اهل البیت هم صراط مستقیم و طریق قویم است که سلوک نمودن در آن موجب نجات و رستگاریست

واختیار عزا سبب حزن وزیان کار است همچنانکه در اخبار صحیحه بطریق اهل البیت از پیغمبر صلعم مرویست
که مثل اهل بیتی کمثل سفینة نوح من رکب فیها نجی ومن تخلف عنها غرق یعنی مثل اهل بیت
من همچون کشتی نوح است هر که در کشتی نشست از غرق و هلاکت نجات یافت و هر که از ان تخلف
کرد و در نشست غرق و هلاک شد و بعذاب آخرت گرفتار گشت و نیز حدیث مشهور که عامه و خواص از
حضرت پیغمبر صلعم نقل کرده اند که انی تارک فیکم الثقلین ان تمسکتم بهما لن تضلوا کتاب الله وعترتی اهل
بیتی نیز شاهد عدلست بر این وترجمه این حدیث در مقدمه گذشت و اولی حمل آیتست بر جمیع وجوه اربعه
مذکوره چه صراط مستقیم بالاتفاق دینست که حق تعالی بان امر فرموده از توحید و عدل و نبوت انبیاء
و امامت اولیای هدی و ایمان عبارتست از این مجموع است پس کلام ملخص آنست که ما را ثابت بر راه ایمان
یعنی صراط الذین انعمت راه کسانی که بفضل شامل خود انعام کردی بر ایشان نعمت هدایت و طریق
طاعت خود را مراد پیغمبرانند و صدیقان و شهداء و صلحا اند چنانکه فرموده ومن یطع الله ورسوله فاولئک مع الذین انعم الله علیهم من النبیین والصدیقین والشهداء والصالحین معنی مراد آنست که بنما
راه آنها که اهل قربت اند و کمال نعمت ظاهره که قبول شریعتست و کمال نعمت باطنه که اطلاع بر دقایق
اسرار است ایشان را معزز و مکرم ساخته بدانکه این کلام بدل کل است از کل و در حکم مکرر عامل و فایده
ان توکید و تنصیص است بر انکه طریق اهل سلام مشهود علیه است باستقامت باکد وجه و ابلغ ان
که اصلا مشوب بشائبه خفا نیست زیرا که صراط الذین انعمت علیهم بمثابه تفسیر و بیان صراط مستقیم است
بجهة انکه بدل مقصود بالنسبه است و مبتنی مبدل منه پس گویا که در فرط ظهور اینکه طریق مستقیم طریق
اهل ایمان است تا غایتیست که هیچ از خفائی در ان نیست و انعام عبارتست از ایصال نعمت و نعمت
در اصل حالتیست که انسان بان استلذاذ می یابد و بعد از ان اطلاق ان کرده اند بر هر چه بان
استلذاذ حاصل شود و ان ماخوذ است از نعمت بفتح نون که بمعنی لین است و انواع ان و افراد نعم الهی
اگر چه غیر محصور است کما قال وان تعدوا نعمت الله لا تحصوها اما منحصر است در دو جنس دینوی و اخروی
اول بر دو قسمت موهبی و کسبی و موهبی بر دو نوع است روحانی چون نفخ روح در انسان و اشراق آن بنور

عقل

عقل و انچه تابع آنست از قوای چون فهم و فکر و نطق جسمانی چون و قوای حالة در ان و هیئات عارضه ان از صحت
و کمال اعضا و کسبی چون تزکیه نفس از رذایل و تحلیه ان باخلاق و ملکات فاضله و تزیین بدن بهیئات
مطبوعه و حلی مستحسنه و حصول جاه و مال و جنس ثانی عضو اویست از فرطات انسان و فراهم او از ایشان و تمکین
ایشان در اعلی علیین با ملائکه مقربین ابد الابدین و مراد از نعمت مذکوره در این قسم جزء است و انچه وسیله
رسیدنست بان از قسم دیگر است چه ما عدای این مومن و کافر در ان مشترکند از عبد الله بن عباس روایتست
که مراد از الذین انعمت علیهم جماعتی اند که تابع موسی و عیسی بودند و مطیع امر و نهی ایشان یعنی بنما بما راه
کسانی که تبدیل نعمت نکردند و از جاده شریعت پیغمبر خود منحرف نگشتند و از طریق اهل البیت پیغمبر است
غیر المغضوب علیهم نه طریق کسانی که غضب و خشم واقع شد بر ایشان و انجماعت نزد اکثر مفسران جهودانند که بسبب
عناد و طغیان و قتل پیغمبران و تحریف کتاب توریه و تبدیل الفاظ ان حق سبحانه بر ایشان خشم کرفته و در حق ایشان
فرموده که غضب الله علیهم ولعنهم ولا الضالین و نه طریق جماعتی که گمراهند از راه حق مراد ترسایانند که بواسطه
افراط و تفریط در شان عیسی و سید انبیاء گمراه گشتند و از صراط مستقیم که جاده ایمان و تصدیق بجمیع پیغمبران
و کتابهای ایشان است کرده میل بوادی ضلالت و گمراهی کردند کما قال ولا تتبعوا اهواء قوم قد ضلوا من قبل و
اضلوا کثیرا عن سواء السبیل و روایت است که رسول صلعم در وادی القری با جهودان و ترسایان کارزار
میکرد یکی از اصحاب اشاره بجهودان کرد و گفت یا رسول الله صلعم این چه کسانند که با تو محاربه میکنند
فرمود هم المغضوب علیهم و بعد از ان اشارت بترسایان کرد و گفت ایشان چه طایفه اند فرمود هم الضالون
و بباید دانست که جر غیر المغضوب بر بدلیت است و مبدل منه الذین انعمت علیهم و معنی اینکه
منعم علیهم کسانی اند که سالم اند از غضب و ضلال و جون میان با صفت مبینت با مقیده اسم موصولست
و معنی اینکه منعم علیهم جماعتی اند که جامع نعمت مطلقه که نعمت ایمانست و جامع نعمت سلامت از غضب
و ضلال و چون میان صفت و موصوف مطابقه در تعریف و تنکیر شرط است پس یا آنست که اسم موصول
جاری مجرای نکره است و مراد از جماعت غیر معهوده از قبیل ولقد امر علی اللئیم یسبنی الی لام
علی الرجال مثلک فیکرمنی و یا انکه غیر کسب تعریف کرده باشد از مضاف الیه چه آن مضافست بانچه

الناصر و احد است که منعم علیه است پس تعیین او از قبیل تعیین هی الحرکة غیر السکون باشد و چون غضب عبارت
از سوزان نفس است بجهة اراده انتقام و آن از خدای تعالی منتفی است پس مراد از آن منتهی و غایت آن باشد
که اراده انزال عقوبت و علیهم در محل رفع است زیرا که نایب مناب مفعول ما لم یسم فاعله است بخلاف
اول چه در محل نصب بر مفعولیة و لفظ لا زایده است برای تاکید معنی نفی که در ضمن غیر است فکانه قال
لا المغضوب علیهم و لا الضالین و از این جهت است که زید غیر ضارب جایز است اما زید غیر ضارب همچنانکه جایز است
اما زیدا الا ضارب چه غیر بمعنی لا است و اگر چه ممتنع است اما زیدا مثل ضارب و ضلال عدول است از طریق
سوی عمدا یا خطا و از امر ضیق عریض است و تفاوت در مابین ادنی و اقصای آن بسیار است و اضافه مغضوبیة
بیهود و ضلالت بنصاری دلالت نمیکند بر برائت یهود از صفت ضلالت و ترسایان از سمت
مغضوبیت بلکه هر یک از این دو طایفه متصفند بصفت مغضوبیت و ضلالت الا آنست که او سبحانه
بجهت امتیاز ایشان از یکدیگر یکی را متصف ساخت بمغضوبیت و دیگری را بضلالت و مخفی نیست که
سوق کلام اگر چه مقتضی آنست که برای بنواله باشد که الذین انعمت علیهم غیر الذین غضبت علیهم
تا این الکلام بهم توافق و تناسب باشد اما رعایت ادب در خطاب و ایراد لفظ مستطاب اقتضای آن میکند
که لفظ غضب بصیغه مجهول واقع شود بطریق تخاطب تصریح بفاعل آن نشود و بدانکه نزد صاحب مجمع
مراد بمغضوب علیهم و ضالین همه کفارند و در انوار گفته متجه آن است که مغضوب علیهم مطلق عصاة باشند
و ضالین کسانی که جاهلند بخدا چه منعم علیه کسی است که موفق شده باشد بجمیع میان معرفت حق
لذاته و میان عمل خیر بر وفق آن پس مقابل این کسیست که یکی از قوه عاقله و عامله آن مختل باشد چه مخل
بعمل فاسق است و مغضوب علیه لقوله تعالی فی القاتل عمدا و غضب الله علیه و مخل بعلم جاهل ضال لقوله تعالی
فماذا بعد الحق الا الضلال و بباید دانست که نزد امامیه قول امین در آخر فاتحه مبطل نماز است و طریق
احتیاط در مذهب مخالفان نیز مقتضی عدم جواز آنست زیرا که ایشان قایل هستند بوجوب آن و نماز
را بترک آن باطل نمی دانند و مع هذا میدانند که نزد امامیه اتیان بآن مبطل نماز است پس احوط
نزد ایشان ترک آن باشد و دلیل علمای امامیه بر تحریم امین قول حضرت رسالتست ص هذه الصلوة

لا یصلح

لا یصلح فیها شیء من کلام الآدمیین یعنی این نماز صلاحیت آن ندارد که در او کلام آدمیان
مذکور شود و باتفاق جمیع امت امین از کلام آدمیان است ما از قرآن و دعا و ذکر نیست بلکه اسم
دعاست که آن استجب است و اسم مغایر مسمی وضعی آنست و چون آنکه در عبادت مستلزم فساد عبادت است
پس مطلوب بصلوة باشد و ترک آن واجب در آخر فاتحه و در غیر آن از مواضع دیگر از نماز چون
آخر سوره و وسط آن و بعد از قنوت و تشهد و غیر آن از حالات مطلق و فرقی نیست در بطلان
آن که سرا بگویند یا جهرا و حلبی روایت کرده که از صادق ع پرسیدم که اقول امین اذا فرغت
فاتحة الکتاب یعنی امین گویم وقتی که از فاتحة الکتاب فارغ شوم فرمود لا و این نهی بجهت اطلاق
شامل عدم جواز آنست در سر و جهر و اطلاق نهی مقتضی تحریم است مطلقا چنانکه در اصول مقرر
شده و شیخ طوسی رحمة الله فرموده قول امین مبطل للصلوة عندنا سواء وقع بعد الحمد او فی اثنائها
او فی السعدة او الرکوع او السجود او القنوت و ان کان بعد دعاء فی جمیع حالات الصلوة لعموم
النهی من فعلها و لانها من کلام الآدمیین و هو لا یصح فی الصلوة لقوله ص ان صلوتنا هذه
لا یصح فیها کلام الآدمیین نعم لو فعل حال التقیة لا تبطل صلوته اجماعا و آنکه صاحب معتبر گفته
که احتمال دارد که قول امین مکروه باشد غیر معتبر است زیرا که اکثر اصحاب ما قائلند بتحریم آن
بدلایل مذکوره بلکه قائلند بتحریم قریب بحد اجماع رسیده و بدانکه در نماز قول الحمد لله
رب العالمین بعد از فراغ فاتحه سنت است چنانکه جمیل از ابی عبد الله ع روایت کرده که آنحضرت
فرموده اذا کنت خلف امام ففرغ من قراءة الفاتحة فقل انت من خلفه الحمد لله رب العالمین
یعنی هرگاه در پس امام نماز گذاری و امام از فاتحه فارغ شود تو در عقب آن بگوی که الحمد لله
رب العالمین و نیز فضل بن یسار از ابی عبد الله نقل کرده که فاذا فرغت الفاتحة ففرغت
من قرائتها و انت فی الصلوة فقل الحمد لله رب العالمین یعنی چون در نماز از قرائت فراغ
حاصل کردی بگوی الحمد لله رب العالمین — این سوره مدنیست
مگر آیه و اتقوا یوما ترجعون فیه الی الله تا آخر که در حجة الوداع موضع منی نازل شده و دویست

وهشتاد وشش آیه است بعدد کوفی که عدد یست مروی از حضرت امیر المؤمنین ع و دویست وهشتاد
وهفت نزد بصری و دویست هشتاد وپنج بعدد حجازی و دویست وهشتاد وچهار نزد شامی
واختلاف در یازده آیه است الم کوفیست وبصری والا خائفین و قولا معروفا و عذاب الیم شامی
ومصلحون نزد غیر ایشان و یا اولی الالباب عراقی و مدنی الاخیر یسئلونک ماذا ینفقون مکی و مدنی
الاول تتفکرون کوفی و شامی و مدنی الاخیر الحی القیوم مکی و بصری و مدنی الاخیر من الظلمات
الی النور مدنی الاول و در روایتی از اهل مکه وارد شده که ولا یضار کاتب و لا شهید آیتیست و ثواب
وثواب کسی که یکسال درراه خدا مرابطه کرده باشد و در این مدت اصلا خوف و ترس کفار از دل او
زایل نشده در نامه اعمال او بنویسند و بعد از آن فرمود که ای مسلمانان امر کنید بدانستن این سوره
که دانستن آن برکتست و ترک آن حسرت و ندامت در روز قیامت و ساحران و باطلان طاقت خواندن
وشنیدن این سوره ندارند و از سهیل ابن سعد مرویست که رسول ص فرمود که هر چیزی را سنامیست
در نعمتی سنام قرآن سورة البقره است هر که در خانه خود این سوره را بخواند وقت کند اگر در روز باشد
تا سه روز شیطان بدان خانه داخل نشود و اگر در شب خواند تا سه شب شیطان داخل آن خانه نشود و وهب ابن
منبه روایت کند که هر که سورة البقره وآل عمران بخواند نور او از نیزها تا مجیبا بود بزیر عرش خداست
و مجیبا زمین هفتم و نیز از پیغمبر ص مرویست که هر که این سوره را قراءت کند خزانه او از جمیع جهات
خالی باشد و در روایت آمده که رسول ص لشکری بغزای میفرستاد خواست تا یکی را بر ایشان امیر سازد
یکرا نزد خود میخواند و میگفت تو از قرآن چه سوره میدانی او میگفت فلان و فلان تا آنکه
جوانی بیشی آمد که در سال از همه کهتر بود وگفت یا رسول الله ص من سورة البقره میدانم فرمود ترا
امیر این لشکر کردانیدم ایشان گفتند یا رسول الله ص جوانی که از همه در سال کهتر بود بر پیران امیر ساختی فرمود
او سورة البقره میداند و شما نمیدانید و از این سخن چنان معلوم میشود که منصب امارت و حکومت
بکثرت علوم و بفضائل است نه بسال و شیخوخت پس امیر المؤمنین ع که حاوی جمیع علوم شریعت نبوی بود
و جامع جمیع معانی قرآن و بفوز متشابه و ناسخ و منسوخ و مجمل و مفصل آن رسیده بود و از غایت

جز

جز داده و قضایای مشکله را کشود در خلافت مقدم باشد بر شیوخ خرافت شعار جهالت مدار و او
لو بتیا انحضرت بخلافت بنی ازین امور معنی میشود آنکه که حضرت رسالت ص فرمود که ای علی من سید
ولد بنی آدم و تو سید عرب و سلمان سید فارس و صهیب سید روم و بلال سید حبشه و طور سینا سید کوهها
و سدر سید درختها ماه شهر حرام سید ماهها و قرآن سید کلامها و سید قرآن سورة البقره و آیه
الکرسی و از امام جعفر صادق ع مرویست که سورة البقره وآل عمران بخوانند در روز قیامت این هر دو سوره
دو جزء شوند بر سر او و از تاب آفتاب تموز او را نگهدارند و نیز مرویست که در دنیا هر که خواهد ارجمند باشد
و در عقبی بمرتبه بلند رسد باید که تلاوت این سوره نماید بسم الله الرحمن الرحیم
الم علما را در این کلمه اقوال بسیار است از انجمله در انوار آورده که همه الفاظ تهجی اسمائی اند که حروف مسمیات آنند
و کلمات از آن مرکب شده بجهت دخول آن در حد اسم و اعتوار انجه مختص است باسم بر آن چون تعریف
و تنکیر و جمع و تصغیر و وصف و اسناد و غیر آن مانند الباء و یاء و بایبه و صنعت الباء و بالمداجه و خلیل و ابو
علی فارسی تصریح باین نموده اند در مصنفات خود و آنچه مرویست که ابن مسعود از پیغمبر ص روایت کرده
که من قرأ حرفا من کتاب الله فله حسنة بعشر امثالها لا اقول الم حرف ولکن الف حرف ولام حرف و میم حرف
مراد بآن غیر معنی حرفیست که آن عدم دلالتست بر معنی در نفس خود چه تخصیص حرف باین معنی عرفیست مجدد است
بلکه مراد معنی لغویست که آن کلمه اسم است و تسمیه اسم بحرف کلام عرب شایع و مستعمل است و شاید که آنحضرت
آن کرده باشند باسم مدلول آن و حدیث نزل القرآن علی سبعة احرف نیز از این قبیل است و چون مسمیات
این اسماء حروف وحدانی اند و این اسماء مرکب پس تصدیر سوره بآن حروف بجهت آنست که تا مادام آن بسما
یی اول چیزی باشد که قرع سمع شود و استعاره همزه در مکان الف بعذر ابتدا است بآن و اسماء مادام
که عوامل در پی ایشان نباشد خالی از اعراب اند بجهت فقد موجب اعراب و مقتضی آن لیکن قابل اعراب اند بجهت
عدم تناسب آن بمبنی الاصل و لهذا میکویند ص با وجود التقای ساکنین و اجرا از حرکت
تمید هند و مانند این و هو لا نکره اند و چون مسمیات این اسماء عنصر کلام و بسائط آنند که ترکیب
کلام از آنست از اینجهه افتتاح سوره بطائفه از آن شده بجهة الفاظ انکسی که تحدی بقرآن کند و تنبیه

برانکه آنچه برایشان خوانده میشوند کلامیست منظوم از حروفی که ایشان کلام خود را از آن منتظم میسازند که اگر در وان از جانب غیر خدا میبود از اتیان بمثل آن عاجز نمیبودند با آنکه در غایت فصاحت و بلاغت بودند پس گویا حق تعالی از روی خطاب بایشان میگوید که قرآنی که شما را عاجز ساخته از آوردن مثل آن از جنس این حروفست که شما آنرا در محاوره و مخاطبه خود استعمال میکنید و چون قادر نیستند بر اتیان نمودن بمثل آن پس بدانید که آن از نزد قادر مطلقست که قدرت او غالب بر جمیع قدرتهاست و قوت برهان او فایق و قوی برزین تا اشعار باشد بر آنکه آنچیزی که فهم سمع میکنند مستقلات بنوعی که از اعجاز چه نطق با اسمای حروف مختصست بکسی که خواننده و نویسنده باشد و اما صدور آن که از امّی که املا و مخالطت نکرده باشد بکتاب بسیار مستبعد و مستغربست و خارق عادت مانند صدور کتابت و تلاوت از و خصوصا که مراعات نموده شده در آن آنچه موجب اعجاز است کتاب از هر فایقست در فن خود از اتیان بآن و آن اینست که در فواتح این سوره چهارده اسم وارد شده که نصف اسامی حروف معجمه اگر الف معدود نباشد در آن و آن چهارده اسم الفست و لام و میم و صاد و را و کاف و ها و یا و عین و طا و سین و حا و قاف و نون و اینها در بیست و نه سوره واقع شده که بعدد حروف معجمه اند کاهی که الف معدود باشد در آن و مشتمل بر انصاف انواع حروف نیز هر اکه در آن مذکور است نصفی از حروف مهموسه که حرفی چند اند ضعیف الاعتماد بر مخرج و الحروف ستشحثک خصفه است و آن حاست و ها و صاد و سین و کاف و نصفی از مجهوره که حرفی اند قوی الاعتماد بر مخرج و مجموع حروف حید بطغم رد ضاد از نعج و جامع نصف آنست مر رت لن یقطع امر و نصفی از شدیده که حرفی چند اند که حبس لفظ میشود نزد تلفظ بآن بجهة قوت اعتماد و آنها هشت اند و جامع آنست اجدت طبقک و جامع نصف آن اقطت و نصفی اکثر از رخوه که حرفی اند که بجهت رخاوت و جری نفس با تلفظ بآن ضعیف الاعتماد اند و مجموع الحروف خس حظ شوص زی ثاء ضغث فذ است و جامع نصف اکثر آن حروف خمس علی نصره است و نصفی از حروف مطبقه که حرفی چند اند که نزد تلفظ بآن منطبق میشود طبقه لسان بطبقه حنک اعلی و مجموع آن هشت حرف صاد و ضاد و طا و ظاء و نصف آن صاد و طا و نصفی از منفتحه که حرفی

چندند

چندند که نزد تلفظ بآن لسان و حنک از یکدیگر منفتح میشوند و آن ماعدای حروف مطبقه اند و نصف آن الف و لام و میم و را و کاف و ها و زا و عین و سین و حا و قاف و یا و نون است و نصفی از قلقله که حرفی چند اند که مضطرب اند نزد خروج و جامع قد طبج است و نصف اقل آن قاف و طاست و نصفی از لینتین که آن یاست بجهة قلت ثقل آن نسبت بواو و نصف اقل از مستعلیه که حرفی چند اند که صوت بآن متصعد میشود در حنک اعلی و آن هفت حرفند قاف و صاد و ضاد و طا و ظا و نصف اقل آن سه حرفند اولند و نصفی از منخفضه که ضد مستعلیه است و آن ماعدای این حروف هفتگانه است و نصف آن الفست و لام و میم و را و کاف و ها و یا و عین و سین و حا و نون و نه حرف از حروف بدل که یازده حرفست بر مذهبی که سیبویه و ابن جنی اختیار کرده اند و جامع آنست اجد طویت منها و شش حرف از این حروف شایع و مشهور اند که اطمئن جامع آنست و بعضی هفت دیگر بر آن افزوده اند که آن لام است در اصیلال که بدل نون است و صاد را در صراط و زراط که بدل سین است و فا در جدف که بدل ثاء مثلثه است که بمعنی قبر است و عین در اعن که بدل همزه مکسوره است و با در شرع الدبوه که بدل غاست و باد ربابمک که بدل میم است پس بنا بر این حروف بدل هیجده باشند و نه حرف از آن در حروف مقطعه اند حروف اطمینی الا که شایعه است و لام و صاد و عین و نصفی اقل از حرفی که مدغم میشوند در مثل خود و در مقارب خود مدغم نمیشوند در مثل و مقارب خود و آن سیزده حرفند که ماعدای حروف مذکوره اند و نصف اکثر آن حاست و قاف و کاف و را و سین و لام و نون و اکثریت آن بجهت آنست که ادغام متضمن خفت و فصاحت است و نصفی از چهار حرف که مدغم نمیشوند در آنچه مقاربست بآن و مقارب آن در او مدغم میشود و آن میم است و را و سین و فا و چون حروف ذلقیه که اعتماد ایشان بذلق لسانست و آن شش است جامع آنست حروف رب منفل و حلقیه که حا و خا و عین و غین و همزه و هاست کثیر الوقوع در کلام دو ثلث آن در حروف مقطعه مذکور شده و چون ابنیه مزید از سباعیه متجاوز نیست از اینجهة هفت حرف از زواید عشره که الحروف الیوم تنساه است در آن مذکور گشته تا تنبیه باشد بر آنکه ابنیه مزید از هفت زیاده نیست و اگر تتبع جمیع کلمات و ترکیب آن کند بر او ظاهر خواهد شد

که حروف اجناس مذکوره که مذکور شده اند در مفاتیح سور از حروف الله که مذکور شده اند در آن و این حروف
مقطعه بعضی مفرد واقع شده اند چون قاف و صاد و بعضی ثنائیه مانند حم و بعضی ثلاثیه مثل الم و بعضی
رباعیه چون المص و بعضی خماسیه چون کهیعص بجهة آنست که متحدی بمرکبست از کلام کلمات
عربیه که اصول آن کلمات مفرد اند و مرکبه اند و حروف تا پنج حروف و ذکر مفرده که آن قاف و صاد
و نون است در سه سوره بجهة آنست که کلمه اهل مرکب از سه حرف در اقسام ثلثه یافت میشود که
اسم و فعل و حرف است و ذکر چهار ثنائی که آن طه و یس و طس و حم است برای آنست که آن در حرف بدون
حذفست چون بل و در فعل بحذف چون قل و در اسم بغیر حذف چون مَن و بحذف چون دم و ایراد
آن در نه سوره بجهة وقوع آنست هر یک از اسم و فعل و حرف به سه وجه که آن فتح و ضم و کسر است در اسما
مانند مِن و اِذ و ذُو و در افعال چون قُل و بِع و خَف و در حروف چون اَن و مِن و مُنذ که حروف جرّاست و ذکر
سه ثلاثی که آن الم و الر و طسم است بجهة مجی آنست در اقسام ثلثه و ایراد آن در سیزده سوره بجهة
تنبیه است بر آنکه اصول ابنیه مستعمله سیزده اند ده از برای اسما که حاصل میشود از ضرب احوال فا که حرکات
سه گانه است در احوال عین که آن حرکات ثلثه است با سکون و سقوط فُعِل بضم فا و کسر آن و فِعُل که عکس آنست
از هم جهت استثقال آنست و سه از برای افعال که حصول آن از ضرب فتح فاست در حرکات ثلثه عین و ایراد
در رباعیه که المص و المر است و در خماسیه که کهیعص و حمعسق است بجهة تنبیه است بر آنکه هر یک یک از اینها
را ملیست چون سفرجل و جعفر و ملحق چون قردد و جحنفل و مینماید که تفریق حروف تهجی بر سور و عدم
تعدد آن با جمع در اول قرآن بجهة همین فایده باشد و مع ذلک متضمن معنی تحدیست و تکرار تنبیه و
مبالغه در آن و معنی اینکه این متحدی به مؤلفست از جنس این حروف و نزد اکثر علما حروف مقطعه اسمای سورند
و تسمیه سور بآن جهة اشعار است بآنکه این سور کلمات معروفة الترکیب اند پس اگر وحی نمیبودند از جانب حق
سبحانه و تعم قدرت مردمان نزد معارضه بآن ساقط نمیشد و استدلال بر آنکه این حروف اسمای سورند
بآنست که اگر اینها مفهوم نباشند پس خطاب بآن مانند خطاب باشد بمهمل و مثل تکلم بزنجی با عربی و قرآن
باسره بیان و هدی نمیبود و ممکن نمیبود تدبر بآن و اگر مفهوم باشند پس یا آنست که مراد بآن سوری اند

که اینها

که اینها در اوایل آن واقع شده اند و القاب آن و یا غیر آن سور ثانی باطل است زیرا که این هنگام یا آنست
که مراد بآن چیزیست که آن حروف موضوع شده اند برای آن در لغت عرب و آن ظاهر است که چنین نیست
و یا در غیر این لغت و این باطل چه قرآن نازل شده بر لغت عرب لقوله تعه بلسانٍ عربیٍ مبین پس اینها
حمل نتوان کرد بر غیر لغت ایشان و نزد بعضی از علمای تفسیر این حروف مزیده اند برای تعریف تنبیه و دلالت
بر انقطاع کلام و استیناف کلامی دیگر همچنانکه مذهب قطرب نحوی است و یا اشاره اند بکلمات مرکبه
از این حروف که اقتصار به بعضی از آن شده کقوله تعا قلت لها قفی فقالت لی قاف ای اقف همچنانکه
از ابن عباس مرویست که الف آلاء الله است و لام لطف او و میم ملک او و نیز از او منقولست که مجموع الر و حم
و ن الرحمن است و الم معنی ان الله اعلم و غیر آن از سایر فواتح و از سعید بن جبیر رضی الله عنه منقولست که
این حروف [illegible] اسمای حسنی الله اگر کسی راه بآن برد چنانچه از الر و حم و نون الرحمن یعنی حاصل میشود
ولیکن قدرت بشری و قوت انسانی از وصل و جمع جمیع آن عاجزاست و بروایتی دیگر از ابن عباس الف
از الله است و لام از جبرئیل و میم از محمد یعنی منزل شده از خدای بر لسان جبرئیل بر محمد و بعضی
دیگر گفته اند که الف الله علیم او یکم سبحانه است و لام لقای رحمت و یا لطف و رافت او و میم محبت ذاتی
او و یا ملک قدیم او و یا الف بمعنی انا و لام لی و میم منی یعنی انا الله و لی جمیع صفات الکمال و منی الغفران
و الاحسان و یا ایما بمدد آجال اقوام بحساب جمل همچنانکه قول ابو العالیه است متمسک روایتی
ماثوره است که چون یهود نزد رسول صلعم آمدند آنحضرت الم البقره را برایشان خواند ایشان حساب
آن کردند و گفتند ما بدینی داخل خواهیم شد که هفتاد و یک سال است حضرت تبسم فرمود
ایشان گفتند دیگر هیچ هست فرمود که المص و الر و المر گفتند بر ما خلط کردی و نمیدانیم که
بکدام از این اخذ کنیم پس تلاوت حضرت این آیه را با این ترتیب و تقریر او برا استنباط یهود دلیلست برآنکه
از برای [illegible] اجالست و این دلالت اگرچه عرفی نیست لیکن بجهت اشتهار آنست در میان مردمان
حتی که عرب ملحق ساخته اند آنرا بمعربات چون سجیل و مشکات و قسطاس و یا اشعار بر حروف ملفوظه
که مقسم بها اند بجهت شرافت آن چه اینها بسایط اسماء الله اند و مادّه خطاب همچنانکه از آن

عباس وعکرمه نقل کرده اند که این حروف از اسمای الهی اند که او سبحانه بانها قسم یاد کرده وکسانی که قائلند بانکه
این الفاظ اسمای سورند جواب از این قول مذکور داده اند که معهود نیست که این الفاظ مزیده
باشند برای تنبیه حروف معهوده معلوم اند واینها غیر معهوده اند ودلالت بر انقطاع واستیناف
میکنند همچنانکه لا نزاع این چنین نیست لا نزاع غیر ان نیز هست اگر غیر ان در فواتح سوره واقع شوند
پس تخصیص بان بوجه نباشد وبر تقدیر تسلیم اینکه دلالت بر انقطاع واستیناف مخصوص باین الفاظ باشد
مقتضی ان نیست که اخبار معنی دیگر نباشد در غیر ان ومستعمل نشده که این الفاظ برای اختصار باشند پس
لغت عرب وشعر مذکور که متمسک به است شاذ است وخارج از قیاس وقاعده واما قول ابن عباس وغیر ان
مراد تنبیه است بر انکه این حروف منبع اسماء ومبادی خطابند وتمثیل با مثله حسنه ولهذا اعلی هر حروف نموده
از کلمات تبانیه چه لام را یکبار از لطف گرفته وبار دیگر از الله ویکبار از جبرئیل نه انکه مراد وی تفسیر باشد
وتخصیص باین معانی دون غیر ان بجهت عدم مخصص در ان لفظا ومعنی وهمچنین این الفاظ مستعمل نیستند
از برای جمله تا ملحق بمعربات باشند وحدیث مذکور دلالت نمیکند بر این بجهة انکه ممکنست که تبسم پیغمبر
بجهت تعجب باشد از جهل یهود رانکه مفتتن بها باشد اگرچه غیر ممتنع است اما محتاجند باضمار اشیائی
که هیچ دلیلی بران نیست مانند فعل وحرف وسایر انچه قسم بران موقوفست وبنابر انکه اسمای سور باشند
اعتراض کرده اند که این قول مخرج حروف مقطعه است از انچه در لغت شایع است زیرا که تسمیه بسه اسم
یا بیشتر مستنکر است نزد عرب ونیز این قول مؤدیست باتحاد اسم ومسمی زیرا که الم داخل سوره است باجماع
پس اگر اسم سوره باشد اسم وسوره یکی گردد ودیگر مستدعیست بتاخر جزو از کل زیرا که الم از جمله سوره است
وهم بحسب رتبه متاخر از کل مسمی است وجواب از اینها اعتراض انست که تسمیه بسه اسم گاهی
ممتنع است که انرا ترکیب کنند واسم واحد گردانند بر طریقه بعلبک اما اگر انرا منثور سازند مانند نثر
اسمای عدد امتناعی نخواهد بود ومؤید اینست که سیبویه تسویه نموده میان تسمیه بجمله وبه بیتی
از شعر وبه طائفه از اسمای حروف معجم ومسمی مجموع سوره است واسم جزو انست پس اتحاد نباشد
ومسمی مقدم است من حیث الذات ومؤخر باعتبار اسمیه وشبهه نیست که قول اول اقربست

بحص

بتحقیق واوفق بلطایف تنزیل واسلم از نزول نقل ووقوع اشتراک در اعلام از وضع واحد زیرا که
اینها اسمای حروف تهجی اند پس اگر اسمای سور شوند نقل لازم آید وچون یک عدد در اول دو سوره
واقع شده مانند الم وحم پس مستلزم اشتراک در علم باشد وحمل راجع شود بنقص بر انچه مقصود ا
لعلمیة است زیرا که مقصود از وضع الاعلام دلالتست بخصوصیت واشتراک منافی اینست ونزد بعضی
دیگر این الفاظ اسمای قران اند زیرا که در عقب آن کتاب وقران واقع شده مانند الم ذلک الکتاب والر
تلک آیات الکتاب وقران مبین یا اسماء الله اند چنانکه از امیر المؤمنین ع مرویست که در بعضی ادعیه
فرموده یا کهیعص ویا حمعسق باشد وبعضی از محققان گفته اند که حضرت رسالت را سه صورتست
یکی بشری کما قال الله تعالی قل انما انا بشر مثلکم ودوم ملکی چنانکه فرموده ابیت عند ربی یطعمنی
ویسقینی سیم حقی کما قال لی مع الله وقت لا یسعنی فیه ملک مقرب ولا نبی مرسل وحق سبحانه را
با او در هر صورتی سخنی بعبارتی دیگر واقع شده در صورت بشری قل هو الله احد ودر صورت
ملکی حروف مفرده چون الم وکهیعص وغیر ذلک ودر صورت حقی کلام مبهم فاوحی الی عبده ما اوحی
پس حروف مقطعه رمز رازیست میان حق تعالی وحبیب او وازایمه هدی ع مرویست که حروف مقطعه
از اسرار قران است وهر کس بران اطلاع ندارد مگر مؤیدین من عند الله که حضرت رسالت وائمه معصومین
اند صلوات الله علیهم ثعلبی در تفسیر بروایت مسنده بامام علی بن موسی الرضا ع نقل کرده که آنحضرت
فرمود که از امام جعفر صادق ع پرسیدند که الم بچه معنی است فرمود در الف آن پنج صفت است
از صفات حق تعالی اول ابتدائیه او سبحانه چه ابتدای جمیع خلق کرده والف ابتدای حروفست دوم
استوا زیرا که حضرت عزت مستوی وعادلست فی ذاته وعز جایز الف نیز مستویست سیم انفراد
حق تعالی فردست والف فرد چهارم اتصال خلق بخدا وعدم حق تعالی بخلق چه همه محتاجند باو واو
غنی مطلق است وبی نیاز از ایشان همچنین الف متصل نیست بحرفی وحروف متصل اند باو و
منقطع از انها پنجم الفت چه او سبحانه سبب الفت خلقست والف سبب الفتست وحرفی بان
متالف واز شعبی معنی مقطعات پرسیدند فرمود سر الله فلا تطلبوه یعنی این حروف سر خداست

پس طلب او تمکین دارد ازین جهت که باصطلاح وضعی و عرفی مفهوم المراد نیست و قال بعضهم الله سرّ استاثر
الله بعلمه این لفظ سرّیست که حق تعالی ایثار آن فرموده بعلم خود و اعلام کسی ننموده و میتواند بود که مراد ایشان
آن باشد که این لفظ اسراریست میان خدا و رسول او و رمزیست که مقصود حق تعالی بآن افهام غیر نباشد
زیرا که بعید است خطاب بانچه مفید المعنی نباشد و از امیر المؤمنین علیه السلام ماثور است که هر کتاب خدا را خلاصهٔ
بوده و خلاصهٔ قرآن مقطعات است و نزد اهل تحقیق الف از اقصای حلق می آید که اول مخارج است و لام از
طرف لسان گفته میشود و آن اوسط مخارج است و میم از شفه میخیزد و آن آخر مخارج است پس این اشارت است
بانکه بنده باید در مبادی و اواسط اقوال و افعال خود بذکر حق تعالی مستانس باشد و گفته اند حروف
مقطعه جهت تعجیز خلق آمده تا بدانند که کسی را بحقیقت این کتاب راه نیست و عقل هیچکس از کنه معرفت
آن آگاه نه و در بعضی از تفاسیر آمده که سبب آنکه سوره را بحروف مقطعه مفتتح ساخته آنست که چون
رسول خدا صلعم قرآن خواندی مشرکان جمع شدندی و بشعر خواندن و صفیر دادن و دست بر دست زدن
اشتغال نمودندی تا مردمان استماع کلام الهی نکنند و حلاوت تلاوت آن در نیابند و در دین اسلام
رغبت نکنند حق تعالی این حروف مجمل را فرستاد ایشان از استماع آن متعجب شده خاموش شدند و مستمع
قرآن گشتند تا دیگر مثل آن را بشنوند و بوسیلهٔ این معانی بمسامع ایشان می رسید و حضرت رسالت صلعم
حجت را بر ایشان لازم میگردانید و با آنکه این الفاظ اگر اسمای حق سبحانه تعالی باشند یا اسمای قرآن
یا سور از لفظی از اعراب خواهد بود که آن رفع است بر ابتدا تقدیر بر اینکه المؤلف من هذه الکلمات
متحدی به و یا بر خبر ای هذا المتلو او المتحدی به مؤلف من هذه الکلمات و یا نصب است بر تقدیر فعل
قسم ای الم اقسم بر طریقهٔ الله لافعلن بنصب که حرف جر در او محذوف است و یا بتقدیر غیر آن چون
اذکر الم و یا جر است بر اضمار حرف قسم و اگر این الفاظ بر معانی خود باشند که آن مسمیات است اگر لیکن
تقدیر این باشد که المؤلف من هذه الحروف در محل رفع خواهد بود با بتدا یا خبر چنانکه گذشت
و اگر انها مقسم بها باشند پس هر کلمه از آن منصوب خواهد بود بنزع خافض یا مجرور انها بذکر حرف جر از
قبیل الله لافعلن بنصب و جر و جملهٔ قسمیه خواهد بود مقدر بفعل قسم و اگر مراد از آن ابعاض کلمات
باشد

باشد یا اصوات نازل منزله حروف تنبیه محلّی از اعراب نخواهد داشت مانند جمله مبتداة
و مفردات معدوده و وقف بر آن وقف تام خواهد بود اگر تقدیر آن بر وجهی باشد که محتاج
ما بعد خود نباشد همچنانکه گذشت و اگر بر طریقی بود که مرتبط بما بعد باشد و آن ارتباط
مانع استقلال آن نباشد وقف حسن باشد و هیچ لفظی از این الفاظ آیت نیست نزد غیر کوفیان
و اما کوفیان هر یک از الم در مواقع خود دانند و المص و کهیعص و طه و طسم و حم و یس آیت است
و حم عسق دو آیت و الر و المر آیت نیستند و نزد بواقی قرا هیچکدام آیات نیستند و چون
امریست توقیفی که قیاس را در آن مجال نیست پس حکم مذکور بر وجه تکلم نباشد اورده اند که حق
سبحانه حضرت رسالت صلعم را وعده داده بود بانزال کتابی که بر صفحهٔ روزگار بماند و هرگز محو نگردد
و بکثرت تکرار و تردد کهنه نشود و چون قرآن نازل گشت حبیب خود را از انجاز آن وعده
خبر داده میفرماید ذٰلِكَ یعنی آن کتابی که قبل از این بوعدهٔ آن اشارت شده بود الْكِتَابُ و این
ملول باشد به مع
کتاب کاملست و گویند که ذلک اشارتست بالم و اگر المؤلف من هذه الحروف یا مفسر به سوره یا قرآن
و چون آن متکلم مقتضی میشود و یا از مرسل بمرسل الیه واصل میشود از این جهة بذلک که موضوعست
از برای مشار الیه بعید اشارت کرده شده است چه منقضی در حکم متباعد است و وصول آن از مرسل
بمرسل الیه موجب بعد آن از مرسل و تذکیر اسم اشارت کاهی که بالم مراد سوره باشد بجهت تذکیر کتابست
که خبر آنست و یا صفت آن که عین موصوفست و نزد بعضی که ذلک اشارتست بکتاب پس کتاب صفت
آن باشد و مراد بکتاب قرآن باشد که انزال آن موعود شده در کریمهٔ اِنَّا سَنُلْقِی عَلَیْكَ قَوْلًا
ثَقِیلًا و در کتب متقدمه چنانکه از عکرمه روایتست که مراد بکتاب توریة و انجیل است و الم
اسم قرآن است یعنی قرآن آنست که وصف و نعت آن در کتاب توریة و انجیل است و ابن کیسان
گفته که خدای تعالی پیش از این سوره سورههای دیگر فرستاده بود و مشرکان قبول نمیکردند که آنها
از نزد خدا نازل شده باشد حق تعالی این سوره فرستاد و در آن بیان فرمود که آن سورهها که مشرکان
عرب تکذیب آن میکنند کتاب منست و کتاب مصدر است بمعنی مکتوب و تسمیه مفعول بآن برای

مبالغه است و نزد بعضی اسم جامد است چون لباس بمعنی ملبوس و امل کتب جمع است چنانکه در فاتحه فاتحه گذشت
و بعد از آن معرب شده از عبارت منطوقه قبل از آن که مکتوب شود از قبیل تسمیه شیء باسم ما یؤول و قوله
لا ریب فیه صفت کتاب است یعنی کتابی که هیچ شکی نیست در او و مراد آنست که از جهت وضوح و سطوع برهان
آن بحیثیت است که عاقل را بعد از نظر صحیح در اینکه وحی است و بحد اعجاز رسیده هیچ شکی و شبهه در آن
نمی ماند نه آنکه مراد آنست که هیچکس در آن مرتاب و مشکک نیست لقوله تعالی و ان کنتم فی ریب مما نزلنا
علی عبدنا الآیة حق تعالی در این آیه ابعاد ریب نکرده از کفار بلکه تعریف طریق نموده برای ایشان که مزیح
ریب است و آن اینست که اجتهاد کنند در معارضه نجمی از نجوم آن و بذل غایت جهد کنند در آن
تا آنکه چون از آن عاجز شوند بر ایشان ظاهر و متحقق شود که در آن مجال شبهه و مدخل ریبت نیست و بعضی
گفته اند که معنی آنست که لا ریب فیه هدی للمتقین یعنی هیچ ریبی نیست در آن مر متقیان را و بنا بر این هدی
که بعد از این واقع شده است از ضمیر مجرور و عامل آن ظرفست که صفت منفی است ای لا ریب کائن فی الکتاب
حال آنکه کونه هادیا حامل للمتقین و اینکه بعضی گفته اند مراد بکتاب توریة و انجیل است و خطاب موم
یهود و نصاری است و معنی اینکه این هر دو کتاب هیچ شکی نیست در حقیقت در این هر دو کتاب قول بست
زیرا که یهود و نصاری تحریف کلمات آن کرده بودند از مواضع خود حیث قال یحرفون الکلم عن مواضعه
پس چگونه متصف باشند بعدم شک و ریب و موصوفست بهدایت و نزد جمعی لا ریب فیه مضاف محذوفست
و تقدیر اینکه لا سبب شک فیه زیرا که اسبابی که موجب شک است از تلبیس و تعقید و تناقض و دعاوی عاریه
از برهان در قرآن منتفی است و گویند لا ریب فیه اگرچه خبر است صورة اما معنی آن نهی است و معنی
مراد اینکه لا ترتابوا و لا تشککوا فیه از قبیل لا رفث و لا فسوق و باید دانست که ریب در اصل مصدر
اربنی الشیء اذا حصل فیک الریبة است و ریبة قلق و اضطراب انست و بتسمیه شک جهت آنست
که تعلق نفس و مزیل طمانینست و در حدیث واقع شده که دع ما یریبک الی ما لا یریبک چه شک
ریبه است و صدق طمانینه و منه ریب الزمان لنوائبه حاصل که میفرماید حقیقت این کتاب بواسطه
حجج ظاهره و دلایل باهره در آن بمثابه واضح است که هر که در آن تامل کند از شک باز ایستد بدانکه

بله

بلکه شبه از نزد خدای منزل و از نیز تحقیق عالم شود بانکه هدی دلالت کنند و راه راست نماینده محق
للمتقین مر جماعتی را که پرهیزکارانند مراد آنست که قرآن سبب زیادتی اهتدای اهل تقوی است و موجب
ثبوت و استدامت آن زیرا که متقیان را اصل اهتدا ثابتست و این مانند آنست که شخصی بعزیزی مکرم گوید
اعزک الله و اکرمک چه مراد زیادتی عزت و کرامت و استدامت و ثبوت آنست کقوله اهدنا الصراط
المستقیم یا آنکه مراد تسمیه شیء باشد باسم ما یؤول الیه از قبیل قتل قتیلا یعنی قرآن راه نماینده کسانی است
که مشرفند باتقا بدانکه هدی در اصل مصدر است چون سری و تقی و معنی آن دلالت مطلقه است و اصح
آنست که آن دلالت موصله است بمطلوب زیرا که آن مقابل ضلالت واقع شده در کریمه لعلی هدی او فی
ضلال مبین و دیگر آنکه فهدی را اطلاق نمیکنند مگر بر کسی که مهتدی شده باشد بمطلوب و اختصاص
بمتقیان بجهت اهتدا و انتفاع ایشانست بآن یعنی بامتثال احکام آن و عدم انتفاع غیر ایشان
بآنست و اگرچه هادی جمیع خلقانست و راهنمای همه مردمان باین اعتبار فرموده که هدی للناس
و از این قبیل است انما انت منذر من یخشیها چه پیغمبر منذر جمیع مکلفانست و تخصیص انذار بخائفان
جهت انتفاع ایشان و یا وجه اختصاص هدی باهل تقوی آنست که منتفع نمیشود بتامل مگر آنکسی
که تصحیح عقل کند و استعمال آن نماید در تدبر و در دلایل و آیات و نظر در معجزات و تعرف
نبوات زیرا که کتاب خدا مانند غذای صالحست از برای حفظ صحت چه آن سبب نفع نمیکند مادام
که صحت نیست و الیه اشار بقوله تعالی و ننزل من القرآن ما هو شفاء و رحمة للمؤمنین و لا یزید الظالمین
الا خسارا و چون مجمل و متشابه که از جمله قرآنست منفک نیست از برای تعیین مراد از آن بس قادح
هدایت آن نباشد و متقین جمع متقی فاعل است ماخوذ از وقاه فاتقی و وقایه بمعنی صیانتست و در عرف شرع
متقی کسیست که واقی نفس خود باشد از هرچه ضرر او رساند و در آخرت و تقوی را سه مرتبه است
یکی تقوی از عذاب مخلد بسبب تبری از شرک و علیه قوله تعالی و الزمهم کلمة التقوی دوم تجنب
از هرچه موجب اثم از فعل یا ترک حتی صغایر و اینکه بعضی تفسیر کرده الله باینکه اجتناب کنند از همه
محرمات و اقدام نماید بهمه واجبات و یا آنکه حق تعالی او را در منهیات نیابد و در مامورات

باید و یا بوسیلهٔ عمل صالح خود را از عذاب خدای نگه دارد راجع باین فعلیست این قسمت که در شریع شریف
متعارفست باسم تقوی وهو المراد من قوله تعالی ولو ان اهل القری امنوا واتقوا سیم تنزه بنده از هر چه شاغل
سر او باشد از حق و تبتل وی باو سبحانه بظاهر و باطن باین معنی که ماسوای منقطع شده و بالکلیه و من
جمیع الوجوه توجه بحضرت مولی نماید و این تقوی حقیقتست که مراد است از کریمه واتقوا الله حق تقاته
و تفسیر متقین در این مقام بر هر سه وجوه تواند و اوجه جایزاست چه قران هادی اصحاب این سه مرتبه است از کعب
الاحبار معنی تقوی پرسیدند گفت در راهی که پر از خار و خاشاک باشد رفته اید گفتند آری گفت چگونه
در آن راه سلوک نماید گفتند دامن خود را از آن بر داریم و خویشتن را از آن نگاه داریم هیچ خاری دامن گیر
ما نشود و در اعضای ما نخلد گفت تقوی از این قبیل است باین معنی که در راه دین که سلوک نماید از معاصی
اجتناب کنند که از خار و خاشاک خود را نگاه میدارید بعضی این معنی را در سلک نظم کشیده اند گفته اند
خَلِّ الذُّنُوبَ صَغِيرَهَا وَكَبِيرَهَا فَهُوَ التُّقَى وَاصْنَعْ كَمَاشٍ فَوْقَ اَرْضِ الشَّوْكِ يَحْذَرُ مَا يَرَى لَا تَحْقِرَنَّ
صَغِيرَةً اِنَّ الْجِبَالَ مِنَ الْحَصَى و از امیر المؤمنین ع منقولست که متقی آنست که اگر همه اعمال او را
بر طبقی نهند و آن را بر جهانیان عرض کنند هیچ چیز در آن نباشد که اظهار آن را از آن لازم باید داشت و در
خبر آمده که حضرت رسول ثقلین ص فرموده که مرد بحقیقت تقوی نرسد تا آنکه ترک کند انچه از آن
باک نداشته باشد بجهت خوف وقوع انچیزی که از آن هراسان باشد و نیز از انحضرت ص منقولست
که مجمع تقوی این آیه کریمه است اِنَّ اللّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْاِحْسَانِ الآیه و بدانکه که آیهٔ مذکوره محتمل
چند وجه است از اعراب یکی آنکه الم مبتدا باشد کامی که اسم قران یا اسم سوره باشد یا مقدر به المؤلف
من الحروف و ذلک خبر انست بنابراین خبر و اگر چه ذلک نقص مطلقست از مؤلف و اصل آنست که اخص
محمول نشود بر اعم زیرا که شرط حمل آنست که هو هو باشد اما مراد بمؤلف در اینمقام خاصست نه عام
زیرا که مراد بان مؤلفیست کامل در تألیف که باقصای درجات فصاحت رسیده باشد و بنهایت مراتب
بلاغت و کتاب صفت ذلک است دویم آنکه الم خبر مبتدای محذوفست و ذلک خبر دویم آن یا بدل کتاب
صفت آن و لاریب که مبنیست بجهة آنکه متضمن معنی من است منصوب المحل بر آنکه اسم لای نفی جنس است

که عمل

که عمل آن مثل عمل بانست زیرا که نقیض انست و لازم اسمانست مانند لزوم آن و خبر آن و تقدیم آن همچنانکه
در لا فيها غول بجهة آنست که مقصود بان تخصیص نفی ریب نیست از میان سایر کتب در آیه لا فيها
غول مقصود است و یا آنکه فیه صفت آن باشد و للمتقین خبر آن و هدی منصوبست بر حالیه و یا آنکه
خبر محذوف باشد مانند لا ضیر که در تقدیر لا ضیر است و لهذا بعضی وقف بر لاریب میکنند و مبتدا خبر هدی
میکیرانند و تقدیم خبر هدی بجهت تنکر آن و تقدیر اینکه لاریب فیه فیه هدی سیم آنکه ذلک مبتدا
باشد و کتاب خبر آن و معنی آنکه این مؤلف کتابیست کامل و مستاهل آنست که انرا کتاب گویند و یا آنکه
کتاب صفت ذلک است و ما بعد آن خبر آن و جملهٔ خبر الم و اولی آنست که این چهار جملهٔ متناسقه باشد که
لاحق مقرر سابق آن باشد و لهذا عاطف در میان این جمل واقع نشده پس الم جملهٔ ایست که دلالت
بر آنکه متحدی به باین مؤلف است از جنس انچیزیست که مردمان ترکیب کلام خود از آن میکنند و ذلک
الکتاب جملهٔ ثانیه ایست که مقرر است از برای تحدی باینکه آن کتابیست منعوت بغایت کمال و لاریب
فیه جملهٔ ثالثه است که مجمل است بر کمال آن بجهت نفی ریب از آن چه هیچ کمالی اعلی حقیقة از حق و یقینی نیست
و هدی للمتقین جملهٔ رابعه است که مؤکد است باینکه این کتاب که حقیقت آن بر وجهیست که اصلا شک و ریب
احاطهٔ آن نکرده هدایت متقیان است و یا آنکه هر یک از جمل اربعه مستتبع آن چیزی باشد که در پی
انست از قبیل استتباع دلیل مدلول را و تنقیح این کلام آنست که چون حق تعالی اول تنبیه کرد بر اعجاز این
متحدی باین وجه که از جنس کلام مردمانست و حال آنکه همه عاجزند از معارضه نمودن بان استنتاج
فرمود از آن باینکه آن کتابیست که بحد کمال رسیده و مستلزم اینکه ریب متشبث نیست بالمرام
آن چه هیچ چیز انقص از آن نمی باشد که شک و ریب عارض آن شده و هر چیزی که چنین نباشد
لاشک هادی متقیان خواهد بود و هر یک از این جمله نکته جزئیه جمیل مندرج است اما در اول
حذفست و رمز بمقصودی که تحدیست با تعلیل و تقدیر اینست که هذا الم و یا المؤلف المتحدی به الم
و یا الم هو المتحدی به و رمز آنست که با وجود حذف دلالت بر مقصود می کند که آن بودن متحدی است
از این حروف و تعلیل اعجاز آن مرکب بودن از آنست از حروفی که ماده تراکیب کلام ایشان است

پس اعجاز آن من حیث الصورة باشد نه من حیث المادة واما در ثانی فخامت تعریف است که دلالت
میکند بر کمال آن واما در ثالث تاخیر ظرف است بجهت احتراز از ایهام باطل که آن موهم وقوع ریبت در غیر
این کتاب در کتب دیگر همچنانکه در لا فیها غول که گذشت واما در رابعه حذف مبتدا است که این
هو است و توصیف بمصدر جهت مبالغه وایراد آن بطریق تنکیر جهة تعظیم و تخصیص هدی بمتقین باعتبار
غایت و فایده چنانکه مذکور شد و تسمیه مشارف تقوی بمتقی بحسب ایجاز و تفخیم شان تقوی
و ملخص معنی اینست قرآن هدایت کننده کسانیست که بحلیه تقوی و پرهیزکاری آراسته اند یعنی
الَّذِينَ آنانکه به براهین واضحه و دلایل ساطعه يُؤْمِنُونَ تصدیق میکنند و میگروند بِالْغَيْبِ
با آنچه از ایشان غایب است و مشاهد ایشان نیست و آن حق تعالی و ملائکه و جمیع انبیاء و احوال
قیامت و بهشت و دوزخ و معاد جسمانی و غیر آن بدانکه الذین موصولست بمتقین بنا بر آنکه صفت
مجروره مقیده آن باشد اگر تقوی مفسر باشد بترک ما لا ینبغی که شرکت و سایر معاصی و محرمات
و مرتبه بر آن مانند ترتب تحلیه بر تخلیه و ترتب تصویر بر تصقیل و یا بنا بر آنکه صفت موضحه آن
باشد اگر تقوی مفسر باشد بانچه اعم از فعل الحسنات و ترک سیئات باشد بجهة اشتمال آن
بر آنچه اصل اعمال و اساس حسنات است از ایمان و صلوة و صدقه چه اینها امهات اعمال نفسانیه اند
و عبادات بدنیه و مالیه مستتبع سایر طاعات اند و تجنب از معاصی غالبا لقوله تعالی اِنَّ الصَّلٰوةَ
تَنْهٰى عَنِ الْفَحْشَاۤءِ وَالْمُنْكَرِ و قوله الصَّلٰوةُ عِمَادُ الدِّينِ وَالزَّكٰوةُ قَنْطَرَةُ الْاِسْلَامِ و یا بنا بر آنکه
صفت مادحه باشد متضمن اینست از ایمان و صلوة و زکوة و تخصیص ایمان بغیب و اقامت صلوة
و ایتاء زکوة بجهت اظهار فضل این امور است بر سایر آنچه در تحت اسم تقوی داخل است و یا بنا
بر آنکه مدح آن باشد منصوب بتقدیر اعنی یا مرفوع بتقدیر هم الذین و میتواند بود که مفصول
باشد از متقین مرفوع بابتدا و خبر آن هدیه و بنا بر این وقف بر متقین تام باشد صاحب
انوار گفته که ایمان در لغت عبارت است از تصدیق ماخوذ از امن کان مصدق امن کرده
است مصدق از تکذیب و مخالفت و تعدیه بیا جهت آنست که متضمن معنی اعتراف است

چه

چه آن در اصل متعدی بنفسه است و گاه هست که اطلاق ایمان بر معنی وثوق میکنند از آن حیثیت
که واثق صاحب امنست و منه قول ما اذن السفر ما امنت ان اجد صحابة ای ما وثقت ان اظفر بمن
ارافقه و ابو هریره وجه در یؤمنون بالغیب حسن است واما در شرع تصدیق است بانچه معلوم الضرورة
باشد از دین محمد صلعم چون توحید و نبوت و بعث و جزا و غیر آن و نزد جمهور محدثین و معتزله و خوارج
ایمان عبارتست از مجموع امور ثلثه که آن اعتقاد حق است و اقرار بان و عمل بمقتضای آن پس هر که
اخلال نماید باعتقاد مخالفست منافق است بمقتضای و هر که اخلال کند باقرار کافر است و هر که اقرار
بعمل کند فاسق است باتفاق و اجماع و نزد خوارج کافر است و نزد معتزله خارج از ایمان و غیر داخل در کفر
و اصح آنست که عمل صالح جزء ایمان نیست و دلیل بر آنکه مجرد تصدیقست آنست که حق تعالی اضافه ایمان
بقلب کرده و فرموده که کَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْاِيمَانَ و قلبه مطمئن بالایمان و لم تؤمن قلوبهم و لما یدخل الایمان
فی قلوبکم و عمل صالح را عطف بر ایمان کرده در مواضع متعدد و معطوف غیر معطوف علیه است و اگر نه
عطف جزء شیء بر نفس شیء لازم آید و مقارن ساخته آنرا بمعاصی و فرموده وَاِنْ طَاۤئِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْ
مِنِينَ اقْتَتَلُوا فَاَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا يَا اَيُّهَا الَّذِينَ يَا اَيُّهَا الَّذِينَ اٰمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلٰى الَّذِينَ
اٰمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا اِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ پس اگر ایمان عبارت از طاعت معبود آنرا مقترن بمعاصی نمیکرد از جهة
این هر دو نقیض یکدیگر اند فخ ایمان مجرد تصدیق باشد و مع ذلک [illegible] تامل زیرا که ایمان
در شرع تصدیق خاصست و در لغت مطلق تخصیص پس تخصیص لفظ باشد ببعض افراد آن و اگر
طاعت جزء آن باشد مخرج آن خواهد بود از حقیقت خودش و تصدیق شعین الاراده است
در اینجا زیرا که معتبر بیا نیست که بمعنی تصدیقست وفاقا و علما را اختلافست در آنکه مجرد
تصدیق قلبی کافیست بجهة آنکه مقصود بالذاتست یا آنکه ناچار است آنرا از انضمام اقرار
بان سر کسی را که متمکن باشد از آن و میشاید که حق ثانی باشد زیرا که حق تعالی ذم جاهل مقصر
کرده و مانع را مهمل که گوید ذم آن برای انکار است نه بجهت عدم اقرار انتهی کلام صاحب الانوار
و باجماع امامیه ایمان عبارتست از تصدیق جمیع ما جاء به النبی صلعم بجنان و اقرار بلسان زیرا

که حق تعالی اثبات استیقان لفظی کرده که آن تصدیق قلبیست و بدون اقرار بلسان حیث قال وجحدوا
بها واستیقنتها انفسهم و جحد نفی ایمان اعراب کرده بعدم تصدیق قلبی با وجود اظهار آن و جایی دیگر
فرموده که قالت الاعراب آمنا قل لم تؤمنوا ولکن قولوا اسلمنا بر تصدیق جنان بدون اقرار لسان
و بالعکس ایمان نباشد بلکه مجموع آن باشد و حدیث مشهور از امام علی بن موسی الرضا منقولست که الایمان
هو التصدیق بالقلب والاقرار باللسان والعمل بالارکان مأولست بآنکه عمل بارکان دالست بر ایمان نه
آنکه جزء ایمانست تا خرق اجماع لازم نیاید و غیب مصدر است اگر موصوف به واقع شده بجهت مبالغه چون شهادت
در کریمه عالم الغیب والشهادة و یا فیعل است که مخفف شده چون قیل و قیل و مراد بآن هر چیزیست که مخفی
محسوس نشود و بدیهه عقل مقتضی آن نشود باشد و این بر دو قسم است یکی آنکه دلیلی نباشد که دلالت
بر آن کند و هو المراد بقوله و عنده مفاتح الغیب لا یعلمها الا هو و اینکه از ابن عباس مرویست که مراد از غیب
مکنونات علوم الهیست از این قسمست و قسم دویم آنکه نصب دلیلی شده باشد بر آن چون صانع عالم و صفات
او و آخرت و احوال آن و اینکه ابن جریح گفته که مراد وحی الهیست بجانب پیغمبران کقوله تعالی فلا یظهر علی
غیبه احدا از این قبیل است و صحیح آنست که مراد از غیب درایه قسم اخیر است و ابن مسعود گفته که مراد از غیب
جمیع آنچیزیست که از بندگان غایب است و این شامل هر دو قسم است و این در صورتیست که بالغیب صله
ایمان باشد و واقع موقع مفعول و اگر حال باشد بر تقدیر ملتبسین بالغیب بمعنی غیبت و خفا خواهد بود
و معنی آنکه اهل تقوی تصدیق میکنند در حالتی که غایبند از نظر مردمان بنهان بخلاف منافقان که ظاهرا
با مسلمان در مقام تصدیق و اعترافند و غایبانه ایشان با رؤسای خود اظهار استهزاء میکنند و میگویند
که ما با اهل اسلام در مقام سخریت و استهزائیم کما قال الله تعالی و اذا لقوا الذین آمنوا قالوا آمنا و اذا
خلوا الی شیاطینهم قالوا انا معکم انما نحن مستهزءون و یا در حالتی که غایبند از مؤمن به که محمد است ص
چنانکه ابن مسعود از آنحضرت روایت کرده و الذی لا اله غیره ما من احد افضل من ایمان بغیب
ثم قرأ هذه الآیة یعنی بحق آنکه بغیر از وی خدایی نیست که ایمان هیچکس افضل از ایمان آنکس نیست
که در خفیه باشد و گفته اند مراد بغیب قلبست و معنی آنکه متقیان ایمان آورده اند بصمیم قلب

بزبان

بزبان فقط چون منافقان کما قال یقولون بافواههم ما لیس فی قلوبهم بنا بر قول اول برای تعدیه است
و در ثانی برای مصاحبت و در ثالث برای آلت و در تفسیر اهل بیت ع وارد شده که مراد از غیب غیبت
امام صاحب الزمانست و وقت خروج او که در اخبار و قرآن موجود است اما قرآن کقوله تعالی وعد الله الذین
آمنوا و عملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الارض کما استخلف الذین من قبلهم الآیه و بیان معنی آیه
در مطالب خود سمت تحریر خواهد یافت و اما اخبار مانند حدیث مشهور پیغمبر است ص که موافق و مخالف
روایت کرده اند لو لم یبق من الدنیا الا یوم واحد لطول الله تعالی ذلک الیوم حتی یخرج رجل من
اهل بیتی اسمه اسمی و کنیته کنیتی یملأ الارض قسطا و عدلا کما ملئت جورا و ظلما یعنی اگر باقی نماند در
دنیا مگر یک روز خدای تعالی آن روز را دراز کند تا آنکه مردی بیرون آید از اهل بیت من که اسم او اسم من باشد
و کنیت او کنیت من باشد پر سازد روی زمین را از عدل و داد چنانکه پر شده باشد از جور و ظلم
گویند مقصود از این جماعتی اند که بعد از پیغمبر ص تصدیق خدا نمایند و معتقد احادیث و اخبار آنحضرت
بوده بر طریق او سلوک کنند بی آنکه با او صحبت داشته باشند و او را دیده و کلام او را از وی بیواسطه
شنیده باشند و مؤید اینست آنچه در روایت واقع شده که روزی پیغمبر ص اصحاب را گفت هیچ
میدانید که از میان خلقان که فاضلتر است گفتند فرشتگان فرمودند گفتند پیغمبران فرمود مراد من غیر ایشان است
گفتند یا رسول الله پس چه کسانند فرمود جماعتی اند که بعد از من باشند و مرا ندیده و مصاحبت
نکرده و گفتار من نشنیده و اعجاز من مشاهده نکرده و رقعه‌ای چند را که مشتمل بوده باشد بر بیان طریقه
من مطالعه کنند و بر آن کار کنند ایشان فاضلترین عالمیانند آنگاه این آیه را تلاوت فرمود که یؤمنون بالغیب
و بعد از آن فرمود اولئک اخوانی ایشان برادران منند گفتند یا رسول الله ص ما برادران تو نیستیم
فرمودند انتم اصحابی و هم اخوانی شما اصحابهای منید و ایشان برادران من باشند و اولی حمل غیب است
بر همه مغیبات همچنانکه از ابن مسعود مرویست و از جمله آن زمان غیبت مهدی است ع که قول اصحاب
ماست و غیر آن از اقوال مذکوره و چون نماز افضل اعمال بدنیه است و زکوة افضل اعمال مالیه از اینجهة
او سبحانه در میان سایر اعمال تخصیص بذکر آن کرده متقیان را باین دو صفت ستایش میکند و میگوید

پرهیزکاران کسانی اند که ایمان می‌آورند بجمیع ما جاء به النبی ص و یقیمون الصلوة و برپای میدارند نمازها
فریضه را یعنی تعدیل ارکان آن میکنند و آنرا از زیغ و انحراف نگاه میدارند یا بمعنی که شرایط و آداب و افعال
آنرا کما ینبغی بجای می‌آورند و عمل را که اصلی و خللی در او راه نیابد و این ماخوذست از اقام العود
اذا قومه و یا مواظبه میکنند بر آن ماخوذ از اقامت السوق اذا انفقت و اقمتها اذا جعلتها ذا نافعة
و نفقا یعنی روائی متاع است و انفاق بمعنی رواج دادن است قال الشاعر اقامت غزالة سوق الضراب
لاهل العراقین حولا قمیطا چه نمازی که مواظبت و محافظت نموده باشند مانند متاع نافع است
که مرغوب فیه است و نمازهای که آنرا مضیع و معطل کرده اند همچو متاع کاسد که مرغوب عنه است و یا متشمر
میشود از برای ادای آن بدون فتور و توانی ماخوذ از قام بالامر و اقامه اذا جد فیه و تجلد و ضد
آن اینست که قعد عن الامر و تقاعد یا ادا میکنند آنرا و بنا بر این تعبیر اقامت نماز از ادای آن بجهت
اشتمال آنست بر قیام و همچنانکه تعبیر میکنند از نماز بقنوت و رکوع و سجود کقوله یا مریم اقنتی
لربك واسجدی وارکعی و قوله فلولا انه کان من المسبحین و معنی اول اظهر است زیرا که اشهر است
و بحقیقت اقرب که آن تعدیل مطلق است زیرا که حقیقت اقامت ازاله اعوجاج مطلق است و اقامة
صلوة ازاله اعوجاج خاص و مطلق جزء مقیدات و دیگر اینها معانی اجزاء است جهة آنکه تعدیل متضمن
تنبیهات بر آنکه سزاوار هیچ کسیست که رعایت حدود ظاهره نماز کند از فرایض و سنن و رعایت حقوق
باطنه آن نماید از خشوع و اقبال بقلب برا و سبحانه نه مانند نمازگذارندگانی که از نماز ساهی
باشند و لهذا طائفه اول در سیاق مدح واقع حیث قال والمقیمی الصلوة و فرقه ثانیه در معرض
ذم فویل للمصلین الذین هم عن صلوتهم ساهون و صلوة فعلیه ایست ماخوذ از صلی فلان اذا
دعا مانند زکوة که مشتق است از زکی و کتبت این بعد بواو با آنکه یائی اند بجهة تفخیم لفظست و
تسمیه افعال مخصوصه که قیامست و قراءت و تکبیر و رکوع و سجود و تشهد و تسلیم بصلوة
جهة اشتمال آنست بر دعا نزد بعضی و اوریست ماخوذ از صلی اذا حرك الصلوین و صلوین
بمعنی ورکین است و بنا برو جه تسمیه آنست که مصلی تحریك صلوین میکند و اشتهار این لفظ در معنی

ثانی

ثانی که نماز است با عدم اشتهار آن در اول که تحریك صلوین است قدح نمیرساند در نقل آن از این پس کسی را
نرسد که گوید که این اشتقاق مفضی بطعن است در آنکه قرآن حجت است زیرا که صلوة از اشهر الفاظست
و اشتقاق آن از تحریك صلوین از ابعد اشیاست در معرفت و آنچه تجویز این کنیم با وجود خفا اند الحرف
راس ماخوذ منه بر وجهی که ممتد اند آنرا مگر احادیس لا تنم اید که مثل این در سایر الفاظ قرآن جایز
باشد و این مستلزم عدم جزم ماست بآنکه مراد الله از این الفاظ معانیست که متبادر بافهام ماست
چه میتواند بود که مراد او سبحانه معانی مندرسه باشد و بنا بر قول ثانی تسمیه داعی بمصلی با آنکه
تحریك صلوین در آن منتفی است بجهة تشبیه اوست بمصلی در تخشع او در راکع و ساجد
حاصل که حق سبحانه تع میفرماید که مؤمنان آنانند که حفظ جمیع افعال و شروط نماز میکنند و آنرا از انحراف
نگاه میدارند و مما رزقناهم و از آنچه روزی داده ایم و عطا فرموده ایم و مالك آن ساخته ینفقون
نفقه میکنند یعنی حقوق واجبه آنرا بمستحقان آن میرسانند مراد زکوة مفروضه است و ابن مسعود تخصیص
آن میکند بنفقه اهل و عیال و ضحاك گفته مراد صدقه تطوع است و ظاهر آنست که مراد صرف مال باشد
در سبیل خیر خواه فرض و خواه نفل و کسانی که بزکوة تفسیر کرده اند جهة آنست که افضل انواع صرفست
و اصل آن و یا تخصیص آن بزکوة بجهة اقتران آنست بصلوة که شقیق آنست و بدانکه رزق در لغت
بمعنای حظ است خواه ماکول یا غیر ماکول کما قال الله تع و تجعلون رزقکم انکم تکذبون ای
حظکم و در عرف شرع تخصیص یافته است بشیئی بحیوان و تمکین او از انتفاع بآن با عدم منع غیر آن و آیت
دلالت صریح دارد بر این زیرا که حقتعالی مدح مؤمنان کرده بانفاق و منفق حرام مستحق مدح نیست
بالاتفاق و نیز او سبحانه امر بانفاق کرده حیث قال انفقوا مما رزقناکم و بالاتفاق امت حق تع امر بحرام
نمیکند زیرا که آن بجهت استلزام تصرف در حرام حرام است و او سبحانه از این منزه است و دلیل دیگر
آنکه حق تع منع کرده است از انتفاع بحرام و امر فرموده بزجر از آن پس رزق متناول آن نباشد
و دیگر حق سبحانه اینجا اسناد رزق بخود کرده و گفته و مما رزقناهم ینفقون تا ایذان باشد بآنکه
بندگان انفاق حلال الحق کنند چه انفاق حرام موجب مدح نیست بلکه مستوجب ذم است

و ذم مشرکین نموده بر تحریم بعضی انچه روزی ایشان کرده لقوله تعالی قُل اَرَاَیتُم مَا اَنزَلَ الله
لَکُم مِن رِزقٍ فَجَعَلتُم مِنهُ حَرَاماً وَ حَلَالاً که اگر بعضی رزق حرام میبود مشرکان مستحق ذم نمیشدند
بجهة مطابقهٔ اعتقاد ایشان بحق و دلیل دیگر براین مدعا اجماع اهل البیت است ع و معتزله نیز براین اند
و نزد اشعریه رزق هر چیزیست که انرا خورند خواه احدی را رسد که منع امتناع کند از ان یا نه
پس حرام نزد ایشان رزق است و شافعیه برین اند و انه مما رزقناهم را تنزیل میکنند بر انکه اسناد
برای تعظیم است و تحریص بر انفاق و ذم مذکور بجهت تحریم انچیزیست که حق تعالی انرا حرام نکرده
و اختصاص ما رزقناهم بحلال بجهت قرینه و شبهه نیست که این خلاف ظاهر قرانست و نیز متمسک
شده اند بقول نبی ص در حدیث عمرو بن قره که لَقَد رَزَقَکَ الله طَیِّباً فَاختَرتَ مَا حَرَّمَ الله مِن
رِزقِهِ مَکانَ مَا اَحَلَّ الله لَکَ مِن حَلالِهِ و با انکه اگر حلال حرام رزق نمیبوده بایستی که کسی مغتذی
بحرام شده باشد در طول عمر مرزوق نباشد و این منافی آیه وَ مَا مِن دَابَّةٍ فِی الاَرضِ اِلَّا عَلَی الله
رِزقُهَا است چون قول ایشان مخالف مذهب ائمهٔ هدی است ع پس حدیث مذکور مؤول
باشد بانکه بر تقدیر صحت آن معنی بان راجع است که حق تعالی رزق خود را که تملیک تو کرده و تمکین
او داده در تصرف ان بدون مانعی تو اختیار ان کرده بجای انچه حلال ساخته است از برای تو
از رزق حلال یعنی که ترا بران مالک متصرف ساخته بدون مانعی و جواب از تمسک ثانی انست که شخصی
که در جمیع عمر خود حرام خورده بوده باشد منافات ندارد که حق تعالی رزق حلال از برای او مقرر فرموده
باشد بلکه تعیین رزق او کرده و او از اگذاشته و بحرام ارتکاب کرده و انفاق بمعنی انفاذ است یقال
انفق الشیء اِذَا اَنفَدَهُ و اگر شخصی استقرای الفاظ و تراکیب ان کند البته خواهد یافت که انچه موافق است
در فاء و عین مانند نفر و نفع و نفس دالست بر معنی ذهاب و خروج تقدیم مفعول بجهت اهتمام است
بان و یا تقدیم ان بجهت محافظت بر رؤس ایاست و ادخال من تبعیضیه برای کف است از اسراف
که منهی عنه است و اصوب انست که مراد بان انفاقست از جمیع معادنی که حق تعالی بمتقیان اعطا فرموده
از نعم ظاهره و باطنه و مؤید اینست که حضرت رسالت ص فرموده اِنَّ عِلماً لَا یُقَالُ بِهِ کَکَنزٍ لَا یُنفَقُ مِنهُ

بربعض

یعنی بدرستی که علمی که او را بغیر نگویند و فایده نماید سوای خود نرساند مانند گنجیست که از ان انفاق ننمایند
و از اینجاست که بعضی در تفسیر این آیه گفته اند وَ مِمَّا خَصَّصنَاهُم بِهِ مِن اَنوَارِ المَعرِفَةِ یُفِیضُونَ یعنی از انچه
ما اختصاص داده ایم ایشانرا بان افاضه میکنند و بغیر میرسانند و نیز محمد بن مسلم از امام جعفر صادق ع
روایت کرده که مراد انفاق علمست و معنی اینکه متقیان انانند که از انچه تعلیم میدهیم ایشانرا بر خلقان
منتشر میسازند و اخفای ان نمیکنند وَ الَّذِینَ و دیگر پرهیزکاران کسانی اند که یُؤمِنُونَ تصدیق میکنند
بِمَا اُنزِلَ اِلَیکَ بانچیزی که فرو فرستاده شده است بسوی تو از قران و وحی وَ مَا اُنزِلَ و بانچیزی
که منزل شده مِن قَبلِکَ پیش از تو بر پیغمبران چون توریة و انجیل و زبور و غیر ان یعنی اعتقاد دارند
بانکه جمیع این کتابها که انبیای سابق حکم بران کرده اند و مردمانرا بان دعوت نموده اند از نزد خداوند
گشته و اگر چه قران ناسخ شده و احکام انها را منسوخ ساخته بدانکه این اسم موصول معطوفست بر موصول
اول یعنی الَّذِینَ یُؤمِنُونَ بِالغَیبِ و دخول اینجماعت با جماعت اول در جملهٔ متقیان مانند دخول اخص است
در تحت اعم زیرا که مراد باول کسانی اند که ایمان اورده اند و از شرک و انکار تبری کرده و بثانی
اهل کتاب چون عبد الله بن سلام و اصحاب او و چنانکه از ابن عباس مرویست پس این هر دو ایه تفضیل
متقیانست و یا معطوفست بر متقین فکانه قال هُدًی لِلمُتَّقِینَ عَنِ الشِّرکِ وَ الَّذِینَ آمَنُوا مِن اَهلِ
المِلَلِ و محتملست که مراد باین هر دو جماعت اولی بعینه و توسط عاطف جهت بین الوصفین یعنی قران
هادی متقیانست که جمع کننده اند میان ایمان بانچه عقل ادراک ان میکند که ان تصدیق است بغیب
و اتیان بانچه مصدق ایشانست در دعوت ایمان از عبادات بدنیه و مالیه میان ایمان بانچه
سمع اثبات ان کرده از مباحث نشور و حق تکریر موصول بجهت تنبیه است بر مباینت این دو طریق
و بانکه مراد طائفه اند از اول و انها مؤمنانند از اهل کتاب و بنابراین تخصیص بذکر ایشان از جملهٔ
اهل ایمان مانند ذکر میکائیل و جبرئیل بعد از ملائکه بجهة تعظیم شان ایشان باشد و ترغیب
برای امثال ایشان و اینکه بعضی گفته اند مراد باین اولی مؤمنان اند از عرب و بثانیه مؤمنان اهل
کتاب زیرا که عرب را کتابی نبود قبل از قران غیر صحیح است زیرا که ممتنع نیست که ایه اولی عام باشد

نسبت بجمیع مؤمنان واگرچه ثابت خاص است در قومی از ایشان و انزال نقل شیء است از اعلی باسفل
و این لاحق معانیست بتوسط لحوق آن بر ذوات حامله آن و در غیر مستعمل نیست و میتواند بود که
نزول کتب الهیه بر رسل باین وجه بوده باشد که ملک آنرا تلقف کرده باشد از حق تعالی بتلقف روحانی
یا حفظ آن کرده باشد از لوح محفوظ و بعد از آن انزال آن کرده الفاظ نموده بر رسول و مراد بما انزل الیک
قرآنست و تمامی شریعت و تعبیر از انزال بلفظ ماضی با آنکه بعضی مترقب بوده بجهت تغلیب موجود است بر آنچه مذکور
نشده و یا بجهت تنزیل منتظر در منزله واقع و نظیر اینست قوله تعالی انا سمعنا کتابا انزل من بعد موسی چه
جن جمیع قرآنرا نشنیده بودند و قرآن باجمعه در آن زمان منزل نشده بود و مراد بما انزل من قبلک سایر کتاب
سابقه و ایمان بآن همه علی الاجمال فرض عین است و باول دون ثانی بر وجه تفصیل فرض است از حیثیت آنکه ما
متعبدیم بتفاصیل آن ولیکن واجب کفائیست زیرا که وجوب آن بر هر مکلف موجب حرج است و فساد
معاش حاصل که قرآن هادی مؤمنان است اهل کتاب که باصفت اتقا تصدیق بجمیع کتب منزله کرده اند
وبالآخرة و برای دیگر که قیامتست هم یوقنون و ایشان بیقین اند و بی گمان و در وقوع آن اصلا شکی و شبهه
بخود راه نمیدهند و این یقین ایشان مزیل اعتقاد فاسدیست که قبل از این بران بودند از آنکه در بهشت
داخل نمیشوند مگر یهود و نصاری و آتش مس ایشان نمیکند مگر ایام معدوده و منهج اختلاف ایشان است در نعیم جنت
که آن از جنس نعیم دنیاست یا غیر آن و در دوام و انقطاع آن و تقدیم صله که بالآخرة است و بنای یوقنون
بر ضمیر مرفوع منفصل که آن هم است بجهت تعریضست بر ما عدای ایشان از اهل کتاب بآنکه اعتقاد ایشان
در امر آخرت غیر مطابق است و غیر صادق از ایقان و یقین عبارتست از اتقان علم و نفی شک و شبهه
از آن یا بالاستدلال و لهذا باری تعالی بعلوم ضروریه بان موصوف نمیشود آخرت تانیث آخر است و آن
صفت دار است بدلیل قوله تعالی تلک الدار الآخرة و بعد از آن از اسمای غالبه گردانیده و مانند دنیا که تانیث
ادنی است وصفت دار است و از اسمای غالبه و تسمیه عالم سفلی بان بجهت دنو است بخلقان و یا بجهت دنائت
آن و در مجمع البیان آورده که ایمان بغیب اگرچه شامل تصدیق باخرتست اما تخصیص آن بذکر جهة تصریح است
برد جحود کفار که می گفتند ان هی الا حیوتنا الدنیا بر وصف اهل ایمان و تخصیص ایشان بان جهت زیادتی

مدح

مدح ایشان باشد و از حضرت رسالت صلعم مرویست که فرمود عجب دارم از کسیکه مخلوقات و صنایع الهی را مشاهده کند
و در وجود خدا شک نماید و عجب دارم از آنکه شخصی نشاة اولی را داند و نشاة آخرت را منکر شود و عجب دارم از آنکه
شخصی هر شب میمیرد و هر روز زنده میشود و او منکر بعث و نشور است و عجب دارم که سرای خلود را تصدیق
میکند و سعی از برای سرای غرور میکند و عجب از آنکه او را از نطفه آفریده اند و باز مرد را میشنود که در زمین
بتکبر میرود و در تورات نوشته که عجب دارم از کسیکه مرگ را بیقین میداند چگونه خنده میکند آورده که روزی حضرت
رسالت صلعم از حارثه انصاری پرسید که هر چیزی را حقیقتیست حقیقت ایمان تو چیست گفت یا رسول الله بآنچه مامور
شده ام شب و روز را ... بجای می آرم و از منهیات احتراز میکنم و چنان بتعیین ام در امور آخرت که گویا عرش
خدا می نگرم و اهل بهشت را نظر میکنم که بزیارت یکدیگر میروند و اهل دوزخ را می بینم که بناله و خروشی
مشغولند حضرت صلعم فرمود انصرت انصرت فالزم چون بحقیقت ایمان بینا شدی پس ملازم آن باش و از آن
نا اهل مشو و بدان بیقین که گروهی که دل ایشان بنور ایمان روشن شده و متیقن گشته اند از جمله مخصوصان
و مقربان الهی اند اولئک آن گروهی که متصف اند بصفات مذکوره موسوم سمات مزبوره علی هدی بر راه
راست اند و بر جاده صواب من ربهم از جانب پروردگار خود یا بمعنی که خدا ایجاد ایمان در ایشان کرده
و در غیر ایشان نکرده چنانکه مذهب مخالفانست چه آن منافی مدح مطیع و ذم عاصیست و مستلزم عدم
ترتب ثواب و عقاب بر افعال عباد و موجب ظلم او سبحانه در تعذیب عصاة بجهت عدم اختیار ایشان در تحصیل
ایمان و طاعت و کفر و معصیت بلکه مراد آنست که او سبحانه دلایل ایمان را از وجود عقل و ارسال رسل و کتب بایشان
نموده کان ظاهر نموده و بان دعوت کرده و بر فعل ایمان وعده ثواب داده بر ترک آن انذار کرده اهل ایمان
منقاد شده باختیار خود کسب کرده ایمانرا و غیر ایشان انقیاد نکرده مرتکب نشده اند و بدانکه این جمله
در محل رفعست که خبر موصولست اگر موصولین مفصول باشند از متقین یا آنکه موصول ثانی مفصول باشد
از اول و اول صفت متقین پس گویا چون مذکور شد که هدی للمتقین کسی میگوید چه سبب است که ایشان
مخصوص شده اند باین هدایت جواب داده شد بآنکه الذین یؤمنون بالغیب الی آخر الآیات هم الذین
یؤمنون بما انزل الیک و ما انزل من قبلک و بالآخرة هم یوقنون و اگر مفصول نباشد استیناف خواهد بود

ومحلی از اعراب نخواهد داشت فکان این نتیجه احکام و صفات متقدمه است یا جواب سؤال کسی که گفته ما للموصوفین
بهذه الصفات اختصوا بالهدی امنت الی زید صدیقک که گویا سائلی گفته ما بال زید مخصوص
باحسانک پس جواب داده شده با انک هو صدیقک القدیم حقیق باحسانک چه اسم اشاره اینجا در
حکم اعاده موصوفست بصفات مذکوره آن و این ابلغ است از استیناف آن باعاده اسم فقط که
متبقن است بجهت که آن متضمن بیان مقتضی آنست و تلخیص آن چه ترتب حکم بر وصف ایذانست بانکه
وصف موجب حکم است نه غیر آن و معنی استعلاء در علی هدی تمثیل تمکن متقیانست بر هدی و استقرار
ایشان بران بحال کسی که استعلاء داشته باشد بر شئ و راکب باشد بران حصول این تمکن باستغراق فکرات
و ادامت نظر در آنچه منصوب شده برای او از حجج و دلایل علمیه و مواظبت بر محاسبه نفس در امور عملیه
و تنکیر هدی برای تعظیمست پس گویا که مراد از آن هدایتست که هیچکس بکنه آن نرسد و قدر آنرا نداند
و تقیید هدی بمن ربهم جهت تاکید تعظیم آنست و تنبیه بر آنکه او سبحانه موفق آنست بنصب ادله
و از عون بن عبد الله که یکی از علمای کبار است منقولست که الهدی من الله کثیر لا یبصره الا بصیر و لا یعمل
بها الا یسیر الا تری ان نجوم السماء یبصرها البصراء و لا یهتدی بها الا العلماء و بعد از آن جهت تفخیم اهل
تقوی تکرار لفظ اولئک که مبنی بر تعظیمست نموده میفرماید که و اولئک آن جماعت رفیع القدر
هم المفلحون ایشانند رستکاران از عذاب و درکات و رسیدگان بثواب و درجات نه غیر ایشان
یعنی رستکاری خاصست بمتقیان و کفر خساری مخصوص باهل کفر و طغیان و سایر مخالفان و در آوردن
کلمه اسم اشاره تنبیه است بر آنکه اتصاف ایشان باین صفات مذکوره مقتضی هر یک از جهة اختلاف
هدایت و فلاحست دایما بانکه هر یک از این دو کافیست در تمیز ایشان باین صفات از غیر ایشان
و توسط عاطف جهة اختلاف مفهوم جملتین است درین مقام چه اینکه ایشان از اهل هدایت اند
غیر آنست که از اهل فلاح باشند بخلاف قوله اولئک کالانعام بل هم اضل اولئک هم الغافلون
چه تسجیل بغفلت و تشبیه ببهائم شئ واحدست یعنی جمله ثانیه مقرر اولی باشد و عطف مناسب
آن نباشد و هم ضمیر فصلست که فاصل خبرست از صفت و مؤکد نسبت فلاح و مفید اختصاص مسند
ومسند الیه

و مسند الیه و یا مبتدا است و مفلحون خبر آن و این جمله خبر اولئک و مفلح بحا و جیم بمعنا فایز بمطلوبست
فکانه مفلح آن کسیست که وجوه ظفر بمطلوب برای او منفتح شده است چه این ترکیب و آنچه شارک او است
در فاء و عین مانند فلق و فلذ و فلی دلالت بر شق و فتح میکند و تعریف مفلحون جهة دلالتست بر این
معنی که متقیان از مردمان کسانی اند که خبر ایشان بتو رسیده با آنکه ایشان مفلح و فایزند در آخرت پس الف
لام برای عهد است یا اشاره بانچه میگوئی که هر یک از مردمان میدانند حقیقت حال مفلحان و خصوصیت ایشان
پس الف لام برای تعریف جنس باشد و از امام محمد باقر ع روایتست که رسول ص فرمود ان علیا و شیعته
هم الفائزون بدرستی که علیست و شیعه او که رستگارانند یعنی کمال رستگاری مخصوص است بایشان و غیر
ایشان از فوز و فلاح بی بهره اند و بدانکه حق تعالی درین آیه تنبیه فرموده بر اختصاص متقیان بر نیل آنچه
که هیچکس دیگر بدان نرسیده از چند وجه یکی بنای کلام بر اسم اشارت ایذای تعلیل یا ایجاز دوم تکریر آن
سیم تعریف خبر چهارم توسط فصل جهت اظهار فضل ایشان و ترتیب در ارتقای ایشان و وعیدیه متشبث
شده اند باین خلود منافق اهل قبله در عذاب و این بر دو ذاتست بانکه مراد بمفلحون کاملانند در فلاح
و لازم اینست عدم کمال هر کسی را که باین صفت ایشان متصف نباشد نه عدم اصل فلاح و از مجاهد مرویست
که چهار آیه از اول سوره البقره در مدح مؤمنان نازل شده اند و بعد از آن دو آیه در ذم کافران و از عقب
آن سیزده آیت در مذمت منافقان و آن دو آیه که در ذم کفارست اینست ان الذین بدرستی که آنانکه
از کمال جحود و عناد کفروا نگرویدند و پوشیدند نور ایمانرا بظلم شرک و کفر و اصلا التفات نکردند بحجج ظاهره
و دلایل باهره تا ایشانرا از ضلالت و گمراهی بسرحد هدایت و رستکاری رسانند سواء علیهم یکسانست بر ایشان
ءانذرتهم آنکه بیم کنی و بترسانی ایشانرا از عذاب و عقاب ام لم تنذرهم یا آنکه نترسانی ایشانرا و ترک
تخویف نمائی یعنی انذار و عدم انذار نزد ایشان مساویست پس اگر تخویف ایشان کنی و اگر نکنی لا یؤمنون
که ایمان نیارند زیرا که در آیات و معجزات تو نظر نمیکنند تا آنکه عالم شوند برسالت تو و تصدیق قرآن
نمایند و نباید دانست که چون حق تعالی خاصه عباد و خاصه اولیای خود را ذکر فرمود بصفاتی که موجب اهلیت
هدایت و فلاح ایشان بود در عقب ایشان اضداد ایشانرا که عتاة و مرده کفر بودند که بجهت فرط عناد

وانکار ایشان نفع بایشان نمی رساند وایات وانذار ایشانرا از غوایت وضلالت باز نمی داشت ذکر صفه نمود
وقصه ایشانرا معطوف نساخت برقصه متقیان همچنان که عطف فرموده در کریمه اِنَّ الْاَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ
وَاِنَّ الْفُجَّارَ لَفِي جَحِيمٍ بجهة تباین این هردو آیه در غرض چه سوق آیه اولی از برای ذکر کتابست وبیان
شان آن وثانیه مسوق برای شرح تمرّد وانهماک کافران در ضلالت وَاَمَّا اِنَّ الْاَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ وَاِنَّ ا
لْفُجَّارَ لَفِي جَحِيمٍ دو آیه اند که مسوق اند برای وصف ابرار وفجار پس بینهما مناسبتی باشد وان حرفیست
که مشابه مطلق فعلاست در عدد حروف ومبنی بودن بر فتح ولزوم اسماء وافاده معانی ومشابه
فعل متعدی بدو مفعول ولهذا عمل فرعی فعل را که نصب جزء اولست ورفع ثانی باو داده اند تا ایذان
باشد بانکه او فرع فعلاست در عمل وکوفیان برانند که خبر قبل از دخول این حروف بران مرفوعست
بخبریت وبعد از دخول نیز بران خبریت باقیست بجهت استصحاب وحرف انرا مرفوع نساخته پس
این همین ناصب اسم اول اند نه رافع اسم دوم وجواب از این آنست که اقتضای جزئیت رفع را مشروطست
بتجرد بجهت تخلف رفع از خبریت در جزء کان واین تجرد زایل شده بدخول این حروف پس اعمال
حروف متقضی باشد وفایده آن تاکید نسبت است وتحقیق آن ولهذا متلقی بقسم میشود واجوبه بان
مصدر میشوند ودر معرض شک مذکور میگردد مثل وَيَسْئَلُونَكَ عَنْ ذِي الْقَرْنَيْنِ قُلْ سَاَتْلُوا
عَلَيْكُمْ مِنْهُ ذِكْرًا اِنَّا مَكَّنَّا لَهُ فِي الْاَرْضِ وَقَالَ مُوسَىٰ يَا فِرْعَوْنُ اِنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ ومبرد که
از رؤسای نحوست گفته که عبد الله قائم دو اخبارست از قیام وان عبد الله قائم جواب سائل از قیام
او وان عبد الله لقائم جواب منکر قیام او وتعریف موصول یا از برای عهد است ومراد بان جماعت معینه اند
مانند ابولهب وابوجهل وولید بن مغیره همچنانکه قول ربیع بن انس وبلخیست چه از ایشان منقولست
که این آیه وما بعد ان در شان ابوجهلست وهیچکس از اهل بیت او که در حرب بدر کشته شدند ویا
مر احبار یهودند چنانکه از ابن عباس رض روایت است که این آیه در حق قومیست از احبار یهود
که از روی عناد به پیغمبر ص نگرویدند با انکه رسالت انحضرت را یقین میدانستند وبجهت حسد کتمان
این هردو امر مینمودند ویا از برای جنس است وشامل هر که مصمم باشد بر کفر وغیر آن از کفاری که متمسک

ومتردد

ومتردد باشد وبعد از عزم مصمم حیلها ساخته از اهل اسرار عهد بسته که ان سواء علیهم است وکفر در لغت
بمعنی ستر نعمت است واصل ان کفرانست بمعنی ستر است ومنه قیل للزارع واللیل کافر ولکمام الثمرة کافور ودر شرع
انکار انچیزیست که معلوم الضرورة باشد که پیغمبر ص انرا از نزد حق تعم اورده وانکه لبس غیار که علامت
اهل ذمت است وشد زنار ومانند ان از علامات کفار کفر میگویند بجهة انست که انها دلالت بر تکذیب
میکنند چه هر که مصدق پیغمبر است جرات بران نمیکند ظاهرا نه بجهت انکه کفرانند فی نفسه وسواء
اسمیست بمعنی استوا که منعوت به واقع میشوند مانند مصادر منعوت بها کما قال الله تعم اِلَىٰ كَلِمَةٍ
سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ ای کلمة مستویة ومرفوعست بانکه خبر انّ است وما بعد ان مرتفع به بر فاعلیت
کانّه قیل اِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مُسْتَوٍ عَلَيْهِمْ انذارک وعدمه ویا بانکه خبر ما بعد خود باشد ومعنی
اینکه انذار دل والذارک وعدمه متساویان علیهم وفعل کاهی ممتنع است که مخبر عنه واقع شود که مراد
بان تمام معنی موضوع له ان باشد اما اگر مراد لفظ باشد ویا مطلق حدوث مدلول علیه ضمنا
بر سبیل الاتساع مانند اسم خواهد بود در اضافه واسناد الیه کقوله تعم واذا قیل لهم امنوا ای هذا
القول وقوله یوم ینفع الصادقین صدقهم ای نفع الصادقین وقوله تسمع بالمعیدی خیر من ان
تراه ای سماعک پس اینجا نیز جمله استفهامیه در تاویل هذا اللفظ است ویا بمعنی انذار وعدول
از مصدر بفعل در این مقام بجهت انست که فعل متضمن ایهام تجددات وبجهت حسن دخول
همزه وام بران برای تقریر معنی استوا وتاکید ان چه همزه وام را مجرد ساخته اند از معنی استفهام
برای افاده مجرد استوا همچنانکه مجرد کرده اند از حرف ندا از طلب برای افاده مجرد تخصیص
در این قول که اللهم اغفر لنا ایتها العصابة ای اخص بهذا النداء الجماعة چه حرف نداء مستعملست
از برای اختصاص ومعنی ندا از ان مسلوب شده وبر معنی اختصاص باقیمانده وایتها العصابة
تفسیر نون لناست کانه قال اللهم اغفر لعصابة دایم منادی است وعصابه تفسیر ان پس در اینمقام
نیز همزه وام که بمعنی استفهام اند وسویه از معنی استفهام مجرد ساخته اند وانرا بر معنی سواء
باقی گذاشته اند برای تقریر وتاکید استوا ومعنی استوا انذار وعدم ان در علم مستفهم است چه او

ملتبس است بنبوت احد امرین که یا انذار است و یا عدم آن ولکن لا یعبئون واین هر دو معلوم او نبود بعلمی غیر
معین وانذار بمعنی مطلق تخویف است ومراد بآن اینجا تخویف است از عقاب حق تعالی واقتصار بر ذکر انذار
وعدم ذکر ابشرتهم ام لم تبشرهم بجهت آنست که آن واقع‌تر است در قلب وتأثیر آن در نفس اشد وابلغ زیرا
که دفع ضرر اهم است از جلب نفع پس هرگاه انذار ایشان را نفع ندهد بشارت بعدم نفع بطریق اولی
خواهد بود ملخص سخن آنست که انذار عبارتست از تخویف از عقاب الهی که ضرر است وبشارت عبارت
از خبر سار که نفع است ودفع ضرر اهم از جلب نفع است وقوله لا یؤمنون جمله مفسره است مر اجمال ما
قبل خود را که متضمن استواست در ایمان وعدم ایمان پس حقیقت معنی آنست که استوای انذار وعدم
آن در عدم ایمان است نه در ایمان وبنابراین این را محلی از اعراب نیست ومیتواند بود که حال
مؤکده باشد از ضمیر انذرتهم ام لم تنذرهم یا بدل جمله اولی که سواء علیهم است ویا جز آن وجمله استئنافیه
که قبل از اینست اعتراضیه برای علت حکم بعدم ایمان واین آیه دلالت تمام دارد بر صدق پیغمبر صلعم در دعوی
نبوت زیرا که اخبار آنحضرت بعدم ایمان ایشان در مستقبل زمان که مطابق واقع شده متضمن اخبار است
بغیب پس از جمله معجزات آنحضرت باشد واین بر صورتیست که مراد بموصول اشخاص معینه باشند
از کفار چون ابولهب وابوجهل وامثال ایشان چنانکه گذشت نه آنکه مراد مطلق کفار باشد
چنانکه قول بعضی دیگر است از مفسران در انوار آورده که کسانی که تکلیف ما لا یطاق کرده اند
باین آیه استدلال کرده اند که او سبحانه اخبار فرموده بآنکه کفار ایمان نخواهند آورد ومع ذلک
امر فرموده ایشان را پس اگر ایمان می‌آوردند منقلب میشد خبر او بکذب وایمان ایشان شامل ایمان
می‌بود بآنکه ایمان نخواهند آورد واین اجتماع ضدین است وحق آنست که تکلیف بممتنع لذاته است
واگرچه عقلا جایز است جهت آنکه احکام مستدعی غرضی نیست خصوصا امتثال لیکن غیر واقعست
بجهت استقرا وکریمه لا یکلف الله نفسا الا وسعها واخبار بوقوع شئ یا عدم آن منافات ندارد
بقدرت بر آن مانند اخبار او سبحانه از آنچه او بآن کند باختیار وفائده انذار بعد از علم بآنکه آن
نافع کفار نیست الزام حجتست وحیازه رسول صلعم فضل ابلاغ را ولهذا فرموده که سواء علیهم

ونگفته

ونگفته سواء علیک که مشعر است باینمعنی که لیس علیک سواء بل لک فی الانذار فضل الابلاغ همچنانکه عبده
اصنام را گفته که سواء علیکم ادعوتموهم ام انتم صامتون انتهی کلامه وتحقیق کلام در اینمقام آنست که علم
الهی بعدم ایشان مستلزم عدم اختیار ایشان نیست در ایمان زیرا که علم او سبحانه علت معلوم نیست
که آن کفر است تا از وجود علت وجود معلول لازم آید بلکه علم او تابع معلوم است نه باین معنی که در
آن تابع متأخر است تا مفضی بدور شود بلکه مراد اصالة موازنة آنست در تطابق یعنی هر یک از
علم ومعلوم موازن ومطابق یکدیگراند در وزن واصل در این موازنه معلوم است نه علم زیرا که علم حکایت
معلوم است ومثال آن پس نسبت علم او بمعلوم همچو نسبت صورت منقوشه است بذات فرس و
هم چنانکه صحیح است که گویند این صورت برین وجه است زیرا که ذات فرس چنین است وصحیح نیست که گویند ذات
فرس برین نمط بقسمت زیرا که صورت او چنین است همچنین صحیح است که کسی گوید دانستم که زید شریر است
زیرا که فی نفسه شریر است وصحیح نیست که گویند فی نفسه شریر است زیرا که میدانم که شریر است پس ما در
سخن خود میگوئیم که حق تعالی در ازل عالم بکفر ایشان زیرا که در لایزال چنین اند نه بعکس پس اگر ما
بفرض علم الهی که از قبیل حکایتست ومثال منتفی میبود معلوم که عدم ایمان کفار است فی نفسه بحال
خود پس علم او سبحانه موجد کون کفر ایشان نباشد تا موجب عدم اختیار ایشان باشد در آن بلکه ایشان
بقدرت واختیار خود ترک ایمان کرده اند بجهت عدم تدبر ونظر در آیات ظاهره ومعجزات واضحه
وبواسطه این بر ذات ایشان کفر متمکن وراسخ گشته وبسبب عدم استعمال قوت مفکره وسامعه وباصره
در دلایل هادیه بمرتبه رسیده اند که گویا ختم الله مهر نهاده است خدای تعالی علی قلوبهم بر دلهای
ایشان وعلی سمعهم وبر گوشهای ایشان وعلی ابصارهم وگویا بر دیدهای ایشان غشاوة
پوششی است یعنی چون فائده قلب که ادراک حقست وثمره سامعه که آن شنیدن آیاتست ونتیجه
باصره که دیدن معجزاتست بر آنها مترتب نمیشود پس گویا این هر سه عضو از ایشان مسلوبست این
کلام برای تعلیل است این کلام برای تعلیل است مر حکم سابق را که آن اخبار است بعدم ایمان ایشان
وبیان آنچه مقتضی آنست وختم بمعنی کتم است وتسمیه اشتقاق از شئ بضرب خاتم بر آن جهت که استیثاق

کتم او نموده و تسمیه بلوغ شی با آخر ان بختم باعتبار است که آخر آن شی نهایت انچیزیست که کرده شده در اخرا
از و حفظ ان شی در غشاوة فعالة است ماخوذ از غطی غشاة اذا غطاه و بنای فعاله برای او
چیزیست که مشتمل باشد بر شی مانند عصابه و عمامه و ختم و تغشیه اینجا بر حقیقت خود نیست بلکه مراد
انست که فرط عناد و انکار و جحود و استکبار و توغل در غی و انهماک در تقلید و اعراض از نظر صحیح
احداث هیئات کرده در نفوس کفار که ممرن ایشان است بر استحباب کفر و معاصی و استقباح ایمان
و طاعات و ان هیئات قلوب ایشانرا بحیثیتی ساخته که حق در ان نفوذ نمیکند و اسماع ایشانرا بر وجهی
گردانیده که کاره استماع حقست گویا که این هر سه قوت مستوثق اند بختم و ابصار ایشانرا بنحوی ساخته
که متجلی بحق نمیشوند با بای و بجهت این بمرتبه رسیده که گویا مغطی است بحجبی که مانع ابصار است
پس تسمیه احداث هیئات بختم و تغشیه بر وجه استعاره است و یا تمثیل قلوب و مشاعر معوفه ایشان
فرموده باشیائی که حجاب مضروب شده باشد میان ان و میان استنفاع بان بختم و تغطیه و حق تعم
تعبیر فرموده از احداث این هیئات بطبع در ایه اولئک الذین طبع الله علی قلوبهم و ابصارهم
و باغفال در ایه و لا تطع من اغفلنا قلبه و باقساء در ایه و جعلنا قلوبهم قاسیة حاصل که چون حق تعم
فاعل نیست بمذهب اهل حق که امامیه اند و سایر معتزله بجهت انکه مستلزم قبحست و ان سبحانه
از قبح و نقص و عیب مبراست پس اسناد ختم و طبع و اغفال و اقساء بر خدا بر سبیل تجوز باشد بجهت مبالغه
و تاکید و معنی این ماول باشد بیکی از چند وجه یکی انکه اعراض از حق چون متمکن و راسخ شده در قلوب
کفار بجهت فرط عناد و کفر و انکار پس گویا این طبع ایشان است و از صفات خلقی ایشان که مجبول اند بران
دویم انکه مراد بختم تمثیل حال قلوب ایشان باشد بقلوب بهایم که حق تعم انرا افریده است خالی از فطن
و یا بقلوبی که مقدر و مفروض باشند بختم یعنی اگر بحسب فرض و تقدیر حق تعم ختم قلوب
کرده میبود این قلوب ایشان مماثل ان میبود سیم انکه ختم فی الحقیقه فعل شیطانست یا کافر لیکن
چون صدور ختم از شیطان یا کافر باقدار حق تعم است او را اسناد ان باو سبحانه شده مانند اسناد
فعل بمسبب چهارم انکه چون اعراق کفار راسخ و مستحکم شده در کفر بر وجهی که هیچ راهی

نمانده

نمانده به تحصیل ایمان ایشان غیر از قهر و جبر که حکمت مقتضی عدم انست بجهت ابقای غرض تکلیف پس تعبیر نموده
شده از ترک قهر بختم چه ان سد و منع ایمان ایشان کرده و بنا بر این تاویل در ایه اشعار است بر تمادی امر
کفار در غی و تناهی انهماک ایشان در ضلال و غی و تناهی پنجم انکه این کلام حکایتست از قول کفره که بر سبیل
تهکم و استهزاء میگفتند که قلوبنا فی اکنة مما تدعونا الیه و قالوا قلوبنا غلف و فی اذاننا وقر و من بیننا و بینک
حجاب ششم انکه مراد باین ختم است در اخرت یعنی حق تعم ایشانرا در نشات اخرت کر و کور و بی عقل خلق
خواهد کرد کقوله تعم و نحشرهم یوم القیمة اعمی و بنا بر این اخبار از این بماضی بجهت تحقق و تیقن وقوع
انست هفتم انکه مراد بختم وسم اسماع و ابصار و قلوب ایشان است بسمتی که ملائکه انرا بشناسند و بسبب ان
ایشانرا دشمن گیرند و از ایشان تنفر کنند چه در اثار آمده که هرگاه کافر در کفر بمثابه رسید که حق تعم
میداند که حق تعم میداند که ایمان نخواهد آورد بر دل او نقطه سیاهی بدید می آورد تا ملائکه بسبب ان
عالم شوند و او را مذمت و لعنت کنند همچنانکه در دل مؤمنین نقطه سفیدی می افرینند تا فرشتگان
علم بایمان او حاصل کنند و از برای او استغفار کنند هشتم انکه ختم کنایتست از شهادت چنانکه گویند ختمت
علیک بانک لا تعلم ختم کردم جهل ترا یعنی گواهی دادم بر تو بانکه چیزی نمیدانی پس معنی ان باشد که خدای تعم
گواهی داد بر دیدها و گوشهای ایشان بانکه داعی مرای حق نیستند و بر دلهای ایشان بانکه تفکر ان
نمیکنند در امر حق و قبول ان نمیکنند نهم انکه حق تعم ذم کفار فرموده بضیق نظر و تفکر در امر حق و بجهة
ایمان منشرح نشد در قلوب ایشان پس این ایه در مقابل ایه افمن شرح الله قلبه للاسلام فهو علی
نور من ربه است و مانند اینست وصف جبان بانکه قلب ندارد چه شجاعت محل این قلب است
و هرگاه قلب منتفی باشد که محل شجاعتست پس انتفای شجاعت بطریق اولی پس همچنانکه جایز است وصف
جبان بعدم فواد همچنین جایز است وصف کسی که قبول ایمان نمیکند بعد از دعوت و اقامت حجت بران
بانکه مختوم و مطبوع علی قلبه است و تخصیص ان سه عضو مذکور جهت انست که طرق علم اند چه قلب محل علمست
و سماع و رویت الت آن و بدانکه علی سمعهم معطوفست بر قلوبهم بجهت قوله تعم و ختم علی قلبه و سمعه
و یا بجهت اتفاق قراء بر وقف کردن بران و یا انکه چون قلب و سمع مشترکند در ادراک از جمیع جوانب

پس مانع ادراك انهارا ختم كفتند بجهة آنكه آن مانع جميع جهاتست و ادراك ابصار چون آنكه مختص است بجهة
مقابله از اينجهت مانع ادراك ازا غشاوة نام نهاده كه مختص است باين جهت مقابله و تكرار حرف جر
بجهت آنست كه تا دلالت ار اكثر باشد بر شدت ختم درين موضع و بر استقلال هر يك از انها بحكم و توحيد
سمع بجهة امنست از لبس بجهة اعتبار اصل كه مصدر است چه آن در اصل مصدر است و مصادر را جمع نميكنند
يا بنا بر تقدير مضاف مانند و على حواس سمعهم و ابصار جمع بصر است كه آن ادراك عين است و كاه است
كه اطلاق آن بر قوت باصره و بر عضو مخصوص ميكنند بر سبيل مجاز و سمع نيز مثل اينست و ميشايد كه مراد باين
هر دو عضو مخصوص باشد زيرا كه مناسبة آن بختم و تغطيه اشد است و مراد بقلب اين جزو است كه محل
علم است و كاه است كه اطلاق آن بر عقل و معرفت ميكنند كما قال الله تعالى ان في ذلك لذكرى لمن كان
له قلب اى عقل و معرفة حاصل كه حق تعالى كفار معاند را كه از روى فرط عناد و الحاد التفات بحق و بينا
نميكنند بمنزلة كسى تنزيل فرموده كه مشاعر از و مسلوب باشد و فرموده كه اصل ايمان از ايشان مرتفعست
بجهت آنكه در حكم كسانى اند كه مختوم باشد قلوب و اسماع ايشان از رؤيت و ديدن حق و امثال
ايشان مغشى از رؤيت حق و لهم و مر ايشانراست عذاب عظيم عذابى بزرك در دنيا بكشتن و اسير
كردن و در عقبى در دوزخ مخلد بودن ابد الآباد است و بيان آنكه مستحق آن باشند و عذاب مثل نكالست
در بناء و معنى تقول اعذب عن الشيء و نكل عنه اذا امسك و منه الماء العذب لانه يقمع العطش و يردعه
و بعد از ان بطريق اتساع اطلاق كرده اند بر هر المى شديد و اكر چه نكال و عقابى نباشد كه روح جانى كند
از معاودت پس عذاب اعم از اينست و نزد بعضى اشتقاق عذاب از تعذيب است كه ازاله عذاب است
مانند تغذيه و تمريض كه بمعنى ازاله قذى و مرض است و عظيم نقيض حقير است و كبير نقيض صغير پس همچنانكه حقير دون
صغير است عظيم فوق كبير است و معنى توصيف عذاب بان اينست كه هر كاه قياس ان كنند با نچه مجانس انست
حقير باشد انچه ازان و نسبت بان حقير بود و معنى تنكير در غشاوه و عذاب آنست كه بر ابصار ايشان
غشاوه ايست كه غير متعارف مردمانست و اين تعامى است از آيات و مر ايشانراست از الام عظام نوعى عظيم
كه كنه او غير سبحانه نداند اللهم اجرنا من عذابك و لا تبلنا بسخطك يا واسع المغفرة و يا عظيم العفو و الرحمة بحق
محمد

محمد و آله المعصومين و بعد از مذمت كفار در دو آيت در شان منافقان نازل شده كه پيشواى ايشان
عبد الله بن ابى سلول است چنانكه در روايت واقع شده كه عبد الله بن ابى سلول و معتب بن قشير و اتباع
ايشان با يكديكر مقرر كردند كه بزبان اظهار اسلام نمايند و در دل باعتقاد خود باشند از دست مسلمانان
رهائى يابند و بمرتبه و تقربى كه مسلمانان نزد پيغمبر دارند برسند و يا از اسرار مسلمانان مطلع شده
كفار را ازان مطلع سازند پس باتفاق هم نزد حضرت رسالت آمدند و اظهار اسلام كردند حق سبحانه
و تعالى كشف اسرار ايشان كرده از احوال ايشان رسول خدا را اخبار كرده فرموده و من الناس و بعضى از مردمان
من يقول آنكسانى اند كه ميكويند امنا بالله ايمان آورده و كرويده بخداى و باليوم الآخر و بروز باز
پسين كه قيامتست و ما هم و حال آنكه نيستند ايشان بمؤمنين كرونده كان و تصديق نمايند كان
صاحب انوار كفته كه چون حق تعالى افتتاح فرمود بشرح حال كتاب خود و بجهت بيان آن سوق ذكر مؤمنان
كه مجلى مخلص دين خود بودند از براى او سبحانه و قلوب ايشان موافق السنه ايشان بود بعد ازان
مثنى ساخت با ضداد ايشان كه محض كرده اند ظاهرا و باطنا و اصلا التفات بحق نكرده اند مثلث
كردانيد از قسم ثالث كه مذبذب اند ميان دو قسم اول و قلوب ايشان موافق السنة نيست در دعوى
ايمان بجهة تكميل تقسيم و اينها اخبث كفره اند و ابغض ايشان بخدا زيرا كه تمويه كفر كرده اند و خلط
و استهزاء بان خلط نموده و لهذا حق تعالى تطويل كلام فرموده در خبث و جهل و استهزاء ايشان
و تحكم بافعال ايشان و تسجيل كرده بر عماهت و طغيان ايشان و ضرب امثال شنيعه كرده براى
ايشان و در باره ايشان انزال فرموده كه ان المنافقين في الدرك الاسفل من النار و قصه
ايشان از اول تا آخر معطوفست بر قصه كفار كه اهل اصرار اند و ناس در اصل اناس بوده لقولهم
انسان و انس و اناسى پس حذف همزه آن كرده اند مانند حذف همزه در لوقه كه در اصل الوقه
بوده و آن طعاميست كه از زبد ميسازند كما قال الشاعر حديثك اشهى عندنا من الوقة و بعد ازان
حرف تعريف را بعوض آن آورده اند و لهذا جمع بينهما نميكنند و قوله ان المنايا يطلعن على الا
ناس الآمنينا شاذ است و آن اسم مفرده است مانند رخال كولد ضان است زيرا كه ثابت

نشده است که فعال از ابنیه جمع باشد او اشتقاق آن از انس است بجهة آنکه مردمان با مثل خود مستانس اند
یا از انس بمعنی رای و ابصر زیرا که ایشان ظاهر و مبصر اند و لهذا ایشان را بشر نیز میگویند چه بشره ظاهر جلد است
همچنانکه جن را جن میگویند بجهة اجتنان و استتار ایشان و ابن عباس گفته که ادم را بجهة آن انسان
گفتند که عهد الله الیه فنسی و این قولیست مرجوح و لام در آن برای جنس است بجهة عدم عهد و من موصوفست
فکانه قال و من الناس ناس یقولون و یا آنکه برای عهد است و معهود جماعت کفار و من موصوله و مراد
بان ابن ابی و اصحاب و نظرای او چه ایشان از حیثیت آنکه مصر اند بر نفاق در عداد کفار داخلند که مختوم است
قلوب ایشان و اختصاص ایشان بزیادتی که زیاد کرده اند بر کفر که آن اظهار ایمان است بلسان مانع
دخول ایشان نیست در تحت جنس کفار زیرا که تنوع اجناس بزیادتیست که مختلف شود در آن ابعاض
آن پس بنا بر این آیه تقسیم قسم ثانی باشد و اختصاص ایمان بخدا و بروز آخرت بذکر جهة تخصیص ایشانست
آنچیز برا که مقصود اعظم است از ایمان و ادعای ایشان باینکه اختیار ایمان کرده اند از هر دو جانب یعنی
که مبدا و معادست و احاطه هر دو قطر آن نموده اند که اول و اخرست بجهة ایذان باینکه ایشان
منافقانند در آنچه مظنه ایشان انست که مخلص اند در آن چه جای آنچیزی که بآن قصد نفاق میکنند زیرا
که ایشان یهود بودند و ایمان بخدا و بروز داشتند و این در حکم لا ایمان است بجهة آنکه معتقد تشبیه
بودند و اتخاذ ولد و باینکه بجز ایشان در بهشت داخل نمیشوند و آتش دوزخ مس ایشان نخواهد
کرد مگر ایام معدوده بمومنان اظهار میکردند که ایمان ما مثل ایمان ایشان است و بجهت بیان
تضاعف خبث ایشان و افراط ایشان در کفر زیرا که آنچه قائل آنند اگر از ایشان صادر شود نه بر وجه
خداع و نفاق ایمان نخواهد بود چه جای آنکه از ان بطریق توبه بر مسلمانان و تهکم بایشان گویند و در
تکریر با ادعای ایمانست بهر یک از آن بر اصالت و استحکام و قول بمعنی تلفظ است باینکه مفید باشد
و اطلاق میکنند آن را بر معنی مقول و بر معنی متصور در نفس که معبر عنه است بلفظ و بمعنی رای و مذهب
بطریق مجاز و مراد بیوم آخر از وقت حشرات الی ما لا یتناهی و یا تا وقتی که اهل جنت ببهشت در آیند
و اهل نار بدوزخ زیرا که این آخر اوقات محدوده است که بعد از آن غیر متناهی خواهد بود و قوله و

مالهم

و ما هم بمؤمنین انکار آنچیزیست که دعاوی آن میکردند یعنی آنچه در صدد اثبات آن بودند و اصل کلام اینست
و ما آمنوا تا مطابق قول ایشان باشد در تصریح نشان دون فاعل لکن معکوس شده بجهة تاکید و مبالغه
در تکذیب زیرا که اخراج ذوات ایشان از عداد مؤمنان ابلغ از نفی ایمان است از ایشان در زمان ماضی
و لهذا نفی مؤکد شده بباء و اطلاق ایمان بجهت دلالتست بر آنکه ایشان از ایمان در هیچ چیزی نیستند
نه ایمان بخدا و نه بروز آخرت و نه بغیر آن و محتمل است تقیید آن بآنچه ایشان تقیید بآن نموده اند
که آن بالله و بالیوم الآخر است زیرا که این جواب آنست و این دلالت میکند بر آنکه هر که دعوی ایمان
کند و قلب او مخالف لسان او باشد مؤمن نیست و دلالت نمیکند بر آن که هر که تکلم کند بشهادتین و قلب
او فارغ باشد از آنکه موافق آن باشد یا منافی آن مؤمن نباشد و نزد کرامیه اینکس مؤمن نیست و چون آیه
دلالت بر عدم ایمان او نمیکند پس در رد قول ایشان احتجاج بدلیل دیگر باشد چنانکه در کتب کلامیه مسطور است
و بدانکه نسبت قلب بلسان دوازده قسم میشود زیرا که احوال قلب چهار است که آن اعتقادیست موجب و آن
علمست و دوم اعتقادیست مطابق لا عن دلیل و این اعتقاد مقلد است سیم اعتقادیست غیر مطابق و آن
جهل است چهارم خلو قلب از هر یک از اینها و احوال لسان سه است یکی اقرار دوم انکار سیم سکوت
پس حاصل ترکیب آن دوازده قسم حاصل میشود حاصل که منافقان آنها اند که اظهار ایمان میکنند و ابطال
کفر یخادعون الله در حالتی که فریب میدهند خدا را بحسب صورت و از او اخفای این معنی میکنند خدع
عبارتست از آنکه شخصی در وهم غیر خود در آورد خلاف آنچه اخفای آن میکند از مکروه و این مأخوذ است
از خدع الضب اذا توارى و ضب خادع اذا اوهم الصیاد و اقباله علیه ثم خرج من باب آخر و اصل آن
اخفاست و منه المخدع للخزانة و الاخدعان للعرقین خفیین فی العنق و مخادعه بین اثنین می باشد
و چون مخادعه در جائیست که مخادع علم بخدای مخادع نداشته باشد و حال آنکه منافقان میدانند
که خدای تعالی عالم الخفیاتست و علم باسرار ایشان پس لفظ خداع بر ظاهر خود نباشد بلکه بر سبیل
تجوز و تشبیه بود و معنی آنکه معامله ایشان و خدای در این عمل همچو معامله مخادع است در حق
مخادع و یا آنکه مقصود ایشان خدایه با حق تعالی نباشد بلکه مراد بآن مخادعه با رسول باشد در حذف

مضاف و تقدیر انکه یخادعون رسول الله کقوله وان یریدوا ان یخدعوك یعنی فریب میدهند رسول خدای را
یا بنا بر انکه معامله با رسول همان معامله است با خدای چه او خلیفة الله است اطاعت رسول عین اطاعت
خداست و معصیت در حق او همان معصیت در حق حقتعالی و من یطع الرسول فقد اطاع الله و ان الذین
یبایعونك انما یبایعون الله پس از این جهت است که حذف مضاف شده بود و مضاف الیه در موضع ان موضوع
کشته و چون مخادعه بین اثنین است پس مراد انست که صورت صنیع ایشان با خدا که ان که اظهار ایمانست و استبطان
کفرست و صنیع خدا با ایشان که ان اجرای احکام مسلمانانست از ایشان با انکه اخبث کفارند نزد او و اهل
درك اسفل بجهة استدراج و امتثال رسول و مؤمنان امر خدا را در اخفای حال ایشان و اجرای حکم اسلام
بر ایشان بجهة مجازه ایشان بمثل صنیع ایشان صورت صنیع متخادعین است و بنا بر این وجه استعاره تبعیه است
واقع بطریق تمثیلی و محتملست که مراد به یخادعون یخدعون باشد چه ان بیان یقولاتست و یا استیناف
بذکر انچه غرض قولست الا انست که بجهة مبالغه اخراج ان در مخرج زنة فاعل است علت شده چه زنت
این چونکه از برای مبالغه است و فعل هرگاه در او معنی مقابله باشد ابلغ است از فعلی که بدون مقابله
معارض باشد پس از این جهة بر این وزن واقع شده و مؤید اینست که نافع و ابن کثیر و ابو عمرو در یخادعون
ثانیه یخدعون خوانده اند و غرض ایشان از اظهار ایمان و ابطال کفر این بود که از نفس خود دفع
نواهی کنند که بکفره میرسد از جانب مسلمانان و دیگر همچنانکه اکرام مؤمنان کنند و با ایشان عطا
نمایند در حق ایشان نیز این اکرام و اعطا مرعی دارند و نیز با مسلمانان اختلاط نموده بر اسرار ایشان
مطلع شوند و انرا بر رؤسای خود افشا کنند و غیر این از اغراض و مقاصد حاصل که ایشان صورت فریب
میدهند خدا را و الذین امنوا و ما یخدعون و حقیقة فریب نمیدهند یا نمی عمل الا انفسهم مکر
نفسهای خود را زیرا که وبال خدیعت ایشان که عذاب الیم و عقاب عظیم است در دنیا و آخرت
جز با ایشان راجع نمیشود نفس ذات شیء است و حقیقت ان و اطلاق نفس بر روح جهت انست
که حیوة نفس بانست و بر قلب جهة انکه محل روح است یا متعلق روح اگر روح حال در جسم نباشد
چنانکه مذهب بعضی است و بر دم جهة انکه قوام نفس بانست و بر اب جهة فرط حاجت نفس بان

وبرای

وبرای کما یقال هو امر نفسه زیرا که رای منبعث از آنست و یا مشابه ذاتیست که با او مشاورت نمایند
و مراد بالنفس ذوات ایشانست و محتملست حمل ان بر ارواح و ارای ایشان یعنی فریب ما و صدق ارا و ارواح ایشانرا
وان بغیر بقدمی نمیکند و ما یشعرون و نمی یابند که خاتمت جزای این عمل بسوی ایشان خواهد بود بجهت
تمادی غفلت ایشان یعنی لحوق وبال خداع و رجوع ضرر ان با ایشان در ظهور مانند امر محسوس است که مخفی
نیست مگر بر کسی که ماوف الحواس است چه شعور یعنی احساس است و مشاعر انسان حواس ایشان و اصل ان
شعرات که یعنی احساس است بر وجه دقت و منه الشعر لان الشاعر یفطن لما یدق من المعنی والوزن و عدم وصف
حق تعالی بان جهت انست که متضمن معنی تخلل انست که لازم بشرات و منه ابض الشعار لانه ثوب دقیق تحت
الثیاب ملخص کلام انکه فرط تمادی غفلت مانع احساس منافقانست ازانکه دریابند که
عاقبت سزای خداع و وبال ان با ایشان راجع خواهد شد مانند کسانی که ماوف الحواس باشند و بجهة
ان احساس چیزی نمیکنند فی قلوبهم در دلهای ایشان که محل اعتقادات مرض بیماری نفاق
است و حقد مؤمنان مرض حقیقة در چیزیست که عارض بدن میشود و انرا از اعتدالی
که خاص است بان بیرون میبرد و موجب خلل میشود در افعال ان و مجاز در اعراض نفسانیه است
که مخل است بکمال ان چون جهل و سوء عقیده و حسد و ضغینه و حب معاصی چه اینها مانع اند از
نیل فضایل یا مؤدی بزوال حیوة حقیقیه ابدیه و آیه محتمل مرض حقیقی و مجازی هر دو هست زیرا
که قلوب ایشان متألم بود بجهت تحرق و تحسر بر انچه از ایشان فوت شده بود از ریاست و
حسد بر انچه مشاهده میکردند از ثبات از رسول و استعلای شان او یوما فیوما فزادهم الله
پس بیفزود خدای تعالی ایشانرا مرضا بیماری نفاق را یعنی غم و الم ایشانرا زیاد کرده اند بجهة
زیاده کردانیدن امر رسول خود و ارتفاع ذکر ان و نفوس ایشان نیز موف بود بکفر
و سوء اعتقاد و معاداة با نبی و مانند ان پس حق تعالی انرا زیاده کردانید بطبع و ختم اثر معانی
مذکوره یا بازدیاد تکالیف و تکریر وحی و تضاعف نصر و اسناد زیاده بخدا از حیثیت انست
که مسبب است از فعل او چه ازدیاد تکلیف بانزال کتابست و ان فعل حق تعالی است و اسناد ان

بسوره در آیهٔ فَزَادَتْهُمْ رِجْسًا إِلَى رِجْسِهِمْ بجهت آنست که سوره سبب آنست واحتمال دارد
که مراد بمرض الحیزی باشد که متداخل شده در قلوب ایشان از جبن وضعف در حین مشاهده
شود به نسبت بمسلمانان وامداد حق تعم ایشانرا بملائکه وقذف رعب در قلوب دشمنان
ایشان ومراد بزیادتی مرض تضعیف آن باشد بانچه زیاد کرده اند از نصرت رسول خود از
نصرت او براعلا وتبسط در بلاد و این قول صاحب انوار وکشاف ودر جمع نیز مذکور است که
مراد بمرض کفر باطنست که مرض مجازیست یعنی همچنانکه طبیعت بسبب مرض از حال طبیعیه خود
منحرف میشود ایشان نیز بسبب کفر باطن از حالت طبیعیه که فطرت اسلام است منحرف شده
اند در بیماری نفاق مبتلا گشته پس حق تعم نفاق ایشانرا زیاد کرده اند باین وجه که هر چند
حجج وآیات را زیاد میکرد یابند ایشان نفاق وشک را می افزودند وچون زیادتی نفاق ایشان
نزد زیادتی آیات وحجج است از اینجهة اسناد زیادتی بر سبیل مجاز باو سبحانه واقع شده همچنانکه
در حکایت نوح عم که وَلَمْ يَزِدْهُمْ دُعَائِي إِلَّا فِرَارًا چه زیادتی آیات وحج است کفار نزد دعای نوح
بود وبواسطه آن دعای خود را سبب آن کرده اند مجازا واز این قبیل است اسناد زیادتی
رجس ایشان با نزال آیات کقوله تعم وَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَتْهُمْ رِجْسًا إِلَى رِجْسِهِمْ
زیرا که آیات سبب زیادتی رجس ایشان نشده بلکه ایشان نزد انزال آیات در رجس افزوده اند
پس گویا نزول آیات سبب رجس ایشان شده وبعضی گفته که عداوت خدا زیاد ساخت بیماری نفاق ایشانرا
از قبیل فَوَيْلٌ لِلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ ای عن ترک ذکره پس بنا براین کلام مضاف محذوف
باشد ای فزادهم عداوة الله ونزد بعضی دیگر مراد از آیه آنست که در دلهای ایشان حزن است
وافزوده بسبب ظهور فضایح ومحاربت ایشان بنزول قرآن پس خدای تعم زیاد کرد اینده مرض ایشانرا
که حزن وافزوده است بسبب کثرت بقبایح وفضایح ایشان وابو مسلم اصفهانی برآنست که این کلام
بر سبیل دعاست ومعنی اینکه زیاد کرداناد خدای تعم مرض ایشانرا کقوله ثُمَّ انْصَرَفُوا صَرَفَ
اللَّهُ قُلُوبَهُمْ یعنی حق تعم زیادتی توفیق والطافی که بمؤمنان داده بایشان مدعطا نمیکند که

زیادتی

زیادتی آیات تنبیهات که از الطاف حق نفاق ایشان زیاده میکردد واین فی الحقیقة اخبار است از خذلان
ایشان یعنی حق سبحانه وتعم ایشانرا بحالت کفر ونفاق وکذاشت ونظر الطاف لطف وتوفیق از ایشان
باز گرفت وَلَهُمْ ومر ایشانراست در آخرت عَذَابٌ أَلِيمٌ عذابی دردناک ومخلد بودن در آن بِمَا كَانُوا
بسبب آنچه بودند که با مؤمنان يَكْذِبُونَ دروغ میگفتند که دعوای اسلام واظهار ایمان در گفتار
آمنا بالله وَبِالْيَوْمِ الْآخِرِ الیم بمعنی مؤلم است چه عذاب سبب مؤلم است چه نه نفس آن پس بمعنی
مؤلم باشد یقال اَلِمَ فهو اَلِيمٌ لوجع فهو وجیع ووصف عذاب بآن جهة مبالغه است کقوله تحیة
بینهم ضرب وجیع بر طریق جد جده وبا وما مصدریه ای بسبب کذبهم وبا مقابله ای بدل
بدل کذبهم ومقابله وکذب خبر است از شیء بر خلاف آنچه آن شیء بانوجه باشد وهمه
اقسام کذب حرام است زیرا که استحقاق عذاب را بآن معلق ساخته وآنچه مرویست که
پیغمبر فرمود که ابراهیم سه کذب قائل شده مراد بآن تعریض است وتسمیه آن بکذب جهة مشابهت
آنست بکذب بعد از آن از افعال شنیعه واقوال قبیحه ایشان خبر میدهد بدین وجه که
وَإِذَا قِيلَ وچون گفته شود یعنی رسول یا مؤمنان گویند لَهُمْ مر منافقان را لَا تُفْسِدُوا
فساد مکنید ونواهی مجویید فِي الْأَرْضِ در زمین بارتکاب عصیان وطغیان وباز داشتن
مردمان از ایمان وضرب دادن مؤمنان وتوهین دین اسلام نزد کافران قَالُوا گویند
در جواب مؤمنان یا باعتقاد باطل خود که إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ جز این نیست که با صلاح
آرنده کانیم کارهای خود را یعنی افعالی که از ما صادر میشود بر وجه صلاح وصوابست
بدانکه جملهٔ شرطیه عطف است بر یکذبون ای لهم عذاب الیم بما کانوا اذا قیل لهم لا
تفسدوا الی آخرها یعنی ایشانرا بسبب عذاب الیم بسبب اینکه هرگاه ایشانرا میگفتند
در زمین فساد مکنید ودر جواب میگفتند ما صلاح کننده کانیم افعال واقوال خود را
ویا عطف است بر یقول ای ومن الناس من اذا قیل لهم وقول اول اوجه است واینکه
از سلمان فارسی رضی الله عنه منقول است که اهل این آیه بوجود نیامده الان

شاید که مراد او این باشد که اصل این آیة منحصر نبودند بجماعتی که در آن زمان بودند بلکه شامل جماعت
دیگر هست که بعد از این پیدا شوند و متصف باشند بسمت ایشان زیرا که آیة متصل است
بما قبل خود بضمیری که در اوست یعنی ضمیر لهم و چون اسناد قول بلفظ و لا تفسدوا است
و تقدیر اینست که و اذا قیل لهم هذا القول پس صحیح باشد که لا تفسدوا مسند الیه قیل
باشد و فساد خروج شیء است از اعتدال و صلاح ضد آنست و این هردو شامل جمیع ضار و نافع
اند و از جملهٔ فساد ایشان در زمین تهییج حروب و فتن است بمخادعهٔ مسلمانان و
معاونت کفار بر ایشان و افشای اسرار اهل اسلام نزد اشرار اهل کفر چه اینها
که در زمین است از آس و دواب و حرث و نیز از جملهٔ افساد است اظهار
معاصی و اهانت بدین چه اخلال بشرایع و اعراض از آن موجب هرج و مرج است
و اختلال نظام عالم و قائل لا تفسدوا فی الارض یا حق تعالی است یا رسول و یا
بعضی از مؤمنان و قوله تعالی قالوا انما نحن مصلحون جواب اذا است و رد ناصح
بر سبیل مبالغه و حقیقت معنی اینست که صحیح نیست مخاطبهٔ شما بما بقول لا تفسدوا
زیرا که از شان ما نیست که اصلاح و حال ما متمحض است از شوایب فساد چه انما مفید
قصر افراد است که داخل آن شده بر آنچه بعد از اوست که مانند انما زید منطلق زید
و اینست بجهة آن میگفتند که تصور فساد چه انما مفید کرده بودند بصورت
صلاح باعتقاد فاسد خود آن افعال را صواب میدانستند بجهة مرض قلوب ایشان
کما قال الله تعالی افمن زین له سوء عمله فرآه حسنا و لهذا او سبحانه رد قول
ایشان کرده فرموده که الا بدانید ای مؤمنان انهم بدرستی منافقان هم المفسدون
ایشانند مفسدان و تباه کاران نه مؤمنان و لکن لا یشعرون و لیکن ایشان نمی دانند
که مفسد اند و عمل ایشان بر هیچ صلاح نیست بجهة عدم تفکر در آیات بینه و حجج وا
ضحه و اگر بدیده بصیرت فساد از امی دانستند باصلاح عمل خود می کوشیدند و با آنکه

مراد

مراد انست
که ایشان علم ندارند بآنچه مستحق اند از عذاب و عقاب و اگر علم بآن می داشتند در
طریق صواب سلوک میکردند و از افعال مذکوره مجتنب میشدند و در انوار گفته
که این کلام رد دعوی ایشان است بر ابلغ رد قصد بران بدو حرف تاکید که الا و ان است
که موضوعست برای تنبیه بر تحقیق آنچه بعد از انست چه همزه استفهام که از برای
انکار باشد چون بر نفی داخل شد افاده تحقیق میکند زیرا که نفی نفی ایجاب و اثبات
انست و نظیر اینست الیس ذلک بقادر و لهذا جمله بعد از ان واقع نمیشود مگر که اکثر
که مصدر باشد بآنچه قسم متلقی است بان و اما از طلایع قسمت اخت الا است و تاکید
دیگر آن است که مقرر نسبت است و تعریف خبر و توسیط فصل یا جهت رد آنچه هست
که انما نحن مصلحون متضمن انست و آن قول ایشان است بی تعریض مؤمنان
و یا جهة ایراد جملهٔ اسمیه که دالست بر دوام و ثبات و استدراک بلا یشعرون
چه این هر دو نبی از الغیبت ترد و چون کمال ایمان بمجموع امرین است که آن اعراض است
از ما لا ینبغی که مقصود است بقوله لا تفسدوا و دیگر اثبات بما ینبغی که آن
ایمان است از اینجهة امر بایمان را از تمامی نصح و ارشاد ذکر فرموده میفرماید
و اذا قیل و چون گفته شود یعنی رسول یا بعض از مؤمنان گوید لهم مر آن
منافقان را که آمنوا بگروید بدل و اعتقاد تصدیق پیغمبر کنید کما آمن الناس همچنانکه
گرویدند اهل ایمان یعنی مؤمنانی که ایمان ایشان مقرون باخلاص است
و متمحض از شوایب نفاق قالوا گویند با نفس خود یا در میان قوم خود انؤمن آیا

ایمان آریم استفهام برای انکار است یعنی هرگز تصدیق نکنیم و نگرویم کما آمن السفهاء
همچنانکه ایمان آورده اند آن سفیهان بیخردان بدانکه کما آمن الناس در محل
نصب است بر آنکه صفت مصدر محذوفست و ما مصدریه و تقدیر اینکه آمنوا ایمانا
مثل ایمان الناس و میتواند بود که ما کافه باشد مانند ربما و لام در الناس برای جنس است
و مراد بآن کسانی اند که کاملند در انسانیت و عامل بمقتضیه عقل چه اسم جنس
همچنانکه مستعمل است از برای مسمی جنس مطلقا همچنین مستعملست از برای چیزی
که مستجمع معانی مخصوصه باشد بجنس و امور مخصوصه از آن و لهذا انسانرا مسلوب
میسازند از کسی که مستجمع معانی مخصوصه بانسان نباشد و میگویند زید لیس
بانسان و من هذا الباب قوله صم بکم و قد جمعهما الشاعر فی قوله اذ الناس ناس
والزمان زمان و میتواند بود که لام از برای عهد باشد و مراد بآن رسول صلی
الله علیه و آله باشد و آنکسانی که با او بودند یا کسانی که ایمان آورده بودند باو
از اهل مخلّه منافقان چون ابن سلام و اصحاب او و لام در السفهاء اشارتست
به الناس و یا از برای جنس است و مراد منافقان از این قول اینکه ایمان مثل چند در تحت
سفها و تسفیه منافقان اهل ایمانرا جهة سوء اعتقاد و فساد رای ایشان بود
بر آنکه احق و اعلم اند از مؤمنان و یا بجهة تحقیر شان مؤمنان چه اکثر اهل ایمان
فقرا بودند و برخی از ایشان بنده بودند مانند صهیب و بلال و یا بجهت تجلد و عدم
مبالاة

مبالات ایشان بآنکه آزاری بعد از ایشان اگر تفسیر ناس بعبد الله ابی و اشیاع او کنند
و سفه خفت و خفالت رای است که مقتضی نقصان عقلست و حلم مقابل انست و چون
اهل نفاق از روی جهالت و غوایت اسناد سفاهت باهل ایمان کردند حق سبحانه
تکذیب ایشان کرده و سفاهت را بایشان رد نمود و گفت الا بدانید ای مؤمنان
مصدّق انهم بدرستی که اهل نفاق هم السفهاء ایشانند بیخردان و جاهلان نه اهل
ایمان زیرا که سفیه کسیست که تضییع ارباح نماید و در مواضع منافع ضعیف الرأی
و قلیلة المعرفة باشد و چون ایشان عصیانرا تصور طاعت نموده اند و کفر را
مظنه ایمان انگاشته اند عین خسران است و محض نقصان پس حقیقة سفیه و جاهل
باشند و لکن لا یعلمون و لیکن نمیدانند که هیچ نمیدانند این مبالغه است در تجهیل
ایشان چه ضلالت و جهالت جاهل بجهل جازم بر خلاف واقع که انرا جهل مرکب
گویند اعظم و اتم است از کسی که متوقف و معترف باشد بجهل خود چنانکه بسیار است
که آیات و نذر نفع باو نرساند مجدد مهر اول و فصل این آیه بلا یعلمون و آیه متقدمه بلا یشعرون
جهة آنست که طباق لا یعلمون اکثر است مر ذکر سفه را چه عدم علم ایشان از نقصان
عقلست که آن سفه است و یا بجهة آنکه وقوف بر امر دین و تمیز میان حق و باطل
از انچیزیست که مفتقر بنظر و فکر است و اما نفاق و آنچه درو هست از فتن و فساد
مدرک میشود بادنی تفطن و تامل در چیزی که مشاهده میکرد از اقوال و افعال

ایشان آورده اند که عبد الله ابی و متابعان او روزی با امیر المؤمنین صلوات الله علیه
و جمعی از مؤمنان ملاقات نمودند و اظهار ایمان کردند و از روی خوش آمد هر یک را مدحها
میگفتند آنحضرت فرمود که ای ابن ابی از خدا بترس و نفاق مکن او گفت یا ابا الحسن نفاق را بما
نسبت مفرما که ما همچو شما ایمان آورده ایم و تصدیق برسول کرده ایم حق تعالی جهة تکذیب
ایشان و تصدیق حضرت امیر المؤمنین علیه الصلوة و علیه السلام این آیه فرستاد که وَاِذَا لَقُوا
و چون ملاقات کنند منافقان و مصادفه نمایند اَلَّذِیْنَ اٰمَنُوا آنکسانی را که ایمان آورده اند
قَالُوا گویند با ایشان از روی نفاق که اٰمَنَّا ایمان آورده ایم ~~و تصدیق برسول کرده ایم~~
همچو شما و به محمد صلی الله علیه و آله و کتاب او گرویده ایم و چون این آیه برای بیان
معامله ایشانست با مؤمنان و کفار و بیان آنچه قصه ایشان بآن مصدر است اعنی
قوله و من الناس من یقول اٰمنا بالله تا آخر و ما قاتل آن برای مذهب ایشان و قبح
نفاق ایشان بی وجه تکرار نباشد و لقا بمعنی مصادفه است یقال لقیته و لاقیته
اِذَا صادفته و استقبلته و منه الْقَیْتُه اِذَا طرحته فانک بطرحه جعلته بحیث یلقی
و بعد از بیان کیفیت ملاقات ایشان با مؤمنان ذکر کیفیت ملاقات
ایشان میکنند با قرابای خود بقوله وَاِذَا خَلَوْا و چون خلوت
کنند اِلٰی شَیَاطِیْنِهِمْ بسوی دیوان سرکش خود
یعنی چون جمع شوند که در خلوت با اهل کفر

وپیشوایان

وپیشوایان خود که گمراه کرده اندن ایشان و تکبر و عناد ورزیدن مثل شیطانند قَالُوا گویند از روی اعتقاد خود که اِنَّا مَعَکُمْ بدرستی
که ما با شما ایم یعنی بودین و کیش شما ایم اِنَّمَا نَحْنُ جز این نیست که ما در آنچه گفتیم با مسلمانان مُسْتَهْزِءُوْنَ استهزا و سخریه
کنندگانیم بمؤمنان حق تعالی در جواب ایشان از جانب مؤمنان فرموده که اَللهُ یَسْتَهْزِئُ بِهِمْ خدای جزای استهزا و سخریه میدهد
ایشان را اسناد استهزا بخدا بر سبیل مجاز و جه است که آن رعایة مقابله لفظ است بلفظ مانند جزای سیئة سیئة مثلها و گویند
معنی آنست که خدای تعالی وبال استهزا با ایشان راجع میسازد از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایتست که روز قیامة منافقان را بگذارند
که بنور مؤمنان از صراط بگذرند چون بدر بهشت رسند و بهشت را بزینت و آراستگی تمام ببینند و پای بردارند تا در بهشت
نهند ناگاه دوزخ در رسد و ایشان را بدوزخ کشد ایشان گویند بار خدایا چون که ما مستحق دوزخ بودیم ما را چرا تمکین
میدادی تا با مؤمنان متوجه بهشت شویم و بهشت را بآن زینت ببینیم خطاب آید که این جزای آن استهزا است که در دنیا با
مؤمنان میکردید حاصل که حق تعالی منافقان را بجزای خود میرساند وَیَمُدُّهُمْ و فرو میگذارد ایشان را فِیْ طُغْیَانِهِمْ
در سرکشی و از حد در گذشتن ایشان در کفر و نفاق یَعْمَهُوْنَ در حالتی که سرگردان و حیران اند از راه صواب و قدم
در راه راست نمی نهند مراد آنست که بجهة تفکر نکردن و اندیشه نمودن ایشان در آیات و معجزات روشن و هویدا بواسطه
جحود و عناد باطنی حق تعالی ایشان را بخود وا میگذارد و نظر لطف و توفیق از ایشان بر میدارد اُولٰئِکَ آن گروه منافقان
اَلَّذِیْنَ اشْتَرَوُا کسانی اند که بخریدند یعنی بدل کردند الضَّلٰلَةَ گمراهی را که آن کفر است و نفاق و هلاکت بِالْهُدٰی
براه راست که ایمانست و یقین و رستگاری مراد آنست که گمراهی را بدل راه راست اختیار کردند فَمَا رَبِحَتْ پس سود
نکرد تِّجَارَتُهُمْ بازرگانی و معامله ایشان در اختیار کفر بر ایمان وَمَا کَانُوْا مُهْتَدِیْنَ و نبودند راه یافتگان
مَثَلُهُمْ مثل و داستان منافقان درین معامله کَمَثَلِ الَّذِیْ همچون مثل و داستان کسیست که در شب تیره ابر ناک اسْتَوْقَدَ نَارًا
برافروزد آتش را در بیابان بجهة دیدن راه تا گرد اگرد خود ببیند و زود در راه برود از خوف دشمنان یا خود در جای امنیت رساند
فَلَمَّا اَضَاءَتْ پس آنگاه که روشن سازد آن آتش مَا حَوْلَهٗ آنچه گرد اگرد ایشانست ذَهَبَ اللهُ بِنُوْرِهِمْ ببرد حق تعالی
روشنی آن را وَتَرَکَهُمْ و واگذارد خدای ایشان را فِیْ ظُلُمٰتٍ در تاریکیها بسیار لَا یُبْصِرُوْنَ در حالتی که هیچ نبینند
مراد آنست که همچنانکه کسانی که بجهة دیدن راه و خوف گم کردن راه در شب تار آتش برافروزند چون آتش حوالی ایشان را
روشن گرداند حق تعالی روشنی آن را فرو نشاند و ایشان تاریک بمانند حیران و سرگردان شوند در بیابان همچون منافقان
اظهار کلمه اسلام نمایند در شب تیره ضلالت از خوف شمشیر مسلمانان ایمن شوند و با ایشان اختلاط نمایند و بر مال
و نفس خود نیز ایمن شوند حق تعالی در وقت مرگ نور ظاهر ایشان را که از قرار ایمانست بزبان ایشان تاریک گرداند
بجهة کفر باطن ایشان و آن روشنی ایمنی بتاریکی عقوبة بدل شود و در تاریکی عذاب و عقاب بمانند و اصلا طریق
بیرون شدن از آن نبینند پس جماعتی که حال ایشان بدینمنوال است صُمٌّ کر اند یعنی کر گوش بر شنیدن حق نمیکنند

بُكْمٌ كنگانند باينمعنی که سخن حق نميكويند عُمْیٌ كوراند باين وجه كه حق را نمی بينند بديده بصيرت يعنی دلايل حق را نمی شنوند
واز روی اعتقاد اعتراف بخدا وبرسول نميكنند ودر معجزات ظاهره نمی نكرند پس كويا كوش وزبان وچشم ندارند فَهُمْ پس ايشان
كه باين مرتبه رسيده اند لَا يَرْجِعُونَ باز نكردند از كفر بايمان وكمراهی نفاق براه راست ايمان أَوْ كَصَيِّبٍ يا مثل ايشان
چون مثل اصحاب باران بزرك قطره است يعنی مانند كسانی كه كرفتار شده باشند درميان باران درشت قطره كه بسرعت تمام
وهيبت ريزان شود مِنَ السَّمَاءِ از همه اطراف اسمان يا از ابر فِيهِ كه دران باران يعنی در وقت باريدن ان ظُلُمَاتٌ
تاريكيها باشد از سياهی شب وتيرگی ابر وانبوهی آن وَرَعْدٌ ودران آواز سخت باشد وَبَرْقٌ وروشنی از ان درخشان
كردد ودر بعضی تفاسير واقع شده كه رعد آواز فرشته ايست كه ابر را در اطراف عالم پراكنده ميسازد واز امير المؤمنين علی عليه السلام
مرويست كه برق روشنی تازيانه است از آهن كه فرشتكان آنرا ابر ابر ميزنند وبروايتی ديكر تازيانه ايست از نور وكويند رعد صدای
برهم خوردن پارچهای ابر است وبرق اتشی كه ميجهد نزد برهم خوردن ان حاصل كه منافقان مثل باران اند با رعد وبرق
كه دران كرفتار شده يَجْعَلُونَ كرداننده يعنی در آورند أَصَابِعَهُمْ انكشتان خود را فِي آذَانِهِمْ در كوشهای خود مِنَ
الصَّوَاعِقِ از جهة سختی صدای صاعقها كه از ان ميجهد وكويند كه صاعقه اتشی است كه از دهن فرشته ابر ميجهد وكاشفی
در تفسير خود آورده كه صاعقه آوازيست كه در اشتيت بی نهايت كه بهر جا رسد بسوزد پس از صدای ان اصحاب انكشتها در كوش
كنند حَذَرَ الْمَوْتِ بجهة ترس مردن وخوف هلاك شدن وَاللَّهُ مُحِيطٌ وخدای تعم بعلم شامل خود احاطه كننده است
ووا رسيده بِالْكَافِرِينَ بنا كرويدكان يعنی علم او بهمه افعال ايشان رسيده پس همه را بسزای خود خواهد رسانيد
از ابن عباس مرويست كه حق تعم تشبيه فرمود باد انزا كه از اسمان نازل شد بظلمات ورعد وبرق را كه دردست
تشبيه كرده بانچه در قرانست از تهديد وتخويف از عذاب وروشنی صاعقه كه در دوست بوعيد اخرت وجهاد دنيا
از ابن مسعود روايتست كه دو مرد منافق از پيغمبر ص كريخته از مدينه فرار كردند ودر راه باران سخت بايشان رسيد
ايشان متحير شدند هر كاه كه برق درخشيدی كامی چند ميرفتند وچون تاريك ميشدی ايستادندی وچون صاعقه
ميشد انكشت در كوش می نهادند وچون بيتاب ميشدند ميكفتند كاشكی زودتر صبح ميشد تا نزد پيغمبر ميرفتيم
واطاعت او ميكرديم چون صبح شد نزد پيغمبر ص امدند وباعتقاد تمام ايمان آوردند حق تعم منافقان مدينه را بحال
اين دو مرد تشبيه كرده فرمود كه مثل ايشان مثل كسی است كه بجهة ترس انكشت در كوش نهد وبجهة بسيار درخشندگی
يَكَادُ الْبَرْقُ نزديكست كه برق درخشنده يَخْطَفُ أَبْصَارَهُمْ بربايد روشنی ديدهای ايشانرا كُلَّمَا
أَضَاءَ هر كاه كه آن برق درخشيد وراه روشن شد لَهُمْ برای رفتن ايشان مَشَوْا فِيهِ رفتند در ان روشنی
وَإِذَا أَظْلَمَ عَلَيْهِمْ وچون تاريك شد راه بر ايشان بواسطه بر طرف شدن برق قَامُوا ايستادن بريكجا ومتحير وسركردان
شدند وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ واكر خواستی خدای كه ببرد شنوايی كوش وروشنی ديده ايشانرا بسبب صدای رعد ودرخشندگی برق

لَذَهَبَ بِسَمْعِهِمْ هرآينه ببردی شنوايی ايشانرا باواز رعد وَأَبْصَارِهِمْ وديدهای ايشانرا بدرخشندگی برق إِنَّ اللَّهَ
كه خدای تعم عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ بر همه چيزها ممكن تواناست پس البته قادر باشد ببردن شنوايی وبينايی ايشان مرويست كه چون
منافقان نزد پيغمبر آمدند انكشت بر كوش مينهادند از ترس انكه مبادا حكم خدا بقتل ايشان در رسد پس حق تعم تشبيه فرمود ايشانرا
بجماعتی كه بترس هلاكت نزد شنيدن صاعقه انكشت را بكوش مينهند وچون بديده بصيرت دليل روشنی قران ميديدند نزديك
بان ميرسيد كه دلهای ايشان بجهت نور آن ايات ربوده شود از كفر وبر ايمان غالب شود حق تعم تشبيه ان فرمود ببرق كه بسبب در
خشندگی نزديك بان باشد كه ديدهای اصحاب بارانرا بربايد وهر كاه علامت ظفر وفتح مسلمانان ميديدند بدين اسلام رغبت
ميكردند ووقتی كه سختی بمسلمانان ميرسيد متحير ميشدند حق تعم اين حالت ايشانرا تشبيه كرده بحال اهل باران كه چون برق بدرخشد
شروع برفتن كنند وچون بر طرف شود بايستند بعد از ان فرمود همچنانكه حق تعم تواناست بر بردن شنوايی وبينايی اهل باران
بسبب رعد وبرق همچنين قادر است بر شنوايی وبينايی منافقان ببردن بجهة كفر ونفاق ايشان اين سيزده ايه در شان منافقانست
وبعد از ان همه مكلفانرا به پرستش خود امر ميكند كه يَا أَيُّهَا النَّاسُ ای كروه ادميان اعْبُدُوا بندگی كنيد وپرستش نماييد رَبَّكُمُ
پروردكار خود را الَّذِي بخدايی كه بقدرة كامله خود خَلَقَكُمْ آفريد شمارا وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ وانكسانيرا كه بودند پيش از
از شما از ابا واجداد شما وغيران لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ شايد كه شما پرهيزيد از عذاب يعنی بركت خلوص عبادت وپرستش شامل حال شده
از اتش دوزخ امان يابيد در حالتی كه اميدوار باشيد كه در سلك متقيان در ائيد لعل اين ورستكار كرديد ودر بعضی علمای تفسير
منقولست كه كلمه لعل وعسی از برای وجوب ولزوم است نيز اكر از كريم لايق نباشد كه كسيرا در طمع اندازد واورا از ان محروم كرداند
يعنی بر خدا واجب ولازم است كه پرستندكان خود را از عذاب برهاند الَّذِي بخدايی كه بقدرة كامله خود جَعَلَ لَكُمُ
الْأَرْضَ فِرَاشًا كردانيد برای فايده شما زمين را فرشی كسترده تا ارام كيريد وحركت نماييد دران وَالسَّمَاءَ بِنَاءً واسمانرا
سقفی برافراشته در خبر است كه چيز خدای تعم حق است كه آسمان وزمين را بيافريد اول جوهری سبز بيافريد برای هفت اسمان
وهفت زمين وبعد از ان بنظر هيبت درو نكريست ان جوهر الی لرزان شد وكف وبخاری از موج ان پديد آمد هفت طبقه
اسمانرا از بخاران بيافريد وهفت طبقه زمين را از كف آن خلق فرمود ودر اثار امده كه هر طبقه از طبقات اسمان وزمين بمقدار
پانصد ساله راهست بعد از افريدن اسمان وزمين حاملان عرش را بيافريد وطبقات اسمانرا بر دوش ايشان نهاد وفرشته
ديكر را بيافريد وباو امر كرد كه دستها بكسترد از مشرق تا مغرب وزمين را بر داشت اما قدم او بر جای قرار نميكرفت كاوی
افريد كه اورا چهل هزار شاخ وچهل هزار دست وپای بود وان فرشته پای بر سر اسنام ان كاو نهاد قرار كرفت شاخهای
ان كاو را از جانب زمين تا زير عرش امده ودهن او در درياست هر روز يك نفس ميكشد زيادتی وكم آب دريا از انست
وچون پايهای كاو قرار نميكرفت سنكی را آفريد به بزركی هفت اسمان وزمين واورا قرارگاه كاو كردانيد وبعد از ان
ماهی خلق كرد وانرا مقر سنك كردانيد وبعد از ان ماهی را بر بالای آب بداشت وابر ابر بالای باد وباد بقدرة او بسجانه

بعد از ان زمین مانند کشتی بر سر آب حرکت میکرد کوهها را بیافرید وانرا میخ زمین ساخت و قرار گرفت جلت قدرته وعظمته
ونیز جهت دلالت بندگان بر وجوب پرستش خود میفرماید که وَأَنزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً و فرو فرستاد از آسمان آبی مبارک
و پر نفع یعنی آب باران نزد بعضی مراد بسما ابر است که دریا را بخود چیند و متوجه هوا میشود و باد انرا پراکنده میسازد
وابر را بهم می افشرد و باران از ان ریزان میشود فَأَخْرَجَ بِهِ پس بیرون آورد او سبحانه بسبب ان وقتی که با خاک امیخته
شد مِنَ الثَّمَرَاتِ انواع میوها و اصناف حبوب و نبات رِزْقًا لَكُمْ روزی ساخته و اماده برای شما حق تعالی درین
ایت تنبیه مردمان مینماید بر انکه وی سبحانه خالق همه چیزهاست و رازق جمیع مردمان تا آنکه بعبادت او میل کنند ازینجهت در
عقب ان فرمود که فَلَا تَجْعَلُوا پس مگردانید یعنی مگیرید لِلَّهِ أَندَادًا امر خدا را انبازان وَأَنتُمْ تَعْلَمُونَ و حال انکه شما میدانید
که انهایی را که پرستش میکنید قادر نیستند که چیزی بیافرینند پس چگونه سزاوار پرستش باشند پس بر شما روشن شد که حق سبحانه
یکتا یست بی همتا و بیجنس دیگر سزاوار پرستش نیست مگر او و بعد از بیان وحدانیت خود در عقب ان ذکر اعجاز قران میکند
که دلیلست بنبوت محمد صلعم زیرا که ایمان تمام نمیشود مگر اقرار بتوحید و اعتراف بمحمد مصطفی و میفرماید که مِمَّا نَزَّلْنَا از انچیزی
که بتدریج فرو فرستاده ایم عَلَىٰ عَبْدِنَا بر بندهٔ خود که محمد است و گمان میبرید که ان ساخته و پرداخته اوست و از
نزد ما نازل نشده فَأْتُوا پس بیارید شما که در فصاحت و بلاغت بی مثلید و بی نظیر بِسُورَةٍ ببعضی از کلام که در فصاحت و حسن
نظم و تحریر اسلوب غیبیه مِّن مِّثْلِهِ مانند از چیزی که ما فرستادیم وَادْعُوا شُهَدَاءَكُم و بخوانید حاضران مجلس خود
را از شاعران فصیح و خطیبان بلیغ یعنی اگر شما قدرت ندارید که معاوضه کنید با قران بکلامی که مثل ان باشد پس استعانت
کنید بهر که یاری شما دهد مِّن دُونِ اللَّهِ بجز از خدای هر کس را که خواهید بیاورید و یاری خود خوانید در آوردن مثل قران إِن كُنتُمْ
صَادِقِينَ اگر هستید شما راست گویان در انکه این کلام ساخته محمد است فَإِن لَّمْ تَفْعَلُوا پس اگر نکردید یعنی مثل این سوره را
نیاوردید وَلَن تَفْعَلُوا و هرگز نتوانید که بعد ازین زمان تا انقراض عالم مثل آنرا بیاورید و با وجود این از غایت عناد و انکار
به پیغمبر ایمان نمی اورید فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي پس بترسید از آتش دوزخی که وَقُودُهَا النَّاسُ بر فروزنده ان مردمانند یعنی کافران
معاند و منکران جاحد وَالْحِجَارَةُ و سنگهای کبریت که حرارت ان سخت و عفونت ان ناخوشتر است قول اصح است که مراد از انجا
بتانی اند که کفار از سنگ تراشیده میپرستند قوله تعالی وَمَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ یعنی شما و انچه او را میپرستید
بجز از خدای هیزم دوزخید در خبر است که رسول صلعم فرمود که آتش دنیا جزویست از آتش دوزخ و نیز از انحضرت منقولست
که آتش دوزخ را هفتاد بار شسته اند انگاه بدنیا فرستاده اند و مرویست که انحضرت در اثنای خطبه میفرمود که اگر درین مسجد
صد هزار مرد باشند و در میان ایشان یکی از اهل دوزخ نفس زند همه هلاک شوند و این نوع آتش أُعِدَّتْ اماده و مهیا شده است
لِلْكَافِرِينَ برای ناگرویدگان آورده اند که داود بسیار گریستی مردمان گفتندی که ای داود گریه کمتر کن گفتا ای یاران بگذارید
تا گریه کنم پیش از انکه گریه سود نکند و استخوانها در دوزخ سوخته و گداخته شود و بدانکه چون فایده فرستادن پیغمبر ترسانیدن

کافران

کافران و عاصیان است تا از کفر و عصیان باز ایستند و مژده دادن مؤمنان و متقیان بثواب ابدی تا در ایمان و طاعت ثابت قدم باشند از انجهت
او سبحانه وعده را مقارن وعید ساخته میفرماید که ای محمد چونکه بدلیل روشن حجت را بر کفار لازم ساختی و تخویف ایشان کردی پس نیز ترغیب
و مژده دادن میل فرمای وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا و بشارت ده انکسانی را که بتوفیق الهی گرویدند بتوحید من و بنبوت تو و بان ثابت و راسخ
شدند تا حین موت وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کردند کارهای شایسته چون نماز و روزه و زکوه و حج و جهاد و غیر ان از واجبات مضمون بشارت
أَنَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ انکه مر ایشانراست بهشتهایی که در وی انواع میوها و طعامهای لذیذ و جمیع انچه موجب لذت باشد تَجْرِي مِن تَحْتِهَا
میرود در زیر ان درختها یا غرفهای ان الْأَنْهَارُ جویهای فراخ از آب و شیر و خمر از عسل مصفی از مسروق مرویست که جویهای بهشت
بر ظاهر زمین بهشت روان باشد و بقدرت خدای اب و شیر و خمر و عسل در جنب یکدیگر در روی زمین گذرند و از هم متفرق نشوند
بی حایلی و مانعی در میان آنها نباشد و بیکدیگر آمیخته نشوند آورده اند که امام جعفر صادق ع این مضمون را ادا میفرمود یکی از ملحدان گفت
هیچ عقل قبول اینمعنی نمیکند که چهار مایع در پهلوی یکدیگر باشند و مانعی در میان نباشد و بیکدیگر آمیخته نشوند انحضرت فرمود که ای سفیه
نمی بینی که حق تعالی در یک پوست بیضه دو مایع جمع فرموده که برنگ و طعم و طبع مختلف اند و اصلا با یکدیگر مخلوط نمیشوند از انس روایت است
که جویها بر روی زمین گذرند از یکجانب مروارید باشد و جانب دیگر یاقوت و گلهاشان اذفر باشد مجاهد روایت کرده که زمین بهشت
از نقره باشد و خاک ان مشک و اصل درختانش از مروارید سفید و لؤلؤ و زبرجد و یاقوت و بهشتیان اگر ایستاده باشند دست ایشان
بمیوه رسد و اگر نشسته و خفته باشند شاخ درخت سر فرود آرد تا میوه چینند و ایشان بر غرفها بر آمده نظاره درختان و جویهای
روان کنند و از میوهای بهشت تناول کنند كُلَّمَا رُزِقُوا هر گاه روزی داده شوند مِنْهَا مِن ثَمَرَةٍ رِّزْقًا از بهشتها و میوها روزی ساخته
و آماده قَالُوا هَٰذَا الَّذِي رُزِقْنَا گویند با یکدیگر این نوع میوه ایست که روزی داده شده بودیم مِن قَبْلُ پیش ازین زمان در دنیا
یعنی در صورت مثل میوهٔ دنیا شده است تا نفس بهشتیان در اول میل بان کنند و برغبت تمام انرا فرا گیرند چه طبعها مایلند بانچه الفت
بان گرفته اند و اگر آنرا از جنس معهود نه بینند بان التفات نخواهند کرد بجهت مظنه انکه لذتی در ان نیست و نزد بعضی دیگر از اهل تفسیر
مراد بمن قبل در بهشت آن باشد که هرگاه در ثانی الحال بهشتیان میوه خورند گویند که این میوه در طعم و رنگ و بوی مانند ان میوه ایست
که قبل ازین در اینجا بما داده بودند چنانکه از حسن مرویست که طبقی را از طعام نزد بهشتیان حاضر سازند و او از ان تناول کنند بعد
از ان طبقی دیگر بیارند مثل او و گویند بهم هَٰذَا الَّذِي رُزِقْنَا مِن قَبْلُ فرشته که طعام حاضر ساخته باشد گوید که این دانچه رنگش یکیست
و طعم ان مختلف یا انکه معنی ایة انکه مؤمن در بهشت میوه تناول کند حق تعالی مثل او فی الحال بجای آن خلق کند چون مؤمن ببیند گوید هَٰذَا
الَّذِي رُزِقْنَا مِن قَبْلُ بعد از ان تاکید بجهت تاکید کلام کرده میفرماید وَأُتُوا بِهِ مُتَشَابِهًا یعنی بیاورند بمؤمنان انچه حق تعالی روزی ایشان
کرده باشد از میوها در حالتی که مانند باشند در رنگ بمیوهائی که پیش ازین بایشان داده باشد اما بطعم مختلف باشند مرویست که مزه
جمیع میوهای دنیا از انگور میوهٔ بهشت باشد مرویست از مسروق که درختان بهشت ساق ساده ندارند بلکه از اول تا اخر ان مانند خوشه خرما
بر هم چیده شده الله هر گاه که میوهٔ ازان بر چینند حق تعالی مثل او باز بیافریند و در نزد بعضی دیگر آنست که همه نعمتهای بهشت در لطافت و خوبی

هوا
مانند یکدیگر باشند چنانکه از پیغمبر ص روایتست که در بهشت مرغان باشند بر هر یکی هفتاد هزار پر هر گاه صحن را پیش مومن نهند مرغ از
بیاید و بر صحن افتد و پر را بیفشاند از هر پری لونی طعام بیرون اید از برف سفیدتر و از مسکه نرم‌تر و از انگبین شیرین‌تر که هم در لطافت
و لذت و بوی خوش متشابه یکدیگر باشند و مومنان بر غرفهای عالی تکیه زده مرفه الحال و فارغ البال بخوردن این نوع میوها و طعامها مشغول
باشند فلهم فیها و مر ایشانرا باشد در انجا بهشتها ازواج زنانی که جفت ایشان باشند از حور و انسی مطهرة چه پاک کردانیده شده
باشند از عیبها که زنان دنیا راست از بول و غایط و منی و حیض و استحاضه و چرک و سایر مستقذرات دیگر از بدی خلق و قبح منظر و غیر آن
از سعید بن عامر روایتست که پیغمبر ص فرمود که اگر زنی از زنان بهشت یکبار در دنیا نکرد همه روی زمین پر از مشک شود و نور آفتاب و ماه ببرد
و از ابن عباس مرویست که رسول ص فرمود که اگر یکی از حور العین آب دهن در دریای تلخ و شور انداز همه آب از خوش‌طعمی شیرین شود و در
خبر آمده که اگر بنده مومن زن عجوزه داشته باشد که بانواع عیبها و کدورتها مبتلا باشد حق تع او را در بهشت از جمیع آن عیبها پاکیزه سازد
و جمال و صفائی که حور العین را باشد او را عطا فرماید و جفت شوهر خودش سازد و خلافی نیست در آنکه وطی در بهشت خواهد بود
چنانکه در اخبار صحیحه آمده که حق تع قوة صد مرد به بنده مومن دهد در اکل و مباشرت کردن حاصل که حق تع جمیع این نعمتها
مذکوره بمومنان کرامت فرماید وهم و مومنان فیها در بوستانهای بهشت که بانواع نعمتها آراسته است خالدون
جاوید باشند که هرگز این کرامت و نعمت از ایشان منقطع نشود همچنانکه هرگز عقاب و عذاب از کفار و منافقان مرتفع نگردد
از ابن عباس و ابن مسعود روایتست که چون حق تع منافقانرا بدو چیز مثل زد یا فروزنده آتش و دیگر باصحاب باران چنانکه گذشت
ایشان گفتند ذات خدای از آن بزرگوارتر است که باین نوع مثلها مثل زند حق تع در سخن منافقان فرمود که ان الله بدرستی
که خدای تع لا یستحیی شرم نمیکند چه حصول حیا از انقباض و انکسار نفس است و حق تع ازین مبراست یعنی حق تع ازین باز نمی
ایستد ان یضرب مثلا ما از آنکه بیان کند مثلی از مثلها از قتاده روایتست که یهود چون در قران ذکر مگس و عنکبوت شنیدند
زبان باستهزا گشودند و گفتند این از نزد خلق نازل شده زیرا که این سخنان بکلام خدا نمیماند این آیه آمد که حق تع ترک نمیکند
آنکه از برای منافقان و کافران مثلی زند که آن بعوضة پشه است فما فوقها پس آنچه فراتر و زیاده بر آن باشد یعنی بزرگتر
باشد از آن چون مگس و عنکبوت چه این نوع مثلها متضمن فواید بسیار است پس محض حکمت و مصلحت باشند و هیچ قبحی در آن نباشد
تا ترک آن بر خدا واجب باشد حاصل که حق تع بجهة مصلحت بندگان با هر حقیری مثل میزند و عتاب و سرزنش اهل کفر او را از آن باز
نمیدارد فاما الذین امنوا پس اما آن کسانی که ایمان آورده اند و بکتاب خدا گرویده اند فیعلمون پس بیقین میدانند
از روی اندیشه و تفکر و صواب انه الحق که آن ضرب للمثل درست و راستست بجهة حکمت و مصلحت بندگان نازل شده من
ربهم از جانب پروردگار ایشان واما الذین کفروا و اما آنها که نگرویده اند بحق چون این مثل میشنوند فیقولون پس میگویند
از روی عناد و انکار از طریق حق باز و بر وجه استهزا ماذا اراد الله چه چیز اراده کرده است خدای بهذا مثلا باین گفتار از روی
مثل زدن یعنی کلام عبث است و هیچ فایده و مصلحتی در آن نیست حق تع در جواب ایشان میفرماید که یضل به یعنی اراده خدا

در این مثل

درین مثل آنست که گمراه سازد بسبب آن کثیرا جماعتی بسیار را و چون اضلال فعل قبیح است و حق تع از آن مبراست پس معنی مراد آنست که اهل کفر
بجهة فرط عناد و مبالغه و جحود و انکار تفکر نمیکنند و تامل نمینمایند درین مثلها تا بحکمت و مصلحت آن پی برده عارف شوند بتحقیق آن
بجهة آن گمراه میگردند و یا مراد باظهار تحلیلست یعنی حق تع کافران معاندرا بر حال کفر میگذارد و توفیق ایشان نمیدهد بایمان بجهة عدم التفات
ایشان در معجزات ظاهره و راسخ شدن انکار و کفر ایشان و چونکه حصول ضلالت ایشان بجهت ضرب المثل است که حق تع ذکر فرموده ازین جهة
بر سبیل مجاز اضافه آنرا بخود نموده یعنی چون کفار بجهة عدم تفکر در مثل مذکوره گمراه میگردند و در کفر راسخ میشوند پس گویا که حق تع بآن
ضرب المثل ایشانرا گمراه میگرداند و یهدی به کثیرا و راه مینماید بآن جماعة بسیار را یعنی مومنانرا که بجهة تفکر و تدبر بتصدیق بآن
میکنند و راه راست می یابند و چون وقوع اهدی ایشان نیز بجهة ضرب المثل شده از این جهت نسبت هدایت را بخود داده و غرض حق تع
از ذکر مثل مذکوره آنست که تا بر عالمیان ظاهر شود که کدام از ایشان تفکر نکرده در گمراهی میماند و چه کس در آن تدبر نموده راه راست می یابد
پس مراد از ذکر آن امتیاز اهل ضلال باشد از اهل حق و گویند که مراد با ضلال حکم است بضلالت یعنی حق تع حکم میکند بگمراهی ایشان
وما یضل به و گمراه نمیسازد و بآن ضرب المثل یعنی نزد آن حال گمراه نمیشوند بر وجه تخلیه الا الفاسقین مگر بیرون رفتگان از حد
ایمان بجهة کمال انکار و فرو رفتن در عناد و جحود و یا حکم نمیکند بضلالت هیچکس مگر کسانی که دل ایشان زنگ گرفته و به تیرگی نفاق و عناد
تاریک گشته بجهة آن خود را استعداد آن نمیسازند که پرتو حکمت و نور مصلحت آن مثل بر دلهای ایشان تابد و لهذا حق تع نظر الطاف
که با مومنان دارد از ایشان باز گرفته و بحال خودشان واگذاشته و اما مومنان که بتصدیق بتوحید او سبحانه و بنبوة پیغمبر ص کرده اند
دل ایشانرا بنور ایمان منور ساخته با سمیل و جهی علم بجهة آن مثلها پیدا کرده اند و بمصلحت آن پی برده اند و در قران هر جا که اضلال نسبت
با و سبحانه موهوم است بر معنی مذکور و چگونه نسبت دادن معنی اضلال با و سبحانه جایز باشد که حق تع در کتاب خود نسبت آن بشیطان و فرعون
و سامری کرده چنانکه فرموده و لقد اضل منکم جبلا کثیرا و اضل فرعون قومه و اضلهم السامری بعد از آن در صفت کفار که
استهزا میکردند بمثلهای مذکوره میفرماید که ایشان کسانی اند که از روی عناد و ستیزه الذین ینقضون عهد الله آنها اند که می شکنند
پیمان خدا را من بعد میثاقه از پس آن چیزی که بآن عهد خدا استوار کرده بودند مراد دلیلهای عقلیه و حجتهای روشن است که دلالت بر توحید
او سبحانه و صدق رسول او میکنند و ایشان بجهة رسوخ عناد و انکار و حمیت جاهلیه وفا بآن نمیکنند و ترک آن مینمایند و یقطعون
ما امر الله به و می برند آنچه را که حق تع فرموده است بان ان یوصل که بپیوندند مراد هر چیزیست که حق تع بر بریدن آن راضی نباشد
چون تفرقه میان پیغمبران و کتابهای ایشان یعنی ایمان آوردن ببعضی و نه ببعضی دیگر و از جمله اعراض ایشانست از حضرت رسالت ص و از
قران و از دوستان خدا گسستن و با دشمنان ایشان پیوستن و یا قطع رحم کردن و غیر آن ویفسدون فی الارض و فساد میکنند در زمین
یا یعنی که منع مردمان میکنند از ایمان و استهزا بحق میکنند و مردمانرا بر آن میترسانند و ضرر بمومنان میرسانند و آنچه نظام عالم بآنست
قطع آن میکنند اولئک آن گروه که این صفت دارند هم الخاسرون ایشانند زیانکاران در دو جهان که سرمایه ایمان و صلاح و ثواب
اخروی را فروخته اند بانکار و فساد و عذاب ابدی سعید بن وقاص روایت کند که مراد باین فاسقان و خاسران خوارجند که بعهده عهد امان

بیرون آمده ایمان آورده اند و بعد از آن عهد را بشکستند و فضایل و کمالاتی که حضرت رسالت صلعم در شان حضرت شاه ولایت
فرموده نا شنیده انگاشتند و با وی در مقام محاربه در آمدند و بعد از آن خطاب با ایشان کرده میفرماید که ای
معاندان بی دین و ای منکران سید المرسلین خبر دهید که کَیْفَ تَکْفُرُوْنَ چگونه کافر میشوید بِاللّٰهِ بخدا و بچه ایمان
نمی آورید وَکُنْتُمْ اَمْوَاتًا و حال آنکه بودید شما مردگان یعنی جسمها که از حیوة نبود چون عناصر اربعه و اغذیه و اخلاط
و نطفه و مضغه ابن عباس گفته که مراد باموات معدومات یعنی بودید شما معدوم فَاَحْیَاکُمْ پس زنده گردانید شما را
باوردن روح در بدنهای شما ثُمَّ یُمِیْتُکُمْ بعد از آن بمیرانند شما را یا در وقت حشر و نشور ثُمَّ اِلَیْهِ تُرْجَعُوْنَ
پس بعد از آن حشر بسوی او باز گردانیده شوید یعنی بجایی که حق تعالی امر بآن فرموده که بهشت و دوزخ برای جزای کردار
خود باز گردانیده شوید و چونکه شما علم دارید بحال خود و از سر یقین میدانید زنده گردانیدن و میرانیدن خدا شما را پس با وجود این حال
کافر شدن و عناد ورزیدن محل تعجب است و بدانکه زنده شدن میت در قبر برای منکر و نکیر باجماع جمیع امت ثابت شده و هیچکس از اهل
ملت اسلام در آن نزاع ندارند و در خبر آمده که میت آواز نعلین مردمان که از سر قبر باز میگردند میشنوند و بصحت پیوسته
که چون فاطمه بنت اسد رضی الله عنها فوت شد حضرت رسالت پناه صلعم بنفس نفیس خود بکار او قیام نمود و ردای مبارک خود را
کفن او کرد پیش از آنکه او را در قبر نهند در قبر او بخفت و چون سر قبر او را بپوشانیدند زمانی گوش در قبر داشت و گفت ابنک
علی یعنی پسرت علی و این کلمه را سه بار تکرار کرد و چون از آنجا باز گشت اصحاب گفتند یا رسول الله با هیچکس این قدر لطف
و ترحم نفرمودی که با این زن فرمودی گفت او را در حق من تربیت مادرانه بود ردای خود را کفن او کردم بجهت حرمت او و در قبر
خسپیدم تا از جانوران زمینی مضرتی نیابد و اینکه سه بار این کلمه تکرار کردم بجهت آن بود که چون سر قبر او را بپوشانیدند منکر و
نکیر آمدند او را گفتند که خدای تو کیست گفت الله گفتند پیغمبر تو کیست گفت محمد گفتند امام تو کیست فرو ماند من تلقین او کردم
که پسرت علی بعد از آن او را بحال خود گذاشتند و برفتند و دری از بهشت بروی او گشادند و از اینجاست که سنت است
که سه نوبت در تلقین بگویند که علی امامی و بصحت پیوسته که چون بنده را در قبر نهند حق تعالی روح را ببدن او فرو کند تا سینه زنده شود و تمام
حواس را باو دهد و بعد از آن منکر و نکیر او را از خدا و رسول و ائمه هدی سوال کنند اگر از عهده او بیرون آید گویند بخسب چون خسپیدن
عروسان در خوابگاه ناز پس فرشته پر بزند تا قبر او برو فراخ شود و دری از بهشت بروی او گشایند تا نسیم بهشت برو وزد و اگر از جواب
ایشان عاجز شود گرزی آتشین بر وی زنند که قبر او پر آتش شود و دری از دوزخ بروی او گشایند و از اینجاست که رسول صلعم و آله
فرموده القبر رَوْضَةٌ مِنْ رِیَاضِ الْجَنَّةِ اَوْ حُفْرَةٌ مِنْ حُفَرِ النِّیْرَانِ یعنی قبر روضه ایست از روضهای بهشت یا گودیست از گودهای
دوزخ و نیز بجهت اظهار قدرت خود میفرماید که هُوَ الَّذِیْ او آن خدایست که بقدرت کامله خود خَلَقَ لَکُمْ بیافرید از برای انتفاع شما
نه انتفاع خود زیرا که غنی مطلق است مَا فِی الْاَرْضِ جَمِیْعًا آنچیزها که در زمین است همه آن از کوهها و معدنها و چشمها و گیاهها و حیوانات
و غیر آن تا از آن نفع گیرند ثُمَّ اسْتَوٰی اِلَی السَّمَآءِ و بعد از آن قصد کرد بآفریدن آسمان قصد مستوی بی ضعف و سستی فَسَوّٰهُنَّ پس راست

کرد آسمانها را بر وجه اعتدال بدون قصور و خلل سَبْعَ سَمٰوٰتٍ هفت آسمان یعنی همه آسمانها را بر اعتدال مساوی یکدیگر آفرید وَهُوَ
او سبحانه که این همه چیزها آفرید بِکُلِّ شَیْءٍ عَلِیْمٌ بهمه چیزها نیک داناست و عالم بکنه حقیقت هر یک از آنهاست و چون درین آیه ذکر نعمت
حیوة نمود و خلق آسمان و زمین را که بقای آدمی بآن متعلق است بیان کرد بعد از آن ذکر نعمت آفریدن آدم میکند و بیان شرف و فساد که اصل همه
آدمیانست و ذکر شرف و فضیلت او موجب سرافرازی و بزرگواری اولاد پس میفرماید که ای محمد یاد کن این را که اِذْ قَالَ رَبُّکَ چون گفت پروردگار
تو لِلْمَلٰئِکَةِ همه فرشتگان را اِنِّیْ جَاعِلٌ بدرستی که من گردانیده ام یعنی آفریننده ام فِی الْاَرْضِ خَلِیْفَةً در جمیع زمین شخصی را که نایب من
باشد در رواج دادن حق و زایل ساختن باطل مراد آدم است علیه السلام از عبد الله عباس و عبد الله مسعود روایتست که خدای تعالی
پیش از آفریدن آدم فرشتگان را خبر داده بود که من در زمین خلیفه خواهم آفرید که فرزندان او در زمین فساد کنند و خون بناحق ریزند چون
این قول بشنیدند قَالُوْا گفتند از روی تعجب و علم بمصلحت و حکمت در آفریدن او و نه بر وجه اعتراض اَتَجْعَلُ فِیْهَا آیا می آفرینی در زمین مَنْ
یُّفْسِدُ فِیْهَا کسی را که فساد کند و مشغول شود بمعصیت در زمین وَیَسْفِکُ الدِّمَآءَ و ریزد خونهای امثال خود را بغیر حق و این عظیم ترین
مصیبتهاست وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِکَ و حال آنکه ما تسبیح و تنزیه میکنیم تسبیحی و تنزیهی مقترن بحمد و ثنای تو یعنی بپاکی تو را یاد
میکنیم و ثنا و ستایش تو قیام می نماییم وَنُقَدِّسُ لَکَ و بپاکیزگی ترا میخوانیم و صفتهای نقص و عیب از تو دور میدانیم و به بزرگی
و عظمت ترا یاد میکنیم قَالَ گفت حق تعالی در جواب ملائکه اِنِّیْ اَعْلَمُ بدرستی که من میدانم در آفرینش این خلیفه از مصلحتها و حکمتها
مَا لَا تَعْلَمُوْنَ آنچه شما نمیدانید از جمله آن اظهار عجب و کبر و عدم انقیاد ابلیس بود که در خاطر داشت و ظاهر نمیکرد و خلق انبیا و ائمه
هدی و سایر اولیا از صلب آدم و غیر آن در تدبیر مصالح نمیدانست از امام جعفر صادق ع منقولست که فرشتگان از حق تعالی درخواست
کردند که خلیفه زمین از جنس ایشان باشد و گفتند ما تسبیح تو میکنیم و اطاعت تو مینماییم و عصیان تو نمی ورزیم و غیر ما که خواهی آفرید که فرمان
تو نبرند و نخواهند برد و چون در جواب این سوال اِنِّیْ اَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُوْنَ را شنیدند دانستند که ایشان رتبه این امر ندارند و پناه
بعرش الهی آوردند و باستغفار اشتغال نمودند و وقتی که آدم از کتم عدم قدم بصحرای وجود نهاد و از بهشت بزمین آمد خطاب
باو رسید که ای آدم در زمین خانه بنا کن تا عاصیان و گناهکاران اولاد تو پناه بآن آورده بصیقل استغفار زنگ عصیان
بزدایند همچنانکه فرشتگان مقرب پناه بعرش برده باستغفار مشغول اند و چون خانه را تمام کرد و عاصیان و خطاکاران سر و پا
برهنه و ژولیده موی و غبار آلود متوجه آن شده بتضرع و زاری و ناله مشغول میشدند و بسبب آن آمرزیده میگشتند حق تعالی
خطاب کرد بفرشتگان که از جمله آن حکمتها و مصلحتها که در آفریدن آدم میدانستم و شما راه بآن نمی بردید القصه او سبحانه
بعد از جواب اِنِّیْ اَعْلَمُ از اجزای مختلفه زمین خاک برداشت و از آب مخلوط ساخت باین وجه که فرشته ابر را امر کرد تا
چهل روز پاره ابر بر سر آن بداشت و چنان تعیین فرمود که درین چهل روز بر آن خاک بیارید و بهیچ وجه سایه بر سر آن
برنداشت تا آنکه آن خاک گل شد و حیوان گشت و بسر حد استعداد صورت رسید بعد از آن آنرا بصورت انسان متصور گردانید
و روح را در آن دمید و بجهت آنکه گندم گون بود آنرا آدم نام نهاد چه آدم بمعنی گندم است و او را خلیفه روی زمین گردانید

وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا و در اموخت ادم را یعنی ملهم ساخت او را بنامهای مخلوقات از علوی و سفلی از ابن عباس و سعید بن جبیر
و اکثر متاخرین روایتست که حق تعالی تعلیم ادم کرد نامهای موجودات را حتی کاسه و نیم کاسه و جمیع صفتها را از انچه متعلق است
روایتست که حق تعالی تعلیم ادم کرد نامهای موجودات را بلین دنیا ثُمَّ عَرَضَهُمْ بعد از ان عرض فرمود مسمیات اسما را
عَلَى الْمَلَائِكَةِ بر فرشتگان فَقَالَ أَنْبِئُونِي پس گفت ای فرشتگان خبر دهید مرا بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ باسمای اینها که بر شما
معروض شده بود إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ اگر هستید راست گویان بانکه شما سزاوارترید بخلافت از غیر خود بجهت معصوم
شما و چون شما وجود دیدن مسمیات علم بنای ان ندارید چه جای انکه دانید خواص او را پس چگونه بخلافت لایق باشید
و تدبیر عمارت زمین لایق و سزاوارتر و در اخبار وارد است که چون حق تعالی خواست که فضیلت ادم با فرشتگان نماید امر فرمود تا منبر از
اسمان هفتم و بر بالای ان کرسی از نور بنهادند و فرشتگان نزد ان منبر حاضر ساخت و ادم را امر کرد تا بر بالای منبر رفت و بعد
از ان عرض نامهای اشیا فرمود بر ملائکه و گفت مرا خبر دهید که هر یک از ان نامها چه چیز اند ایشان بعجز و قصور خود معترف
شدند و بطریق اعتذار قَالُوا گفتند که سُبْحَانَكَ تسبیح میکنیم و درود میداریم ترا از انکه غیر تو عالم باشد بامور غیبی و کسی را
نرسد که در افعال و اقوال تو زبان اعتذار گشاید لَا عِلْمَ لَنَا هیچ دانشی نیست ما را إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا مگر انچیزی که تو تعلیم داده ما را
بنامهای اشیا از انجمله اینست إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ بدرستی که توئی بسیار دانا بجمیع اشیا بر وجهی که هیچ چیزی بر تو پنهان
نیست محکم کار و صواب کردار که هر چه کنی و گوئی بر وجه علم و حکمت باشد پس میدانی که منصب خلافت و رتبه علم باسمای
اشیا را بکری باید داد و چون فرشتگان اظهار عجز خود کردند حق تعالی خطاب کرد با دم و از جهت اظهار فضیلت و شرف او
بر ملائکه قَالَ يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ فرمود که ای ادم خبر ده این ملایکه را که در پایین منبر تو نشسته اند بِأَسْمَائِهِمْ بنامهای ان اشیا
که عرض ایشان کرده بودم فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ پس هنگامی که ادم ع خبر داد فرشتگان را بِأَسْمَائِهِمْ بنامهای ان مسمیات أَنْبَأَهُمْ
یعنی اسم هر شی و منافع و مضار انرا اعلام ایشان کرد قَالَ گفت حق تعالی ملایکه را بر وجه تنبیه و اگاه ساختن از روی
استفهام که أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ ایا نگفتم مر شما را یعنی البته گفتم مر شما را إِنِّي أَعْلَمُ انکه بتحقیق که من میدانم غَيْبَ السَّمَاوَاتِ
انچه پوشیده است از احوال اسمانها وَالْأَرْضِ و انچه پنهانست از امور زمین همچنانکه میدانم انچه نزد شما حاضر کرده ام
از مسمیات یعنی دانای نهان و اشکارم و همه اشیا نزد من حاضر است و هیچ بر من پوشیده و پنهان نیست وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ
و میدانم انچه ظاهر میکنید از گفتار و غیر ان وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ و انچه بودید که می پوشیدید از اعتقاد و افضلیت بغیر خود اورده اند
که چون ادم اسما جمیع مسمیات را اعلام ملایکه کرد ملایکه بعجز خود اعتراف کردند و بافضلیت ادم معترف شدند حق تعالی بجهت اعزاز و اکرام
ادم امر کرد با ایشان تا منبر او را بر گرفتند و او را در هفت اسمانها بگردانیدند در عرض صد سال تا عجایب اسمانها را ببیند بعد از ان اسبی
از مشک بیافرید و او را بر داد از در و مرجان و ادم را فرمود تا در انجا نشست در اسمانها سیر کرد و بر همه فرشتگان سلام میکرد
باین طریق که السَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ ایشان در جواب گفتند و علیک السلام و رحمة الله یا خلیفة الله و حق تعالی از روی تعظیم

خطاب کرد

خطاب کرد که ای ادم سلام و تحیه من بر تو باد و بر فرزندان صالح تو تا روز قیامت و نیز بجهت تعظیم ادم فرشتگان را بسجود ادم امر کرد چنانکه
میفرماید وَإِذْ قُلْنَا و یاد کن ای محمد این را که گفتیم لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ مر همه فرشتگان را که یکبار سجده کنید مر ادم را سجده
تعظیم نه سجده عبادة غیر مراد و اینست فَسَجَدُوا پس سجده کردند ایشان إِلَّا إِبْلِيسَ مگر شیطان لعین با قبیله خود که جماعتی اند
از جن أَبَى سر باز زد از ان سجده وَاسْتَكْبَرَ و تکبر و گردنکشی کرد وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ و بود او از اصل از گروه کافران یعنی از منافقان
و علم خدا چه اظهار انقیاد مینمود نزد فرشتگان و در باطن کافر بود و چون حق تعالی او را بسجده امر کرد غش کفر او بر محک این امتحان
ظاهر شد و مذهب حق انست که ابلیس از جن بوده نه از ملایکه چه ایشان معصومند باتفاق و إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ دلیلست
باین و اگر چه مامور شدن او بسجده ازین ایه فهم نمیشود زیرا که خطاب ان با فرشتگانست اما ایه أَلَّا تَسْجُدَ إِذْ أَمَرْتُكَ کلام صریح است
بران مرویست از پیغمبر خدا صلعم که هر که سوره از سورهای سجده بخواند و سجده کند ابلیس ازو رمیده شود و گریستن اغاز کند
و گوید وای بر من فرزند ادم سوره عظیمه خواند و سجده کرد مستوجب بهشت شد و من ترک سجده کردم مستحق دوزخ شدم ابو القاسم
روایه کنند که چون نوح در کشتی نشست ابلیس بیامد و بر دنباله کشتی جای گرفت نوح گفت ای ابلیس بواسطه تجبر و تکبر خود در او مردمان را
هلاک کردی گفت الا اکنون چه کنم گفت حق تعالی میفرماید که اگر قبر ادم را سجده کنی توبه ترا قبول کنم جواب داد که من ادم را وقتی که
زنده بود سجده نکردم اکنون که مرده است سجده خواهم کرد القصه چون ابلیس از سجده ادم ابی کرد حق تعالی برو لعنت کرد و او را از صف
فرشتگان دور گردانید و همه فرشتگان برو لعنت کردند و ادم را الفت بهشت شد و از جمیع لذت بهشت متلذذ شد چنانکه فرموده وَقُلْنَا
يَا آدَمُ گفتیم از محض فضل و کرم خود که ای ادم اسْكُنْ أَنْتَ ساکن شو تو وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ و جفت تو یعنی حوا در بهشت از ابن
عباس و ابن مسعود روایتست که چون ادم به بهشت رفت بجهت تنهایی وحشت داشت حق تعالی خواب برو غالب ساخت و بعد از ان استخوانی
از پهلوی چپ او جدا کرد و حوا را از ان بیافرید با صورتی و حسنی تمام و حلهای بهشت درو پوشانید و او را بانواع زینت بیاراست و چون
ادم بیدار شد و ان حسن و جمال را مشاهده نمود با او انس گرفت و محبت تمام با وی پیدا کرد و نزد بعضی انست که حق تعالی حوا را از باقی
گل ادم بیافرید و بعد از ان امر فرمود که در بهشت ساکن شوید وَكُلَا بخورید از بهشت یعنی از میوهای ان رَغَدًا خوردنی بسیار و با فراغت
و خوشحالی حَيْثُ شِئْتُمَا هر جا که خواهید از بهشت و از هر چه ارزو کنید وَلَا تَقْرَبَا و نزدیک مشوید یعنی مخورید هَذِهِ الشَّجَرَةَ
این درخت را که درخت گندم است فَتَكُونَا پس باشید هنگام که نزدیک شوید باین درخت مِنَ الظَّالِمِينَ از ستمکاران بر نفسهای
خود یعنی انکسانی که حظ خود را از ثواب ناقص گردانیده باشد و چون بدلیل واضح و برهان قاطع ثابت شده که انبیا معصومند از اول عمر
تا اخر عمر پس این نهی تنزیهی باشد که بمعنی ترک مندوب و ترک اولی است نه نهی فرضی که از ان چاره نباشد زیرا که ان منافات دارد بعصمت
اورده اند که چون حق تعالی ادم را بر سریر کرامت نشاند و تاج عزت بر سر او نهاد و جامه بزرگواری درو پوشانید و غلمان در پیش او در مقام
خدمتکاری تعیین فرمود و رضوان و حوران در پایه ملازمت او مقرر نمود ابلیس بران حسد برد و اندیشه کرد که بچه نوع ادم را ازین
منصب معزول سازد چون حق تعالی او را از درخت گندم منع فرمود فرصت یافته در دهن مار شده از وی درخواست نمود که مرا با دم رسان

مادبست یاری طاوس اورا به بهشت برد ابلیس بیامد و برابر آدم و حوا بایستاد و گویند از دهن مار بیرون نیامد بلکه یک طرف دهن او
خود را بادم و حوا نمود و اغاز گریه کرد ایشان او را نشناختند و با او گفتند چرا میگریی گفت بجهة موت شما و زوال این نعمة عظیم
از شما گفتند علاج این چه باشد گفت خوردن درخت خلد که موجب خلود جاودانیست و اشاره بدرخت گندم کرد گفتند ما را
ازان نهی فرموده اند چگونه بخوریم گفت نه از آن درخت که شما را ازان منع فرموده اند و سوگند یاد کرد که من درین امر نیکو خواه
شما ام و از محض دولتخواهی شما را باین دلالت میکنم و چون این کلمات ندانستند که کسی بنام خدای سوگند بدروغ بخورد بنابرین
فریب خوردند بسخن ابلیس و بخوردن ان درخت مشغول شدند وَأَزَلَّهُمَا پس بلغزانید قدم ادم و حوا را الشَّيْطَانُ
ابلیس بر تلبیس عَنْهَا ازان درخت یعنی از جهت ان قدم ایشانرا بلغزانید و ایشانرا از بهشت دور گردانید فَأَخْرَجَهُمَا
پس بیرون کرد ایشانرا نسبت اخراج ایشان از بهشت بشیطان بجهت انست که او سبب اخراج ایشان شد و اگر نه حقیقة حق تع
ادم و حوا را بیرون کرد مِمَّا كَانَا فِيهِ از انچه بودند دران از مرتبه عظیم و انواع نعمة و بدانکه بیرون کردن ادم و حوا از بهشت
بر سبیل عقوبة نبود بلکه بجهة مصلحة و حکمة بود یعنی حکمة او سبحانه تقاضا میکرد که از بهشت بیرون ایند و بدار دنیا نقل نمایند
و مشقة و بلیت بکشند تا موجب رستگاری زیادتی درجه و مرتبه شود و رتبه او زیاده شود از انچه در بهشت بود همچنانکه بجهة
مصلحة غنی را فقیر میسازد و صحیح را بیمار میکرداند و اینکه حلهای بهشت از و نزع کرد بجهة ان بود که از ابروجه تفضل داده نه
از روی استحقاق پس این نیز موجب عقوبة او نبوده باشد و نیز بدانکه بیرون امدن از بهشت ضروری بود و اگر چه درخت گندم نمیخورد
زیرا که او از برای زمین افریده شده بود تا خلیفة الله باشد بدلیل انی جاعل فی الارض خلیفة لیکن خروج او از بهشت اگر بی خوردن
گندم میشد آسانتر بود و چون بعد از خوردن ان واقع شد بروشان تر نمود چنانکه اورده اند که چون ادم و حوا گندم تناول نمودند
لشکر بلا روی بایشان نهاد فی الحال تاج شرف از سر ایشان دور افتاد و حلهای بهشت از بدن ایشان فرو ریخت و غلمان و حوران
و رضوان که در ملازمة اوشان بودند فرار کردند ایشان برهنه و بیکس ماندند و از خجالت برهنگی در پس درختان بهشت پنهان میشدند
عاقبت ببرگ انجیر خود را بپوشانیدند و چون حکم شد که از بهشت بیرون روند پس ادم دست حوا گرفت و خواست که از بهشت
بیرون اید کلمه بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ بر زبان راند جبرئیل گفت چه این کلمه بزرگوار لفظی زبانی باش شاید که حق تع
ببرکت این نام بر شما ببخشاید خطاب امد که ای جبرئیل بگذار تا بیرون روند اگر من امروز بروی رحمة کنم بیک تن رحم کرده
باشم میخواهم که فردا چون ادم روی به بهشت نهد هزاران هزار عاصیان از فرزندان همراه داشته باشد انگاه بر ایشان
رحمة کنم تا وسعت رحمة من اشکارا گردد پس بجهة همین ایشانرا از بهشت بیرون کردیم وَقُلْنَا و گفتیم که ای ادم و حوا و ابلیس
اهْبِطُوا فرو روید از بهشت بدنیا بَعْضُكُمْ در حالتی که برخی از شما لِبَعْضٍ عَدُوٌّ مر برخی را دیگر دشمنید چه ابلیس و ذریة او دشمن
ادم و ذریة اویند و بعکس عداوة انها بجهة کفر و طغیانست و عداوة اینها بجهة ایمان و اطاعة وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ و مر شما راست و ذریة
شما در زمین دنیا مُسْتَقَرٌّ موضع قرار یعنی ارامگاه وَمَتَاعٌ و جای برخورداری و منفعت گرفتن إِلَىٰ حِينٍ تا هنگام رسیدن اجل

یا تا وقت

یا تا وقت قیام قیامة اورده اند که چون ادم و حوا بزمین آمدند حکم شد که ای ادم دست از حوا بدار و هر دو از یکدیگر مفارقت کنید
و هر یک بجای دیگر روید پس ادم بسر کوه سراندیب افتاد و حوا در ساحل دریای هند بموضعی که انرا جده گویند
ادم دویست سال بر سر کوه سراندیب میگریست ابن عباس روایت کرده که هرگاه که ادم ترک مندوب خود را یاد کردی
بیهوش شدی و درین چند مدت چندان باران حسرت از ابر دیده بر زمین ندامت بارید که در رخسار مبارک او
دو جوی پدید آمد شبی ادم از بسیاری گریه و رقت بیهوش شد جبرئیل امد و سر ادم را در کنار خود گرفت ادم در واقعه دید
که حوا بر کنار دریا نشسته است میگرید و میگوید ای دوست و مونس و همدم و یار من چگونه ای پوشیده یا برهنه ای
یا در خواب ادم خواست جوابش گوید ناگاه بهوش امد و فغان و زاری در گرفت و چنان از درد بخروشید که جبرئیل
بناله در امد و مناجات کرد که الهی برین دو غریب فرومانده رحم فرمای خطاب امد که ادم را بشارة ده که نزدیک رسید که
شب فراق بسر اید و ماه مراد از مشرق امید بر اید و در روایة اهل البیت امده که در اکثر کتب مخالفین نیز مذکور است
که چون حق تع بعد از افریدن ادم را باسمان برد بر ساق عرش اسمی چند دید از نور بر صورة خود و نام هر یک بر بالای سر او
نوشته گفت خداوندا اینها از من بصورة من خلق افریده گفت نه گفت پس اینها کرامی تر اند ایشان کیستند فرمود که اینها
فرزندان تو اند اگر نه غرض من بوجود ایشان بودی ترا هرگز نیافریدمی گفت پس اینها کرامی تر بندگان تو اند گفت اری این نامها
را یاد گیر که در وقت درماندگی بفریاد تو رسد ادم ان نامها را فرا گرفت چنانکه حق تع ازین خبر میدهد فَتَلَقَّىٰ آدَمُ پس فرا گرفت
ادم بفرا گرفتن و قبول نمودن مِنْ رَبِّهِ از پروردگار خود كَلِمَاتٍ سخنان با برکت و عظمة گران نامهای آل عبا و چون وقت
قبول توبه رسید جبرئیل گفت ای ادم مگر ان نامها را که بر ساق عرش دیدی فراموش کردی چون این بشنید دست برداشت و گفت
بار خدایا بحق محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین که توبه مرا قبول فرمای فَتَابَ عَلَيْهِ پس بازگشت بسوی حق تع بر وی بقبول توبه او
یعنی او را بپذیرفت إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ بدرستی که حق تع بنیک رجوع کننده است بقبول توبه الرَّحِيمُ بسیار بخشنده و مهربان بر بندگان
قتاده و سعید بن جبیر گفت که این کلمات ایت رَبَّنَا ظَلَمْنَا وَإِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ و اصح انست که حق تع
ببرکت شفاعة جستن ادم بال عبا قبول توبه او فرمود و معاذلی شافعی که از اکابر اهل سنت است از ابن عباس نقل کرده که پیغمبر خدای ص فرمود
که ادم نام من و علی و فاطمه و حسن و حسین شفیع خود ساخت حق تع توبه او را قبول کرد بدانکه توبه انبیا و ائمه هدی علیهم السلام عبارتست از
عزم بر عدم ترک مندوب و پشیمان شدن بر ترک اولی و توبه غیر ایشان عزمست بر ترک فعل حرام و چون وسوسه شیطان سبب زیادتی
مشقاتست در ادای طاعة و ان موجب بسیاری ثوابست بر طاعت و عبادت از جهت حق تع ابلیس را نیز با آدم و حوا بر زمین فرستاد
چنانکه فرمود وَقُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا و گفتیم ما که فرو روید از بهشت یا از طبقات اسمان جَمِيعًا همه شما بر زمین فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ پس اگر بیاید
بشما خطاب بادم و حوا و ذریة ایشان که در صلب ایشان بودند یعنی ای مردمان اگر بیاید بشما مِنِّي از جانب من هُدًى دلالتی و بیانی
که ان فرستادن پیغمبرانست و کتابها فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ پس کسانی که پیروی کنند دلالت و بیان مرا که پیغمبران و کتابهاست فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ

پس هیچ ترسی نیست برایشان از فرود آمدن عقوبت و عذاب در دنیا و آخرة وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ و نه ایشان اندوهناک شوند از فوت
مطلوب و مقصود ایشانست زیرا که بهمه مرادات خود خواهند رسیدن در هر دو سرای و ثواب کردار خود بر وجه کمال خواهند یافت
و بعد از ذکر اهل ایمان و بیان ثواب ایشان در بارهٔ کفار میفرماید وَالَّذِينَ كَفَرُوا و کسانی که کافر شدند و پوشیدند حق را
وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا و بدروغ پنداشتند دلیلهای وحدانیت مرا و تکذیب کردند فرستادگان و کتابهای مرا أُولَئِكَ آن گروه أَصْحَابُ
النَّارِ اهل آتش دوزخند هُمْ فِيهَا ایشان در آن آتش خَالِدُونَ جاوید مانندگانند بعد از آن خطاب بیهودان کرده امر میکند
ایشانرا بیاد کردن نعمتی که او سبحانه بفضل خود ارزانی داشته و بوفا کردن بعهدهای او سبحانه که آن پیروی حقست و نظر کردن
در معجزات خاتم انبیا و بکتابی که بر آن نازل شده تا بآن ایمان آورند پس میفرماید که يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ ای فرزندان یعقوب
مراد یهودند چه همه ایشان از نسل یعقوبند اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ یاد کنید نعمتهای مرا الَّتِي آن نعمتهایی که بفضل و کرم خود أَنْعَمْتُ
عَلَيْكُمْ انعام کردم بر شما و مراد بیاد کردن نعمت فکر کردن در آن و شکرگذاری آن کردن و آن نعمه صحت بدنست و بسیاری مال
و فرزندان و امنیت و جمعیت و گویند مراد نعمتی است که خدای تعالی به پدران ایشان داده بود که آن نجاة ایشان بود از فرعون و غرق شدن
و عفو کردن ایشانرا از گوساله پرستیدن بعد از توبه کردن و یا مراد نعمه دریافتن زمان خاتم الانبیاست صلعم یعنی شکر جمیع نعمتها
کنید و یا شکر نعمتهای پدران خود کنید که بدان فخر میکنید و یا نعمة وجود با جود حضرت محمد صلعم وَأَوْفُوا بِعَهْدِي و وفا کنید بعهدی
که من در شان پیغمبر آخر الزمان با شما بسته ام در توریة چه حق تعالی آن حضرت را به نبی نانویسنده ناخواننده تعریف کرده یعنی
وفا کنید بایمان آوردن بوحدانیت من و تصدیق کنید بمحمد صلعم أُوفِ بِعَهْدِكُمْ تا وفا کنم بعهد شما بنیکوئی ثواب دادن و پا
داش وفاداری کردن وَإِيَّايَ فَارْهَبُونِ و از من بترسید در شکستن این عهد و وفا نکردن بآن وَآمِنُوا بِمَا أَنْزَلْتُ و بگروید بآنچه
فرو فرستاده ام از قرآن مُصَدِّقًا در حالتی که آن قرآن تصدیق کننده است لِمَا مَعَكُمْ مر آنچیزی را که با شماست یعنی توریة که موافق
آنست در توحید و وعد و وعید و نعت رسول صلعم و قصص پیشینیان و امر بعباده و عدل در میان بندگان و نهی
از معصیت و فحش وَلَا تَكُونُوا و باید که نباشید أَوَّلَ كَافِرٍ بِهِ اول گروه ناگرویده بقرآن یعنی واجبست بر شما که اول کسی
بوده باشید که ایمان آورده بآن زیرا که شما نظر در معجزات آن میکنید و علم بشان آن دارید و پیش از نزول آن مردم را
مژده میدادید بنزول آن وَلَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي و بدل مکنید بآیتهای کتاب من که توریه است ثَمَنًا قَلِيلًا
بهای اندک را مراد علمای یهودند چون کعب بن اشرف و امثال او که هدیه و تحفه از یهود میگرفتند و آیة توریه را میگردانیدند
و صفت پیغمبر را که در آنجا بود متغیر میساختند از ابو جعفر علیه السلام منقولست که مراد علمای بنی اسرائیل اند چون یحیی
بن اخطب و کعب بن اشرف که هر سال گندم و جو و میوهها از قوم خود میگرفتند و از پادشاهان هدیه اخذ میکردند ترسیدند
که اگر تابع رسول شوند از رسوم خود محروم مانند و بجهة این بر گفتن خود مصر شده بودند با آنکه میدانستند حقیقت
محمد را صلعم حق تعالی فرمود که آیات کلام مرا برسوم و بدل هدیه میکنید وَإِيَّايَ فَاتَّقُونِ و از من بترسید در بدل کردن کتاب
سوم

بطعام

بطعام فانی دنیوی وَلَا تَلْبِسُوا الْحَقَّ و آمیخته مسازید سخن درست و راست که در توریة و انجیل است از صفات محمد صلعم بِالْبَاطِلِ بسخن
ناحق که اختراع میکنید بدستهای خود در توریه ای نویسید تا مشتبه بیکدیگر شده میان حق و باطل فرق نتوان کرد وَتَكْتُمُوا
الْحَقَّ و مپوشید حق را که صفت مصطفی است وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ و حال آنکه شما میدانید که این آن پیغمبر است که در توریه وعده بآن
داده شده است و بعد از منع ایشان از این عمل قبیح ایشانرا بارکان ایمان امر میفرماید که وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ و بپای دارید نماز
اهل اسلام بر آن وجه که ایشان میگذارند وَآتُوا الزَّكَاةَ و بدهید زکوة مال بطریق مسلمانان وَارْكَعُوا مَعَ الرَّاكِعِينَ
و رکوع کنید با رکوع کنندگان یعنی با جماعت مسلمانان و تخصیص رکوع بذکر جهة آنست که در نماز یهودان رکوع نیست پس بر سبیل
توبیخ و سرزنش میفرماید که أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ آیا میفرمایید مردمانرا به نیکوئی وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ و فراموش میکنید یعنی
ترک میکنید نفسهای خود را وَأَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ و حال آنکه شما میخوانید توریة که در وصف پیغمبر است و وعید بر عناد
و ترک نیکوئی و مخالفت قول بعمل أَفَلَا تَعْقِلُونَ آیا پس عقل را کار نمیفرمایید در قبح فعل خود تا باز ایستید از آن این آیه در
شان بعضی از علمای یهود مدینه است که یاران خود را ترغیب میکردند بر اسلام و انقیاد شرع محمدی و خود قبول اسلام نمیکردند
از انس مرویست که رسول صلعم فرمود که در شب معراج بر جمعی بگذشتم که لبهای ایشانرا بمقراض میبریدند گفتم بجبرئیل که اینها
کیستند گفت واعظانند که در دنیا مردمانرا به نیکوئی میفرمودند و خود ترک آن میکردند و چون حق تعالی کفار را از کفر و عناد نهی کرد در عقب
آن ایشانرا بطاعت امر فرمود بدین وجه که وَاسْتَعِينُوا و یاری مخواهید بر احتیاج خود بِالصَّبْرِ شکیبائی کردن بر مشقت طاعت
و از ائمه علیهم السلام مرویست که مراد بصبر روزه است یعنی استعانت نمایید بر مقاصد دنیوی و اخروی خود بروزه داشتن وَالصَّلَاةِ
و بنماز گذاردن تا حق تعالی ببرکت این دو رکن اعظم اسلام شما را بمرادات و مقصودات دنیا و آخرة رساند وَإِنَّهَا و بدرستی
که استعانت بصبر و صلوة لَكَبِيرَةٌ بزرگ و دشوار و گرانست اکثر بر آنند که ضمیر انها راجع است بصلوة یعنی نماز دشوار است
بر همه کس إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ مگر ترسکاران و فروتنان از ترس حق تعالی و آرام یافتگان بطاعت او و انها مومنانند از مجاهد
نقلست که مومنان چون متیقن اند برسیدن بثواب طاعت و مرتبهٔ بلند که در بهشت نامزد ایشانست عبادة بر ایشان دشوار
نمی نماید بعد از آن در صفت ایشان میفرماید که الَّذِينَ یعنی این مومنان ترسکار کسانی اند که يَظُنُّونَ دارند باطن بمعنی
یقین است چه در کلام عرب اطلاق ظن بآن بسیار است یعنی بیقین میدانند أَنَّهُمْ که ایشان مُلَاقُو رَبِّهِمْ رسندگان
بوعدهٔ پروردگار خود بجهة تاکید وَأَنَّهُمْ و آنکه ایشان إِلَيْهِ بسوی نعمه پروردگار خود بپاداش عبادة خود رَاجِعُونَ
باز گردانند و بعد از آن مبالغه میکند بار دیگر بنی اسرائیل را بیاد کردن نعمتها امر میفرماید که يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ ای فرزندان
یعقوب اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي یاد کنید نعمتهای مرا که أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ انعام کردم بر شما وَأَنِّي و اینرا نیز یاد کنید که من فَضَّلْتُكُمْ
تفضیل کردم آبا و اجداد شما را عَلَى الْعَالَمِينَ بر عالمیانی که در روزگار ایشان بودند و آن در عهد موسی بود و زمانی
که بعد از او بود چه حق تعالی ایشانرا بجهة علم و ایمان و عمل صالح بزرگوار گردانید و بعضی را پیغمبر و پادشاه عادل ساخت و اولاد بیعة

بدران نکرده بکفر و معصیت مشغول شدند پس در تهدید ایشان میفرماید که واتقوا یوما و بترسید از حساب روزی که دران روز لا تجزی
حق گذاری نکند یعنی ادای حق گذاری نتواند نمود نفس هیچ نفس مومن عن نفس از نفس کافر شیئا اندک چیزی که از حقوق مردمان
که در ذمه او بوده باشد یا کفایت نکند هیچ شخصی از هیچکس چیزی از عذاب را ولا یقبل منها و پذیرفته نشود ازان نفس عاصی
شفاعة درخواستی بر تقدیر آنکه کسی که شفاعت او کند ولا یؤخذ منها و فرا گرفته نشود ازان نفس عدل فدایی که عوض خود بدهد
برای کشیدن عذاب و دفع عذاب خود ولا هم ینصرون و نه ایشان دران روز یاری داده شوند یعنی در دفع عذاب هیچکس
نصرت ایشان ندهد مراد باین آیه کفارند چه نزول این جهت رد قول ایشانست که میگفتند که پدران ما که انبیا اند شفیعان ما باشند
دران روز جزا و مومنان درین حکم داخل هستند زیرا که بحدیث متواتر ثابت شده که حضرت پیغمبر صلعم فرموده که ذخیره کردم
شفاعت خود را از برای اهل کبایر از امت خود و نیز فرموده که در روز قیامت مرا اذن شفاعت دهند پس شفاعت کنم و اهل مرا نیز
رخصت شفاعت دهند تا ایشان کنهکاران را شفاعت کنیم و نیز انحضرت فرموده که کمترین مومنان در شفاعت کردن کسی باشد که در حق
چهل کس از برادران مومن خود شفاعت کند که هر یک از ایشان سزاوار دوزخ باشند و نیز بجهة تذکیر نعمت بر بنی اسرائیل میفرماید
که واذ نجیناکم و یاد کنید ای بنی اسرائیل وقتی را که رهانیدیم شما را مراد بر اجداد ایشانست پس منت بر فرزندان
نهاده زیرا که وصول نعمت بر پدران موجب سرافرازی فرزندانست پس معنی اینست که ای بنی اسرائیل این نوع نعمت را
یاد کنید که با خلاص دادیم پدران شما را من آل فرعون از متعلقان فرعون یسومونکم ستم و رنج میرسانیدند و عذاب
میکردند شما را سوء العذاب سختترین و بدترین عذاب پس در بیان این عذاب میفرماید که یذبحون ابناءکم
میکشتند پسران شما را در طفولیت ویستحیون نساءکم و باقی میگذاشتند دختران شما را تا انهارا بندگان
خود سازند و با ایشان تفاریه کنند و خدمت فرمایند و نزد بعضی سوء عذاب عملهای پر مشقت بود چه بعضی انهارا
خدمتکاران بنان کردانیده بودند و برخی از ایشان زراعت میکردند و بعضی دیگر گلکاری و خشت کشیدن و جمعی
دیگر عصاری و برخی دیگر که صلاحیت خدمت نداشتند جزیه بر ایشان نهاده بودند و سبب کشتن پسران ایشان آن
بود که فرعون خوابی دیده بود که در میان بنی اسرائیل پسری متولد شود که خرابی ملک او و هلاک او در دست او بود
اورده اند که فرعون خواب دید که آتش از طرف بیت المقدس شعله کشید و همه خانهای مصر سوخته و بنی اسرائیل را ضرری نرسید
فرعون ازین خواب هراسان گشت و خواب را بر کاهنان عرض کرد ایشان گفتند که پسری از بنی اسرائیل متولد شود که هلاک تو
بر دست او باشد فرعون قابلها را بر زنان حامله ایشان گماشت تا هر پسری که متولد می شد میکشتند وفی ذلکم و درین کشتن
پسران و خدمت فرمودن دختران شما و امر کردن همه شما را بر کارهای سخت بلاء من ربکم محنتی و ازمایشی بود شما را
از پروردگار شما عظیم که بزرگ و بی نهایت بود اورده اند که فرعون عمران را نگذاشت که بخانه خود رود بجهة خوف انکه مبادا
با زن خود خلوت کند و پسری متولد شود شبی فرعون در کوشک خسپیده بود و عمران در نزد او در خواب بود چون بیدار شد دید

کردن او

که زن او حاضر شده متعجب شد گفت چگونه اینجا امدی با انکه درها بسته بود و پاسبانان بر درگاه ایستاده گفت من بخودی خود اینجا نیامده ام
عمران دانست که این از جانب خداست پس بر بالین فرعون با او خلوت کرد و فرشته که بفرمان خدای اورا اورده بود باز بخانه
خودش برد و چون حامله شد اورا از نظر غمازان پوشید تا که موسی متولد شد گماشتگان امدند تا تفحص این معنی کنند مادر موسی
از خوف موسی را در تنور نهاد و سر تنور بپوشید و بکر بخت خواهر او که خاله موسی بود ازین معنی بیخبر آتش در تنور نهاد تا نان بزد در وقتی
که زبانه آتش از تنور در هوا میرفت کسان فرعون در رسیدند و همه جا تفحص کردند مادر موسی را بدست آوردند و از پسر اثری
نیافتند بر سر تنور رفتند آتشی عظیم از تنور بیرون می امد و بعد از تفحص جمیع آن خانه فرعون را خبر دادند که غلط
بعرض رسانیده اند فرعون خوشحال گشت و چون مادر موسی بر سر تنور امد دید که آتش از تنور بیرون می امد آتش در نهاد
او افتاده چون در تنور نگریست دید که موسی با آتش بازی میکند دانست که در ضمن این سری هست پس موسی را بر گرفت و در خفیه
تربیت او میکرد و تتمه این حکایت در موضع خود بیان خواهد شد انشاء الله تعالی بعد ازان نعمت دیگر را بیاد ایشان می آورد
و میفرماید که واذ فرقنا بکم البحر و یاد کنید این را که چون بشکافتیم بجهة شما دریای قلزم را وقتی که از فرعون میگریختید
و دریا در پیش شما بود و لشکر فرعون در عقب شما می امد فانجیناکم پس برهانیدیم شما را از ضرر ایشان و
اغرقنا آل فرعون و به آب فرو بردیم فرعون و کسان اورا وانتم تنظرون و حال آنکه شما می نگریستید بدریا که چگونه
شکافته میشد یا بفرعونیان نگاه میکردید که چه سان غرق میگشتند و تفصیل این حکایات در اثنای آیات مذکور خواهد
شد واذ واعدنا موسی و نیز یاد کنید وقتی که وعده دادیم موسی را برای دادن کتاب توریة اربعین لیلة چهل
شبانه روز یعنی گفتیم بعد از انقضای مدت چهل روز که تمامی ذو القعده بود و ده روز از ذو الحجه توریة را بتو دهیم پس موسی
بامر خدای تعم با بعضی از خواص خود متوجه کوه طور شد تا خدای تعم توریة را باو دهد ثم اتخذتم العجل بعد ازان فرا
گرفتند گوساله را بخدایی من بعده از پس رفتن موسی بطور وانتم ظالمون و شما ستمکاران بودید بجهت این شرک
آوردن و باعث این امر سامری بود چنانکه در موضع خود معلوم گردد ثم عفونا عنکم پس عفو کردیم و در گذرانیدیم
از شما بعد از توبه شما و هلاک نکردیم شما را من بعد ذلک از پس گوساله پرستیدن شما لعلکم تشکرون شاید که شما
شکر گویید خدا را بر نعمت عفو یعنی باراده آنکه شکر نعمت عفو بجای آورید و بعبادة او مشغول شوید بعد ازان بیان نعمت دیگر
میکند بر ایشان و میگوید واذ آتینا موسی و نیز یاد کنید اورا که دادیم موسی را الکتاب والفرقان کتاب توریة و حجتی
و دلیلی جدا کننده میان حق و باطل و آن معجزات او بود لعلکم تهتدون شاید که شما راه راست یابید یعنی باراده
آنکه شما هدایت یابید بتدبر در توریة و تفکر در معجزات او واذ قال موسی و نیز یاد کنید وقتی را که گفت موسی
بعد از فرا گرفتن توریة و باز گشتن از طور لقومه گروه خود را یعنی بگوساله پرستیدن مشغول شده بودند یا قوم
ای گروه من انکم ظلمتم انفسکم بدرستی که شما ستم کردید بر نفسهای خود باتخاذکم العجل بفرا گرفتن شما گوساله را

بخدای فتوبوا پس باز گردید بتضرع وزاری وتوبه کنید از این عمل قبیح ورجوع نمائید الی بارئکم بسوی آفریدگار خود که
بریست از نقص وعیب ودر آفرین چیزها فاقتلوا انفسکم پس بکشید نفسهای خود را که قبول توبه شما بر نیست ذلکم
این کشته شدن شما خیر لکم بهتر است مر شما را از زندگانی دنیا عند بارئکم نزد آفریدگار شما چه این موجب پاکیزگی
شماست از کفر وشان وسبب رسیدن شما بحیوة جاودانی وسرور ابدی آورده اند که بعد از این حکم به بنی اسرائیل بفرموده
غسل میت کردند وکفن پوشیدند وبصحرا رفتند وبزانو در آمده سرها در پیش افکندند وهرون با دوازده هزار مرد
که بر دین موسی ثابت وراسخ بودند شمشیرها کشیده بیامدند وبقتل ایشان مشغول شدند وحق تعالی ابری تاریک بر سر ایشان
بداشت تا جهان تاریک شود تا بشفقت ورحم ایشان را از کشتن خویشان واقربا باز ندارد یکدیگر را میکشتند حتی پدر پسر را وپسر پدر را
تا آنکه از زوال روز تا بغروب هفتاد هزار از ایشان بکشتند تا آنکه موسی وهرون را بر ایشان رحم آمده بگریستند واز روی
تضرع وزاری بدرگاه حضرت باری بنالیدند که بارخدایا بنی اسرائیل هلاک شدند این بقیه را ببخش حق تعالی اجابت فرمود
وتاریکی فرو نشست وچون موسی کشتگان را شمرد هفتاد هزار بودند بسیار غمگین شد حق تعالی فرمود که ای موسی کشنده ایشان
مجاهد است وکشته شده ایشان شهید وهمه را ببهشت خواهد برد بدین با این خوشنود شد حاصل که حق تعالی میفرماید
که چون فرمان مرا بدل بجای آورید فتاب علیکم پس رجوع کرد خدای بشما بمغفرت وقبول توبه انه هو التواب
بدرستی که اوست بسیار باز گرداننده بشما بعفو ومغفرت وقبول توبه الرحیم بسیار مهربان بر توبه کاران آورده اند
که چون بنی اسرائیل بعد از قتل بوحدانیت حق اعتراف کردند حق تعالی بموسی خطاب کرد که بار دیگر بمناجات آی وجمعی از بنی اسرائیل
با خود بیاور تا عذر گناهی که کرده اند از پرستش گوساله بخواهند وبشرف شنیدن کلام من مشرف شوند موسی ع هفتاد کس
از بزرگان بنی اسرائیل اختیار کرد وایشان را همراه بکوه طور آورد وموسی چون خواست که مناجات کند حجابی میان او وهفتاد کس
پیدا شد ایشان بیرون حجاب ماندند حق تعالی با موسی سخن گفت با امر ونهی ووعظ ونصیحت ایشان نیز میشنیدند پس
خطاب با ایشان کرد که منم خدائی که جز من خدائی نیست خداوند زمین مکه ام وشما را از زمین مصر بیرون آورده ام مرا پرستید وغیر
مرا پرستش مکنید چون موسی از مناجات فارغ شد وازان جا زایل گشت با ایشان گفت کلام خدا را شنیدید گفتند آوازی شنیدیم
اما نمیدانیم که گوینده او خدا بود یا شیطان تا خدا را معاینه نه بینیم باور نکنیم که کلام خداست چنانچه میگفتند آتشی از آسمان آمد
وهمه را بسوخت کما قال الله واذ قلتم ویاد کنید از آنکه میگفتید یعنی هفتاد تن از بزرگان شما که با موسی بطور رفته بودند یا موسی
لن نؤمن لک ای موسی ما باور نداریم ترا که میگوئی که این سخن از پس حجاب شنیدیم سخن خداست حتی نری الله تا وقتی که به دیده
بصر ببینیم خدا را جهرة دیدنی وظاهر واشکارا ورو بارو فاخذتکم الصاعقة پس فرا گرفت بزرگان شما آتشی که از
آسمان فرود آید بجهت عناد وانکار وطلب امر محال وانتم تنظرون وشما می نگریستید یعنی بزرگان شما نگاه میکردند بدان
آتش که با ایشان رسید وگویند که باواز مهیب صاعقه هلاک شدند حاصل که ایشان بعد از مردن یک شبانه روز چنان افتاده

بودند

بودند وموسی بیهوش شد وچون با خود آمد متحیر در ایشان مینگریست ومیگفت بارخدایا بنی اسرائیل چه گویم وچون از احوال ایشان پرسند
چه جواب دهم حق تعالی ایشان را زنده ساخت چنانکه میفرماید ثم بعثناکم پس برانگیختیم وزنده گردانیدیم شما را من بعد
موتکم از پس مردن شما بصاعقه لعلکم تشکرون تا باشد که شما سپاس داری کنید مر حق تعالی را در زنده گردانیدن چه زندگی
اصل نعمتست تا بعد از زندگی بعبادت ما مشغول شوید مرویست در وقتی که موسی بنی اسرائیل را گفت که به بیت المقدس روید وبا
جباران وگردن کشان آنجا حرب کنید ایشان از این امتناع کردند حق تعالی بر ایشان غضب کرد وچهل سال در تیه که بیابانی بود هموار و
مسافت آن پنج فرسنگ در پنج فرسنگ بود سرگردان شدند وایشان درین مدت در گرمای آن بیابان وتاب آفتاب گرفتار افتادند
وهرگاه از آن رحلت میکردند وتا شب میرفتند چون نگاه میکردند باز در همان موضع بودند که رحلت کرده بودند وچون از تاب
آفتاب بیتاب شدند بتضرع وزاری از موسی درخواستند تا از خدای استدعا کند که ایشان را سایه کرامت کند تا از حرارت آفتاب
ایمن شوند حق تعالی ابری سفید تنک که نمی بارید وباد خنک از آن میوزید بر سر ایشان بداشت وچون در زیر آن استراحت کردند
گفتند ای موسی از گرما آسایش یافتیم اما طعام نداریم که بان سد رمق کنیم حق تعالی امر کرد بباران تا ترنجبین ومرغ سمانی بر
ایشان بباراند چنانکه میفرماید که وظللنا علیکم الغمام وسایه ساختیم بر شما ابر را تا از حرارت آن ضرر نیابید
وانزلنا علیکم المن وفرو فرستادیم برای شما در آن بیابان ترنجبین را والسلوی ومرغ سمانی وآن مرغی بود
سماوی از گنجشک بزرگتر واز کبوتر خردتر وترنجبین مانند برف از اول طلوع صبح تا بر آمدن آفتاب بر ایشان میبارید
وباد جنوب را امر فرمود تا مرغ سمانی را بر ایشان ریزان میساخت ودر تفاسیر آمده که آن مرغان بر شاخهای گیاه نشستندی
وبنغمای خوش سرائیدندی وبادی بر ایشان وزیدی وپرهای ایشان بریختی وفی الحال بریان شدندی بی رگ واستخوان پس
گفتیم ایشان را کلوا بخورید من طیبات ما رزقناکم از پاکیزهای آنچیزی که روزی کردیم شما را وآنرا برای فردا ذخیره منهید
ایشان خلاف کرده می نهادند وهمه متعفن میشد وما ظلمونا وستم نکردند بر ما بدین نافرمانی ولکن کانوا ولیکن بودند که
بنادانی انفسهم یظلمون بر نفسهای خود ستم کردند یعنی برزاقی حق تعالی اعتماد نکردند وذخیره آن میکردند وناسپاسی مینمودند
وبجهت آن از ثواب یا از این نعمت محروم ماندند پس ضرر آن جز بخودشان ظاهر نشد وچون مدت چهل سال که در آن بیابان متحیر
وسرگردان بودند حکم الهی شد که بشهر مقدس داخل شوند چنانکه میفرماید که اذ قلنا ویاد آورید که چون گفتیم شما را ادخلوا
هذه القریة در آئید درین دیه یعنی بیت المقدس فکلوا منها پس بخورید از این دیه یعنی میوها وطعامهای آن حیث شئتم
هر جا که خواهید وهر چه اراده کنید رغدا خوردنی بسیار وفراخ وادخلوا الباب ودر آئید بدری از درهای این دیه وآنرا
هفت در بود سجدا در حالتی که سجده کنندگان باشید برای شکر گذاردن او سبحانه بر آنکه شما را از آن برهانید واز آن
سرگردانی خلاص کرد وقولوا حطة وبگوئید که بارخدایا درخواست ما از خطیه ایست واین کلمه استغفار ایشان بود یعنی بگوئید
که ما را بیامرزید وبیفکن ما را از گناهان ما نغفر لکم تا بیامرزیم ما شما را خطایاکم گناهان شما را ببرکت دعا وسجده

وسنزید المحسنین وزود باشد که زیاده کنیم نیکوکارانرا ثواب ایشان فبدل الذین پس بدل کردند وبگردانیدند انانکه ظلموا ستم
کردند برخودان کلمهٔ استغفار راکه بان مامور شده بودند قولا غیر الذی قیل لهم بگفتاری غیر ان گفته شده مر ایشانرا یعنی
حق تعالی فرموده بود که بگویید حطه ایشان گفتند حنطه یا هطا سمقاثا یعنی گندم سرخ مراد انست که توبه واستغفار را
بدل کردند بانچه مطلوب ایشان بود از نعمتهای دنیا وباوجود این چون ایشانرا گفتند که ازین در تنگ درروید تا بخشیم شما خم شود
برای تواضع وفروتنی برای خدا ایشان بعضی بدرهای فراخ بلند رفتند وراه بگردانیدند فانزلنا پس فرو فرستادیم
علی الذین ظلموا بر انانکه ستم کردند بتغییر گفتار وکردار رجزا عذابی وعقوبتی مقدر من السماء بما کانوا یفسقون
از اسمان بسبب انچه بودند که بیرون میرفتند از فرمان ما مرویست که مراد برجز طاعونست در روایت واقع شده که در یک
ساعت بیست وچهار هزار وبروایتی هفتاد هزار کس از پیران ایشان بمردند وفرزندان ایشان بماندند اورده که چون بنی اسرائیل
در تیه من وسلوی بخوردند تشنه شدند وهفتاد هزار مرد ایشان زبان العطش العطش گشودند ونزد موسی آمدند واز روی
عجز از موسی طلب آب کردند کما قال الله تعالی واذ استسقی موسی ویاد کنید انرا که چون موسی اب خواست از ما لقومه برای گروه خود
که بعد از خوردن من وسلوی تشنه شده بودند فقلنا اضرب بعصاک پس گفتیم ما او را که ای موسی بزن بعصای خود که از
شعیب بتو رسیده الحجر سنگ معین را وان سنگی بود مربع ببزرگی سر ادمی که حق تعالی از بهشت بموسی فرستاده یا
از زمین طور برداشته بود گویند ادم اورا از بهشت آورده بود بمیراث بشعیب افتاده وشعیب انرا با عصا بموسی
داده در تفسیر اهل بیت علیهم السلام مذکور است که چون از موسی آب خواستند موسی دست بدعا برداشت وگفت الهی بحق محمد سید
الانبیا وبحق علی سید الاوصیا وبحق فاطمه سیدة النساء وبحق الحسن سید الاولیاء وبحق الحسین افضل الشهداء
وبحق عترتهم وخلفائهم سادات الازکیاء که اب ده این بندگان تشنه جگر را حق تعالی فرمود که ای موسی عصا را بر سنگ زن
موسی عصا بر سنگ زد فانفجرت منه پس شکافته شد وروان شد از ان سنگ اثنتا عشرة عینا دوازده چشمه
بعدد دوازده سبط بنی اسرائیل قد علم کل اناس بدرستی که دانستی هر یک از مردمان یعنی هر سبطی از دوازده
سبط مشربهم اشخور خود را یعنی چشمه معین خود را که از ان اب اشامیدندی از سلیمن وراق روایتست که ان
سنگ بود وازان دوازده چشمه اب عذب بیرون امدی وچون ازان مستغنی شدندی دیگر باره عصا بر وزدی منقطع گشتی
وهر روز ششصد هزار مرد از ان اب دادی غیر از چهار پایان حاصل که هر چند ولی از ان دوازده مخصوص بر
سبطی بودی از ان دوازده سبط وگفتیم ایشانرا کلوا واشربوا من رزق الله بخورید وبیاشامید از روزی که خدای تعالی
بی رنج وتعب بشما داده ولا تعثوا واز حد در مگذرید فی الارض در زمین مفسدین در حالتی که تباه کار اید اورده
اند که چون حق تعالی من وسلوی واب چشمها بر بنی اسرائیل کرامت فرمود ایشان ناسپاسی کردند وطلبهای چیز دیگر کردند چنانکه
میفرماید واذ قلتم یا موسی ویاد کنید که چون گفتید که ای موسی لن نصبر علی طعام واحد وهرگز صبر نتوانیم کرد

برطعامها

برطعامهای یکانه یعنی یک طعام که من وسلوی است واگرچه دو طعام بودند اما هر دو در یک سرشته یکی میساختند فادع لنا ربک پس بخوان
برای ما پروردگار خود را یخرج لنا بیرون اورد وموجود سازد برای ما مما تنبت الارض از بعضی از چیزی که میرویاند اورا در زمین
یعنی زمین واسطه ایست در رویانیدن ان من بقلها از تره‌ها وسبزیهای زمین وقثائها واز خیار بادرنگ ان وفومها واز سیر ان
وعدسها واز عدس ان وبصلها وپیاز ان وچون از موسی این در خواستند قال گفت موسی با حق تعالی بعد از دعا از روی انکار و
تعجب که اتستبدلون الذی ایا بدل میکنند ان چیزی که هو ادنی بالذی ان فروتر وزبون تر است با چیزی که هو خیر ان بهتر است ونیکوتر
از ترنجبین وگوشت مرغ که در لذت ونفع وعدم احتیاج بسی بهتر است از ان چیزها وچیز اعلی را بادنی بدل کردند اهبطوا مصرا فرو
روید ازین بیابان در شهری از شهرهای ارض مقدسه یا بشهر مصر روید که شهر فرعونست فان لکم پس بدرستی که در ان شهر مر شما راست ما سألتم
انچه خواستید از ان ترها وضربت علیهم الذلة ویحتمل که از نعمتی زده شد یعنی لازم گشت بر ایشان خواری بجزیه دادن والمسکنة ودرویشی
وبیچارگی که هر چند توانگر باشند خود را در زی بینوایی واحتیاج بخلق نمایند بجهت انکه مبادا جزیه برایشان افزون سازند وباءو وباز
گشتند بغضب من الله بخشمی از خدای تعالی یعنی سزاوار خشم خدا شدند ذلک بانهم ان خواری وبیچارگی وخشم خدا مر ایشانرا بسبب ان
بود که ایشان کانوا یکفرون بایات الله بودند که کافر میشدند بایتهای خدای تعالی یعنی معجزات او که بموسی عطا کرده بود وایات توریة
که متضمن نعت پیغمبر صلعم بود ویقتلون النبیین ومیکشتند پیغمبرانرا چون زکریا ویحیی وشعیب وغیر ان از پیغمبران بغیر الحق بناحق ونا روا یعنی با انکه
میدانستند که چیزی که موجب قتل باشد از ایشان صادر نشده بود اظهار میکنند بلکه باعث قتل ایشان حب دنیا وریاست بود ذلک
بما عصوا ان مذلت ومسکنت وغضب الهی بسبب انکه عاصی شدند در فرمان خدای وکانوا یعتدون وبودند که از حد در میگذشتند
واز احکام خدای تعالی میگردیدند بر وجهی که در خبر امده که در بامداد هفتاد هزار پیغمبر را میکشتند ودر وقت نماز دیگر در همان روز ودر همان
موضع تره میفروختند اورده اند از پیغمبر روایت کرده که یهودان بعد از موسی مدت پانصد سال اختلاف کردند وهر فرقه طریقی اختیار
کردند وبعد از عیسی مدت دویست سال بعد از ان میفرماید که ان الذین امنوا بدرستی که انانکه از روی نفاق اظهار ایمان کردند
یعنی بمجرد زبان اقرار کردند بایمان بی اعتقاد بدل والذین هادوا وانانکه یهود شدند والنصاری وگروه ترسایان
والصابئین وانها که از دین کفر بدین دیگر از ادیان کفار گراییده اند یا کسانی که از دینی چیزی فرا گرفته اند باین وجه که ملائکه را می
پرستند وزبور میخوانند ودر نماز روی بکعبه میارند ومیگویند ایشان ستاره پرستند وبر هر تقدیر این گروه مذکوره من امن بالله هر کدام
که گروید بخدا یعنی باخلاص تمام بخدا وصفات سلبی وثبوتی او وتصدیق کردند ونبوت محمد اقرار کردند باعتقاد وبدل وبالیوم الاخر
وگرویدند بروز بازپسین که قیامتست وعمل صالحا وکردند کارهای شایسته فلهم اجرهم عند ربهم پس مر ایشانراست مزد ایمان
وعمل صالح نزد پروردگار ایشان ولا خوف علیهم وترسی نباشد بر ایشان از عذاب ولا هم یحزنون ونباشد که اندوه گین
شوند بفوت ونقص پاداش وبعد از ذکر کفر بنی اسرائیل باز خطاب بایشان کرده میگوید واذ اخذنا ویاد کنید انرا که فرا گرفتیم از
شما میثاقکم پیمان شما را بمتابعت موسی وعمل باحکام توریة که از جمله ان این بود که شریک مگیرید بخدا وبهمه پیغمبران وکتابهای ایشان

بکرویدو امرهای ایشانرا کردن نهید وازنهیات او دورشوید وَرَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ و برداشتیم برزبر شما کوه را تا ان بمانرا قبول کردید
وسبب انکه بنی اسرائیل بعد از نزول توریه سرکشی اغاز کردند واحکام اورا قبول نکردند حق تعالی جبرئیل را امر کرد تا کوهی از کوههای
فلسطین که انرا طور کفتندی بمقدار لشکرگاه ایشان بطول وعرض یک فرسنگ در یک فرسنگ بربالای ایشان برداشت
بمقدار قامت مردی ودر پیش ایشان اتشی افروخت ودر عقب ایشان دریایی وخار بدید امدند وچون گریزگاه ندیدند بتضرع
وزاری بروی درافتادند ونیمهٔ روی برزمین نهادند ونیمهٔ دیگر بکوشهٔ چشم بکوه می نکریستند از ترس انکه مبادا بر سر ایشان
فرود اید وازینجاست که سجدهٔ ایشان در یک نیمهٔ رویست وکفتیم ایشانرا نزد این حال که خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ فرا کیرید انچه دادیم
شمارا از احکام شرع بِقُوَّةٍ بجد تمام وجهدی قوی که هیچ شکی دران راه نیاید وَاذْكُرُوا و یاد کیرید وفراموش مکنید ویا پیوسته
یاد کنید وتفکر نمایید مَا فِيهِ انچه درو ست از ثواب و عقاب وعمل بمضمون ان کنید لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ تا باشد یعنی باراده
انکه شما پرهیزید از ناشایستکان که انواع معاصی است ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ پس روی بکردانیدید از وفا بان عهد مِنْ بَعْدِ
ذَلِكَ از پس فراکرفتن وقبول کردن ان بر جد تمام فَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ پس اکر نه فضل وبخشایش خدا بودی بر شما وَرَحْمَتُهُ
وبخشش او نسبت بشما بتوفیق دادن شما بتوبه ویا بوجود محمد صلی الله علیه وآله که شمارا بحق دعوة کردی وبراه راست نمودی
لَكُنْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ هر اینه میبودید از زیان کاران ونیز خطاب بایشان کرده میفرماید که وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ الَّذِينَ وبدرستی
که نیک دانستید احوال انانرا که اعْتَدَوْا مِنْكُمْ از حد فرمان در کذشتند از قوم شما در شهر ایله فِي السَّبْتِ
در حکم روز شنبه که منع فرموده بودیم که دران روز صید ماهی نکنند واز صبح تا شام عبادة کنند وایشان دران
روز بحیله ماهی میکرفتند چنانکه در روایة امده که روز شنبه همه ماهیان دریا بان موضع جمع میشدند وسر از اب بیرون میکردند واین
بود تا که کسی درین روز تعرض بایشان نرساند چه مدت شماری بود که درین روز کسی مزاحم ایشان نمیشد وایشان از ان دانسته
دلیر اند انجا جمع میشدند وچون روز باخر میرسید همه میرفتند واز ایشان کسی اثری نمیدید تا بشنبه دیگر این حال بر
ایشان شاق امده اخر حیله کردند باین وجه که در پیرامن ان دریا حوضها کندند ودر روز جمعه اب دریارا در ان میکشادند
ودر روز شنبه ان حوضها پر از ماهی میشد وایشان در اخر روز ابراه میبستند تا ماهیان بدریا نروند وروز یکشنبه ان صید میکردند
ومیکفتند ما روز یکشنبه ماهی میکیریم ومخالفت حکم خدا نمیکنیم ودران شهر هفتاد هزار مرد بودند چون مدتی برین
براامد مردمان دلیر شدند روز شنبه نیز بصید ماهی مشغول شدند وهرچند صلحای ایشان منع کردند از ان باز نه
استادند اخر داود علیه السلام بر ایشان دعا کرده حق تعالی همه را بصورة بوزینه مسخ فرمود کما قال الله تعالی فَقُلْنَا لَهُمْ پس کفتیم
ما مر ایشانرا كُونُوا قِرَدَةً باشید بصورة بوزینکان خَاسِئِينَ راه شدکان وخوار کشتکان فَجَعَلْنَاهَا پس
کردانیدیم مسخیت وعقوبت ایشانرا نَكَالًا عبرتی واعتباری لِمَا بَيْنَ يَدَيْهَا مر انهارا که پیش از ایشان بودند وَمَا
خَلْفَهَا وانهارا که بعد از ایشان پیدا شدند هرچه مسخ شدن ایشان مذکور بوده در کتب پیشینیان وقصه ایشان شهور

درمیان پیشینیان ویا انکه مراد بدیهای مردمانی بودند که هم عصر ایشان بودند یعنی عبرتی برای مردمان زمان ایشان وبرای
کسانی که بعد از ایشان بودند وَمَوْعِظَةً لِلْمُتَّقِينَ وپندی برای پرهیزکاران از قوم ایشان یا برای هرکه پرهیزد ازین
نوع معصیت وَإِذْ قَالَ مُوسَى ونیز یاد کنی وقتی که کفت موسی لِقَوْمِهِ مر کروه خود را وقتی که در میان کشته یافته بودند
عامیل نام ومیخواستند که قاتل او معلوم کردد إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ بدرستی که خدای تعالی امر میفرماید شمارا أَنْ
تَذْبَحُوا بَقَرَةً که بکشید کاوی را قَالُوا کفتند قوم موسی از روی استبعاد أَتَتَّخِذُنَا آیا فرا میکیری مارا هُزُوًا اهل
سخریه یعنی با ما سخریه میکنی چه ما از تو میپرسیم که عامیل را که کشته وتو میکویی که کاوی بکشید قَالَ أَعُوذُ بِاللَّهِ کفت
موسی پناه میکیرم بخدا أَنْ أَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ از انکه من باشم از نادانان زیرا که سخریه در مثل این حال محض نادانیست
وچون ایشان جد موسی بدانستند قَالُوا ادْعُ لَنَا کفتند بخوان یعنی سؤال کن از برای ما رَبَّكَ پروردکار خود را يُبَيِّنْ لَنَا
تا بیان کند برای ما که مَا هِيَ حقیقت ان کاو یعنی چه صفت دارد قَالَ کفت موسی إِنَّهُ يَقُولُ بدرستی که میکوید خدای إِنَّهَا
بَقَرَةٌ که ان کاویست لَا فَارِضٌ نه پیر است وان کار افتاده وَلَا بِكْرٌ ودر اول جوانی ونارسیده بحد کار بلکه ان کاو عَوَانٌ
بَيْنَ ذَلِكَ وسط است میان جوانی وپیری فَافْعَلُوا مَا تُؤْمَرُونَ پس بکنید انچه فرموده شوید قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ کفتند بار دیگر
بخوان برای ما پروردکار خود را يُبَيِّنْ لَنَا تا ظاهر وهویدا سازد برای ما مَا لَوْنُهَا زرد رنگ در غایت زردی رنگ ان
بروجهی که تَسُرُّ النَّاظِرِينَ شاد کرداند از رنگ خود نظر کنندکان را بوی وچون هنوز اشتباه ایشان باقی بود ازین جهة بار دیگر
تکرار سؤال کرده قَالُوا کفتند بار دیگر ادْعُ لَنَا رَبَّكَ بخوان پروردکار خود را يُبَيِّنْ لَنَا تا [illegible] برای ما مَا هِيَ اشکارا کرداند
که انچه کاویست کار کننده است یا در صحرا چرنده وبعد از ان جهت اعتذار تکرار سؤال کفتند که إِنَّ الْبَقَرَ تَشَابَهَ عَلَيْنَا
بدرستی که کاوان متشابه شده اند بر ما چه میانه سال زرد رنگ بسیارند وَإِنَّا بدرستی که ما إِنْ شَاءَ اللَّهُ لَمُهْتَدُونَ هر اینه از جمله
راه یافتکان باشید بدین ویا بکشنده عامیل از حضرت رسالت صلعم منقولست که اکر بنی اسرائیل ان شاء الله نکفتندی هرکز ان کاو را نیافتندی
وچون ایشان طلب تبیین ان کاو کردند بروجهی که مشتبه بغیر ان نشود قَالَ کفت موسی بایشان که إِنَّهُ يَقُولُ بدرستی که حق تعالی میفرماید
إِنَّهَا بَقَرَةٌ لَا ذَلُولٌ بتحقیق که ان کاویست نه رام کشته ونرم شده که بحکم زراعت کننده تُثِيرُ الْأَرْضَ بشوراند وبر کرداند زمین
را وَلَا تَسْقِي الْحَرْثَ ونه کار اب دهد کشت را بلکه ان مُسَلَّمَةٌ دست باز داشت شده است از همه کارها وبرچرا میکند لَا شِيَةَ
نیست هیچ رنکی که مخالف رنگ زردی باشد فِيهَا در وحتی که سم وشاخ او همه زرد است قَالُوا الْآنَ کفتند اکنون که این صفتها بیان کردی
بروجهی که اشتباه رفع شد جِئْتَ بِالْحَقِّ اوردی راستی را یعنی تمام صفت باز کفتی از برای ما پس تفحص ان کاو کردند وانرا در دست
جوانی یافتند پرهیزکار در نهایت صلاحیت مادری پیر داشت وپیوسته بخدمتکاری او مشغول بودی ونام ان کاو مذهبه بودی وقیمت
مثلی ان سه درهم بود هرچند بنی اسرائیل در بها افزودند وی از فروختن اباء مینمود چه مادر انرا از بیع ان منع مینمود ونمیتوانست
که از فرمان مادر سر بپیچد پس کار بجایی رسید که راضی شد بانکه پوست ان کاو را پر از زر سرخ کنند وباو دهند وی بمادر عرض کرد

مادر خصتح ادا زسدی روایتست که وزن ان زر ده مقابل وزن ان کاو بود القصه جهت میامن پرهیزکاری ان جوان و اطاعت مادر بهای
ان کاو باین قیمت رسیده از ابنی اسرایل فروخت فذبحوها پس بکشتند انرا انکه دیکر بود ذبح ان کاو وان بود که تا سرزنش کوسالهٔ پرستان
بانکه کاوی اینچنین با انکه در نهایت حسن و غایت جمال و کمال قابل ذبح است پس کاوی دیکر بطریق اولی سزاوار کشتن باشد نه پرستیدن
وما کادوا یفعلون و نزدیک شد بانکه نکنند این کار را یعنی نخواستند که انرا بخرند و بکشند بجهت کرانی ان اما در اخر چاره
دیکر نداشتند انرا بکشتند پس خطاب بنی اسرایل کرده میفرماید واذ قتلتم نفسا و یاد کنید که چون بکشتید نفسیرا
که عامیل بود فادارأتم فیها پس اختلاف و نزاع کردید دران مقتول یعنی درانکه او را که کشته و هریک از شما انرا بکردن
یکدیکری انداخت والله مخرج ما کنتم تکتمون و خدای بیرون آورنده و ظاهر سازنده است انچیزیرا که هستید شما
که بپوشید انرا از قتل عامیل ناحق فقلنا اضربوه پس کفتیم ما که بزنید شما ان کشته را ببعضها بپارهٔ ان کاو که بیخ دم آن بود
یا زبان یا کوش و چون بروی زدند زنده شد و خون از کردن او میریخت و نام کشنده کان خود را بکفت وان دو برادر بودند
که از واسطهٔ مال انرا بصحرا برده و بقتل رسانیده بودند چون نام کشندهٔ خود را بکفت فی الحال بیفتاد و بمرد کذلک همچنانکه
این مرده را زنده کردانید یحیی الله الموتی زنده کرداند خدای همه مردکانرا روز قیامت ویریکم آیاته و بنماید شمارا ای منکران
بعث دلیلهای قدرت خود را در زنده کردانیدن مردکان لعلکم تعقلون فکر کنید شاید دریابید این را که کسی که قدرة دارد
بر زنده کردن نفسی هر اینه بر زنده کردن همه نفوس قادر خواهد بود و در ذکر این قصه دلالتست بر صدق نبوة پیغمبر ما صلی الله علیه و آله چه انحضرت
با انکه نا خوانده بود بنی اسرایل را ازین قصه خبر داده و ایشان میدانستند که دانستن این قصه ممکن نیست مکر کسیرا که کتابهای
پیشینیان خوانده باشد پس معلوم جهودان شد که این بطریق وحی باو رسیده و ایشان بجهة عناد تصدیق باو نکردند پس حق تعالی
در عقب این بیان طغیان ایشان میفرماید ثم قست قلوبکم پس از ان سخت کشته دلهای شما من بعد ذلک از پس زنده
شدن ان کشته فهی کالحجارة پس ان دلها که شماراست مانند سنکست در سختی و درشتی او اشد قسوة یا سخت تر
است از سنک از روی غلظت مراد انست که هرکه حال دلهای شمارا دانسته یا انرا تشبیه میکند بسنک یا انچه سختی او زیاده
از سنک باشد پس در بیان غلظت قلوب میفرماید وان من الحجارة و بدرستی که بعضی از سنکها لما هر آینه چیزیست یعنی ان
سنکیست که یتفجر منه الانهار روان میشود از ان جویهای بزرک وان منها و بدرستی که بعضی دیکر از ان سنکها ان
سنکیست که میشکافد فیخرج منه الماء پس بیرون می اید از ان اب خود وان منها لما یهبط و بتحقیق دیکر از ان سنکیست
که فرود اید از بلندی و بیفتد بر زمین من خشیة الله از ترس خدای یعنی چون سنکها متاثر میشوند بر وجه امتثال حکم الهی و شکافته
میشوند و اب از ان روان میشود و بعضی از ان به بالا به پایین می افتد و دل شما اصلا متاثر نمیکردد از امر خدای و کردن نمی نهید پس بخبر باشند
از سنک خاره وما الله بغافل و نیست خدای بیخبر عما تعملون از انچه میکنید بلکه داناست بهمهٔ ان و شمارا بجهت ان عذاب الیم
کرفتار خواهد کرد بعد از ان بجهة قطع طمع کردن از ایمان این نوع یهودان خطاب با اهل ایمان میکند و میکوید بر وجه انکار افتطمعون

ان تؤمنوا

ان یؤمنوا لکم آیا طمع میدارند انکه تصدیق کنند جهودان مر شمارا در انچه میکویید از دعوة ایشان بدین اسلام وقد کان فریق
منهم و حال انکه بودند کروهی از ایشان یعنی از ان هفتاد کس که بهمراه موسی بطور رفتند یسمعون کلام الله میشنیدند سخن خدایرا
بر کوه طور ثم یحرفونه پس تغییر میدادند او را من بعد ما عقلوه پس میکردانیدند ان سخن را پس از انکه دانسته بودند و دریافته — وهم یعلمون
حقیقت انرا بدون شک و شبهه و چون بمیان قوم خود امدند کفتند ما سخن حق را در باب امر و نهی شنیدیم ولیکن در اخر
کفت اینهارا که شما فرموده ام اکر میخواهید بکنید اکر نخواهید مکنید و از ان باک مدارید و حال انکه ایشان میدانستند که افترا
میکنند و از ابو جعفر علیه السلام روایتست که مراد جهودان زمان حضرت رسالت شده که کلام خدای که در توریة بود میشنیدند و انرا
تحریف میکردند مانند نعت انحضرت و ایهٔ رجم یا بر وفق ارزوی خود تغییر ان میکردند اورده اند که روزی حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
فرمود که جهودان بعد ازین در مدینه نیایند چرا ان امدن ایشان در مدینه فتنه ظاهر میشود پس بعضی از منافقان یهود
اول روز در مدینه می امدند که ما مسلمانیم همچو شما و در اخر روز باز کشته بیاران خود میپیوستند و خود را ازین خبر میدهد
که واذا لقوا الذین آمنوا و چون ملاقات کنند جهودان انانرا که ایمان آورده اند یعنی اصحاب محمد صلی الله علیه قالوا آمنا کویند کرویده ایم
مانند شما و تصدیق کرده ایم بانکه محمد رسولیست که در توریة اشاره باو واقع شده واذا خلا بعضهم و چون خلوت کنند برخی
از ایشان الی بعض با برخی دیکر که کافر بودند قالوا کویند ان کافران این منافقانرا از روی سرزنش که اتحدثونهم آیا خبر
میدهید اصحاب محمد را بما فتح الله بانچه کشاده است خدای ابواب دانش را علیکم بر شما در کتاب شما لیحاجوکم به
تا حجت کیرند بر شما بان عند ربکم و نزد پروردکار شما یعنی روز قیامة و کویند بشما که حق را میدانستید و متابعت نمیکردید
افلا تعقلون آیا چرا در نمی یابید که اسرار باخصم در میان نباید نهاد و قولی انست که بعضی از یهودان مدینه در اول
رسول صلی الله علیه و آله اصحاب را از نعت و صفت انحضرت که در توریة مذکور بود خبر دادند رؤسای ایشان چون کعب و حیی از ان اکاهی
یافته نهی ایشان کردند که شما اصحاب را از صفات محمد خبر میدهید تا ایشان بر شما حجتی باشند در قیامت حق تعالی جواب
ایشان کفت که اولا یعلمون آیا نمیدانند جهودان ان الله یعلم انکه خدای تعالی میداند ما یسرون وما یعلنون انچه پنهان
میدارند از کفر و انچه اشکارا میکنند از ایمان ومنهم امیون از جملهٔ جهودان جماعتی اند امیون نانویسنده و ناخوانده لا
یعلمون الکتاب نمیدانند و نمی شناسند انچه در توریتست مراد عوام الناس ایشانست که علم بقراءت و کتابة ندارند تا مطلع
شوند باحکام توریة الا امانی لیکن میدانند آرزوهای خود را یعنی اعتقاد ایشان انست که انچه در توریة است موافق
آرزوهای ایشانست و از جمله انست که اعتقاد دارند بصحت وعدهای دروغ که از علمای خود میشنیدند که بهشت خاص ایشان
خواهد بود و آبا و اجداد ایشان انرا شفاعت خواهند کرد وان هم الا یظنون و نیستند ایشان مکر انکه کمان میبرند
بدون علم و یقین یعنی انچه میکویند محض کمانست و هیچ علم بآن ندارند بعد از ان در تهدید تحریف کنندکان آیات
توریة میفرماید فویل پس عذاب دوزخ یا تحسر یا هلاکت یا چاهی که در جهنمست قعر آن چهل ساله راه للذین یکتبون

الکتاب مر آنانراست که مینویسند نوشته تحریف داده بایدیهم بدستهای خود مباشر کنایت آن میشوند و بدیگری نمیفرمایند ثم یقولون
هذا من عند الله پس میگویند این نوشته از نزدیک خداست لیشتروا به تا بخرند یعنی بدل کنند بدان کلام تحریف داده
ثمنا قلیلا بهای اندک را که متاع فانی دنیاست یعنی علمای یهود بواسطه رشوت گرفتن تغییر ان داده بجای ان نوشتند که پیغمبر اخر
الزمان شخصی باشد دراز قد ازرق چشم سفید پوست فروهشته موی یک چشم و این صفت دجالست و باعوام خود گفتند
که این صفات پیغمبر موعود است فویل لهم پس وای مر ایشانرا مما کتبت ایدیهم از انچه نوشته دستهای ایشان یعنی تحریف کردند
وویل لهم مما یکسبون و دیگر باره وای بر ایشان از انچیزی که کسب میکنند از رشوت گرفتن و بعد از تهدید ایشان تکذیب
قول ایشان میکند بقوله وقالوا و گفتند یهود بزعم باطل خود که لن تمسنا النار هرگز مس نکند ما را آتش دوزخ و بما نرسد
الا ایاما معدودة مگر بایام مقدار روزهای شمرده شده که آن هفت روز است و یا بعقد اد چهل روز بعدد روزها
که در ان گوساله میپرستیدند قل بگو ای محمد در جواب ایشان بر سبیل انکار که اتخذتم ایا فرا گرفته اید عند الله
از نزد خدای عهدا ایمانی که شمارا از ان میگویند عذاب نخواهد کرد و اگر بفرض چنین است که شما میگویید فلن
یخلف الله عهده پس هرگز خلاف نکند خدای عهد خود را ام تقولون یا میگویید یعنی افترا میکنید علی الله ما لا تعلمون
بر خدای تعالی انچه نمیدانید بلی نه چنانست که ایشان میگویند که مس اتش ایشانرا در زمانی اندک باشد بلکه من کسب
سیئة هر کس کسب کند خصلت بد را که ان شرکست واحاطت به خطیئته و فرا گیرد او را گناه او یعنی گناه شامل احوا
او شود فاولئک اصحاب النار پس انگروه اهل دوزخند هم فیها خالدون ایشان در ان اتش جاوید مانندگانند
بعد از ان در شان اهل ایمان میفرماید که والذین امنوا و انانکه گرویده اند بخدا و رسول وعملوا الصالحات و کردند
کردارهای نیکو و پسندیده اولئک اصحاب الجنة انگروه اهل بهشت هم ایشان نه غیر ایشان فیها خالدون
در بهشت جاوید باشندگانند باز سر رشته کلام بذکر بنی اسرائیل کشیده میفرماید که واذ اخذنا و یاد کنید چون فرا
گرفتیم یعنی در توریة میثاق بنی اسرائیل عهد و پیمان فرزندان یعقوب را که یهوداند و گفتیم ایشانرا که لا تعبدون
الا الله انکه میپرستید مگر خدایرا که سزاوار پرستش اوست نه غیر او وبالوالدین احسانا و نیکویی کنید به پدر و مادر
و نیکویی کردن از شفقت و مرحمت و انفاق و دعای خیر وذی القربی و نیکویی نمایید بخویشان والیتامی والمساکین
و به یتیمان یعنی فرزندان بی پدر و بدرویشان وقولوا للناس حسنا و بگویید همه مردمان از گفتاری نیکو یعنی با خلق
بخلق نیکو سلوک کنید و ایشانرا براه راست و صواب دلالت کنید واقیموا الصلوة و بپای دارید نماز را بطریقی که در
شرع شما مقرر شد واتوا الزکوة و بدهید زکوة را بر وجه مامور ثم تولیتم و پس پشت بگردانیدید بعد از این
پیمان و برگشتید این عهد الا قلیلا منکم مگر اندکی از شما مراد کسانی اند که بطریقی که بان مامور بودند قبل از نسخ ملت
یهودی التزام مینمودند و کسانی که اسلام آوردند از ایشان وانتم معرضون و حال آنکه شما اعراض کنندگانید

ازحکم

از حکم توریة که در متابعة محمد صادر شده یعنی عادة شما همیشه اعراض است از وفا بمیثاق و اطاعت واذ اخذنا میثاقکم و نیز
یاد کنید وقتی که فرا گرفتیم پیمانرا از اجداد شما و با ایشان عهد بستیم لا تسفکون دماءکم نریزند خونهای خود یعنی
خویشان و هم دینان خود او لا تخرجون انفسکم و بیرون مکنید نفسهای خود را یعنی کسان خود را بظلم و ستم من
دیارکم از خانمان خویش ثم اقررتم و انتم تشهدون پس اقرار کردید و قبول نمودید این عهد را و حال آنکه
شما گواهی میدهید بر ان یعنی ثم انتم هؤلاء پس شما آن گروهید که پیمان مذکور را شکسته اید باین وجه که تقتلون انفسکم
میکشید کسان خود را وتخرجون فریقا منکم و بیرون میکنید گروهی از خود من دیارهم از سراها و منزلهای ایشان
تظاهرون علیهم در حالتی که هم پشت میشوید بران قوم و یاری یکدیگر میدهید در بیرون کردن ایشان بالاثم
والعدوان ببزه کاری و افزون طلبی مرویست که در مدینه دو قبیله بودند از یهود یکی قریظه و دیگری نضیر که با یکدیگر
مقاتله کردندی و قبل از هجرت دو قبیله مشرک بودند یکی اوس و دیگری خزرج بنو قریظه با اوس یکی شدند و بنی نضیر با خزرج
اتفاق کردند و از فرق از یهود بمعاونة معاهد خود با آن دیگری قتال کردندی و بعد از غلبه در خرابی منازل ایشان کوشیدندی
با آنکه قوم مغلوب مضطرب شده جلای وطن کردندی و چون کسی اسیر شدی او را باز خریدندی چنانکه میفرماید وان یاتوکم
اساری و اگر بیایند بشما اسیران بنی اسرائیل که در دست دشمن افتاده اند تفادوهم باز میخرید با اسیری دیگر که از دشمن گرفته اید یا
ایشان رد میکنید وهو محرم علیکم این متعلقست بما قبل یعنی قوم خود را از دیار خود شان بیرون کرده اید امر انیست که حرام کرده شده است
بر شما بحکم عهد و میثاق اخراجهم بیرون کردن ایشان افتؤمنون ببعض الکتاب ایا میگروید بپاره از احکام کتاب توریة
که فدیه اسیرانست وتکفرون ببعض و کافر میشوید و تصدیق نمیکنید ببعضی کشتن و بیرون کردنست از دیار خود فما جزاء
من یفعل پس نیست مکافاة انکس که بکند ذلک منکم اینچنین عهد شکستن و نافرمانی از شما که یهودید الا خزی مگر خواری و رسوایی
فی الحیوة الدنیا در زندگانی این سرای که آن قتل بنی قریظه است و غارة ایشان و بیرون کردن بنی نضیر از دیار خودشان و وضع جزیه
بر ایشان ویوم القیمة یردون و در روز رستخیز باز گردانیده شوند از محشر الی اشد العذاب بسوی سخت ترین عذابی
که اتش دوزخ است وما الله بغافل و خدای تعالی غافل نیست عما تعملون از انچه میکنند یهودان از شکستن عهد وخیران
در سایر معاصی اولئک الذین اشتروا الحیوة الدنیا انانکه شکستند کان عهدند انانند که از بیخردی خریدند و بدل کردند زندگانی
محقر دنیا بالاخرة بنعمت جاوید ان سرای دیگر فلا یخفف پس سبک کرده نشود عنهم العذاب از ایشان مطلق عذاب نه
در دنیا بکم کردن جزیه و نه در اخرة بنقص عذاب ولا هم ینصرون و نه باشند ایشان که یاری داده شوند در دنیا دفع اهانت
و بلیات از ایشان و نه در عقبا برفع عذاب عقوبات و بعد از ان ذکر نعمت کتاب توریة و ارسال پیغمبران میفرماید بر ایشان و بیان کفر ایشان
تکذیب در مقابل آن و میگوید که ولقد اتینا موسی و بدرستی که ما عطا کردیم موسی را الکتاب توریة که در وی بیان احکام شریعت ایشان بود
وقفینا و از پی اوردیم من بعده از پس موسی بالرسل بفرستادگان چون یوشع و اشموئیل و شمعون و داود و سلیمان و شعیا و ارمیا و عزیر

وخرقیل والیاس ویونس وذکریا ویحیی علیهم السلام وآتینا عیسی ابن مریم ودادیم عیسی را که پسر مریم بود البینات نشانهای روشن
ومعجزات هویدا که مصدق نبوت او بودند چون زنده کردن مردکان وشفا دادن کور مادرزاد وبروص وسایر بیماران وخبر دادن از
غیب وانجیل که مبین حلال وحرام وحق وباطلست وایدناه وباقوه کردانیدیم اورا بروح القدس بروح پاکیزه مراد جبرئیلست که
همه وقت همنشین عیسی بود یا روح عیسی که بسبب طهارة وپاکیزکی آراسته بود یا اسم اعظم که ببرکت آن مرده زنده کردی ویا انجیل که
تازکی دل وجان ازو یافتندی افکلما جاءکم رسول آیا هرکاه که از نزد ما آمد بشما فرستاده بما لا تهوی بانچه دوست نمیدارد
انفسکم نفسهای شما وسخن او موافق مدعای نفس وهوای شما نیست استکبرتم سرکشی کردید بان یعنی کردن ننهادید باوامر وفرمان
ان پیغمبر ففریقا کذبتم وفریقا تقتلون پس کروهی از ایشان بدروغ داشتند چون محمد وعیسی علیهم السلام وکروهی را
چون ذکریا ویحیی علیهما السلام وقالوا وکویند یهودان که قلوبنا غلف دلهای ما در غلافست یعنی خدای انرا در زیر پرده آفریده
وبجهت مانع هرچه بر ما میخوانی فهم نمیکنیم حق تعالی رد قول ایشان کرده میفرماید که بل نه چنانست که ایشان میکویند بلکه دلهای ایشان
آفریده شده است بر فطرت اسلام واو سبحانه اورا تمکین وقدرت داده بر قبول حق لعنهم الله رانده است خدای ایشانرا از
لطف وتوفیق خود وخذلان ایشان کرده وبخود شان واکذاشته بکفرهم بسبب نا کرویدن ایشان از روی عناد ولجاج
وانکار با وجود علم ایشان بوجود معجزات ظاهره خاتم پیغمبران که صریح دلالت میکند بر صدق نبوة او وآیه دلیلست بر آنکه
کفر فعل بنده ایست زیرا که اگر فعل خدای بودی سزاوار لعن نمیشدند فقلیلا ما یؤمنون پس ایمان اوردنی که اندک وناقص بود
ایمان می ارند وان ایمان ایشانست ببعضی از کتاب وبیشتر ان اعراض میکنند ویا ایمان می اورند در حالتی که اندکند یعنی اندک
از ایشان ایمان می ارند چون ابن سلام وتابعان او ولما جاءهم کتاب من عند الله وانهنکام که آمد بر ایشان نوشته از نزد
خدای یعنی قران مصدق که تصدیق نماینده است یعنی موافق است لما معهم مر انچیزی را که با ایشانست یعنی توریة در توحید
ونبوة ووقوع بعث ونشور وغیر آن از اصول اسلام ایشان بان نکرویدند وتصدیق بان نکردند وکانوا من قبل وحال آنکه بودند
پیش از فرود آمدن این کتاب که در وقت درماندکی یستفتحون طلب فتح ونصرت میکردند بدین کتاب وبکسی که این کتاب
بدو فرود آمده وسبب آن بود که هرکاه کفار عرب قصد یهود میکردند وکار بر ایشان تنک می شد دستها بر داشته میکفتند بار
خدایا از تو نصرت میخواهیم بمحمد که پیغمبر آخر الزمانست ودر توریة صفت او مذکور است علی الذین کفروا بر آنانکه نکرویده اند از
مشرکان عرب ومیکویند یهود قبل از بعثت حضرت رسالت صلعم وآله بر مشرکان میکشودند وظاهر میساختند که نزدیک شد که پیغمبری
مبعوث شود وبیان کند که ما بر حقیم وشما بر باطل وتصدیق نماید بکتاب وپیغمبر ما فلما جاءهم پس آنوقت که آمد بدیشان
ما عرفوا آنچیزی را که شناخته بودند در توریة از حقیقت آن محمد است وقران کفروا به کافر شدند بانچه کمان ایشان آن بود که
پیغمبر آخر الزمان از نسل ایشان باشد چون اسمعیلی بود حسد وعناد ورزیده بدو کافر شدند فلعنة الله علی الکافرین
پس لعنت خدای ودوری از رحمت او بر آن کروهیست که بعلم خود کار نکردند وعناد وجحود ورزیدند پس در بیان مذمت ایشان

براختیار کردن

براختیار کردن دنیا بر دین میفرماید که بئسما اشتروا به انفسهم بد است آنچیزی که فروختند وبدل کردند بان حظ نفسهای خود را
ان یکفروا بما انزل الله آنکه کافر میشوند بانچه فرو فرستاد خدای از حق که قرانست یعنی کفر را بر هلاک نفس خود اختیار
میکنند بغیا از جهت طلب کردن آنچیزی که شایسته آن نیستند وان حسد است یعنی کافر شدید بان بجهت حسد بردن آن
ینزل الله من فضله بر آنکه فرو میفرستد خدای از فضل وبخشش خود که آن کتابست ومطلق وحی علی من یشاء من عباده
بر آنکس که خواهد از بندکان خود که سزاوار آن باشد واو را به پیغمبری برکزیند یعنی محمد صلی الله علیه وآله فباءو بغضب پس بازکشتند
بخشمی از خدای علی غضب بر بالای خشمی دیکر یکی بجهت کفر ودیکری بجهت حسد بر بهترین موجودات که محمد است صلعم یا اول بجهت انکار عیسی
وانجیل دوم بجهت انکار محمد صلعم وقران ومیتواند بود که تکرار بجهت تاکید باشد وللکافرین عذاب مهین مر کافرانراست عذابی
خوار کننده ورسوا سازنده واذا قیل لهم وچون کفته شد مر یهود را که آمنوا بما انزل الله ایمان آورید بانچه فرو فرستاده است خدای
یعنی قران وسایر کتابهای آسمانی قالوا نؤمن بما انزل علینا کویند میکرویم بانچه فرستاده شده است بر ما یعنی توریة ویکفرون
بما وراءه در حالتی که کافر میشوند بانچیزی که غیر کتاب ایشانست وهو الحق وانچیز قران درست وراستست واز نزد حق تعالی نازل شده
مصدقا لما معهم در حالتی که تصدیق کننده است وموافق مر آن کتاب را که با ایشانست یعنی توریة بعد از آن بر قول ایشان اعتراض میفرماید
که قل بکو ای محمد در جواب ایشان که میکویند بتوریة ایمان داریم فلم تقتلون پس چرا میکشتید انبیاء الله پیغمبران خدایرا من قبل پیش از زین
ان کنتم مؤمنین اگر بودید کرویدکان بتوریة نسبت قتل یهودان زمان پیغمبر ما بجهت آنست که آن فعل پدران ایشان بود وایشان بدان راضی
بودند ودر صدد قتل آن حضرات درمی آمدند ولقد جاءکم موسی وبدرستی که آمد بشما موسی بالبینات بمعجزهای روشن ثم
اتخذتم العجل پس فرا کرفتید کوساله را بخدایی من بعده از پس رفتن موسی بطور وانتم ظالمون وشما بیداد کر وستمکاران بودید
بر نفس خود بسبب کوساله پرستیدن یا باور نداشتن معجزات او واذ اخذنا میثاقکم ویاد کنید چون فرا کرفتیم عهد وپیمان شما را ورفعنا
فوقکم الطور وبر داشتیم بر زبر شما کوهی را که منسوب بود بطور وکفتیم بشما که خذوا ما آتیناکم فرا کیرید آنچه بشما داده ایم بقوة بعزمی
درست وجدی تمام واسمعوا وبشنوید یعنی فرمان برید باحکام آن قالوا سمعنا کفتند شنیدیم کفتار ترا بکوش وعصینا ونافرمانی
کردیم بدل امر ترا واشربوا وخورانیده شدند یعنی سامری خورانید فی قلوبهم العجل دلهای ایشان دوستی کوساله بروجهی که آن دوستی
در دلهای ایشان در آمده راسخ شده بود از اوکرفت بکفرهم بسبب نا کرویدن وجحود وانکار وعناد ایشان چرا ایشان خدا را جسم میدانستند
وجسمی زیبا تر از این کوساله زرین ندیده بودند پس دوستی آن در دل ایشان رسوخ یافت قل بکو ای محمد با ایشان که بئسما یأمرکم به بد چیزیست که میفرماید
شمارا به آنچیز ایمانکم ایمان شما بتوریة که آن کفر است بمحمد صلعم وقران ان کنتم مؤمنین اگر هستید کرویدکان بتوریة این اثبات علم
ایشانست بتوریة یعنی اگر کرویده بودید بتوریة شمارا باین قبایح امر نمیکرد وچون افعال قبیحه از شما صادر شد پس البته بتوریة ایمان ندارید
وایشان با وجود این قبایح دعوی میکردند که بهشت جز مارا نخواهد بود حق تعالی فرمود که قل بکو ای محمد در جواب دعوی ایشان ان کانت

لكم الدار الآخرة اگر هست بزعم شما که شماراست آن سرای دیگر که بهشتست عند الله از نزد خدای خالصةً در حالتی که آن خالص است
مر شما را یعنی خاصه شماراست من دون الناس غیر از دیگر مردمان فتمنّوا الموت پس آرزو کنید مرگ را ان کنتم صادقین اگر هستید
راست گویان در آنکه بهشت خاصه شماست زیرا که متیقن است که اهل بهشت البته مشتاق آن خواهند بود که هرچند زودتر ازین دار محنت دنیا
خلاص شده بآنجا رود که موضع استراحت و انواع لذات است ولن یتمنّوه ابدا و آرزو نکنند جهودان مرگ را هرگز بما قدّمت ایدیهم بسبب آنچه
پیش فرستاده است دستهای ایشان از موجبات دوزخ چون قتل انبیا و تحریف نعت حضرت رسالت ص و انکار آنحضرت با وجود علم ایشان
بحقیقت او والله علیم بالظالمین و خدای داناست بستمکاران و دروغ گویان این تنبیه است بر آنکه یهود ستمکارند و دروغ گوی
در آنچه دعوی میکنند ولتجدنّهم احرص الناس و هر آینه می یابی تو جهودان را حریص ترین مردمان علی حیوة بر زندگانی
دنیا ومن الذین اشرکوا و از کسانی که نیز شرک آورده اند و ذکر مشرکان با آنکه در ناس داخل بودند بجهة آنست که حرص ایشان بسیار
چه غیر ازین حیوة حیوتی نمیشناسند با وجود آنکه حرصی بسیار دارند بر زندگانی دنیا حرص اهل کتاب از ایشان بیشتر است
بر وجهی که یودّ احدهم دوست میدارد یکی از ایشان لو یعمّر الف سنة که کاش عمر داده شود هزار سال وما هو بمزحزحه
و نیست آنکس که دور کرداننده و رهاینده او باشد من العذاب از عذاب دوزخ ان یعمّر آنکه عمر داده شود یعنی عمر ایشان
هرچند که دراز باشد دفع عذاب ایشان نکند بلکه موجب زیادتی عذابست بجهة بسیاری معاصی در آن والله بصیر بما یعملون
و خدای بیناست بآنچه میکنند یهودان و غیر ایشان و بسزا بجزا او سزا خواهد رسانید مرویست که بعضی از یهود گفتند که مصاحب
محمد جبرئیلست و او وحی بدو فرود می آورد و پدران ما را از جبرئیل زحمت بسیار رسیده و اکثر بلاها بدیشان فرود آورده و نهیهای
ایشان را اخراس نموده اگر بجای او میکائیل بودی با محمد ایمان می آوردیم آیه نازل شد که قل بگو ای محمد در جواب ایشان من کان
عدوا لجبریل و هر که باشد دشمن مر جبرئیل را این نام عبرانیست یا سریانیست و معنی او عبدالله است و امین خزاین وحی
الهیست پس هر که دشمن او باشد بلا شک دشمن خدای باشد فانّه نزّله علی قلبک پس بدرستی که او فرود آورد قرآن را بر
دل تو باذن الله بفرمان خدای مصدّقا در حالتی که قرآن تصدیق کننده است لما بین یدیه مر آنچه پیش از اوست یعنی کتابهایی که پیش از
نازل شده و حالا با ایشانست چون توریة و زبور و انجیل وهدی وبشری للمؤمنین و راه نماینده بحق و مژده دهنده مؤمنانرا
برستکاری از درکات دوزخ و رسیدن بدرجات بهشت پس شکی نیست که دشمن جبرئیل دشمن خدا و ملائکه و رسولانست و ازینجا
که در عقب این میفرماید من کان عدوا لله هر که باشد دشمن مر خدای را وملائکته ورسله وجبریل ومیکال و فرشتگان
او را و فرستادگان او را و این دو فرشته مقرب فان الله عدو للکافرین پس بدرستی که خدای دشمنست مر کافرانرا که دشمن ملائکه
و پیغمبرانند پس لا محاله یهودان از اهل جهنم باشند آورده اند که ابن صوریا که اعلم علمای یهودان بود گفت ای محمد آنچه بما آورده ای
نمیفهمیم و نمیدانیم و آنچه بر تو نازل شده تابع تو میشویم در آن حق تعالی رد قول او کرده فرمود که ولقد انزلنا الیک و هر آینه فرستادیم بسوی تو

آیات

آیات بیّنات آیتهای روشن یعنی قرآن وما یکفر بها الا الفاسقون و کافر نمیشوند بآن مگر
بیرون رفتگان از فرمان که معاندان و سرکشان کفر اند یعنی ابن صوریا و معاندان مرویست
که مالک بن ضیف یهودی از گفت که حق تعالی بزبان موسی از شما عهد فرا گرفته است که چون پیغمبر
آخر الزمان ظاهر شود بروی بگروید و تصدیق وی نمایید گفتند خدا بر ما هیچ عهدی
نبست درین معنی و در توریة حق تعالی این فرستاد که اوکلّما عاهدوا عهدا همزه یعنی
انکار است یعنی هرگاه عهد کردند عهد کردنی نبذه فریق منهم انداختند و شکستند آنرا گروهی
از ایشان بل اکثرهم لا یؤمنون بلکه بسیاری از ایشان نمیگروند بتوریة ولمّا جاءهم
و آن هنگام که آمد بدیشان رسول من عند الله فرستاده از نزدیک خدای چون عیسی و محمد
مصدّق لما معهم که تصدیق کننده است مر آنچه را که با ایشانست یعنی توریة نبذ فریق
من الذین اوتوا الکتاب بینداختند گروهی از آنانکه داده شده اند کتاب توریة یعنی
علمای ایشان بینداختند کتاب الله وراء ظهورهم کتاب خدا را که توریة است در پس
پشتهای خود زیرا که نگرویدن ایشان برسولی که مصدق توریة است موجب نگرویدن ایشانست
بتوریة و آنچه آن رسول بآن تصدیق کرده و شکستن عهدی که در وست از وجوب ایمان برسولی
که معجزات ظاهر نموده باشد کانّهم گویا ایشان عهد شکنان که علمای یهودند لا یعلمون نمیدانند
که آن کلام خدایست و محمد رسول ویست یعنی ایشان بیقین میدانند حقیقت آنرا لیکن بجهة عناد
و تمرد تجاهل میکنند و چنان فرا مینمایند که نمیدانند آورده اند که در عهد سلیمان هم شعبدهها
با کهانت ضم کرده نوشته بودند و آنرا در میان عوام الناس شایع ساختند و سلیمان بر آن
مطلع گشته بفرمود تا آن نوشتها را آوردند پس آنرا در صندوقی نهاد و در زیر تخت خود پنهان
کرد بعد از آنکه وفات یافت دیوان آنرا از زیر تخت بیرون آوردند چنان بر مردمان نمودند که سلیمان
باین سحرها و شعبدهها پادشاهی میکرد بجهة آن یهودان سلیمان را بسحر نسبت میدادند حق تعالی
تکذیب ایشان کرده فرمود که واتّبعوا ما تتلوا الشیاطین و پیروی کردند جهودان آنچه را
که میخواندند دیوان علی ملک سلیمان و بر عهد پادشاهی سلیمان و گویند علی بمعنی فی است
یعنی در عهد سلیمان وما کفر سلیمان و هرگز کافر نشد سلیمان یعنی جادوی نکرد و تسمیه
سحر بکفر بجهة دلالتست بر آنکه سحر بر وجه استحلال کفر است و هر که پیغمبر باشد البته ازین معصوم
خواهد بود ولکنّ الشیاطین ولیکن دیوان بر زبان او کفروا کافر شدند بسبب ساحری کردن

یعلمون الناس السحر درحالتی کمی آموزانیدند مردمانرا آن جادوی تا ایشانرا درکمراهی اندازند
وکافر سازند وما انزل ودیکر یهود پیروی کردند انچیزیراکه فرو فرستاده شده بود از جادوی علی الملکین
ببابل بر دو فرشته که شهر بابل که شهریست از شهرهای کوفه وکویند نیز از دماوند است هاروت
وماروت نام آن دو فرشته است وسبب آن بود که در زمان پیغمبری ادریس عم سحر در میان مردمان فاش
شده بانعمل میکردند وانواع فسق وفجور بجهت آن بظهور میرسید والجنان مستمر بود تا زمان
نوح عم مردمان بساحری مشغول شده ترک دین اسلام کردند حق تعالی این دو فرشته را فرستاد
بصورت آدمی تا ایشانرا ازان نهی کردند واز عقوبت وسزای آن بترسانیدند وحقیقت سحررا با ایشان
تعلیم کردند تا بطلان آن دانسته ازان اجتناب نمایند واین مثل است که کسی را بر حقیقت
زهر هلاهل مطلع سازند نخورد وما یعلمان وتعلیم نمیدادند این دو فرشته من احد
حتی یقولا هیچ یکی از مردمانرا تا انکه بر طریق نصیحت وموعظه میکفتند اورا پیش از آموزانیدن
که انما نحن فتنة جزین نیست که ما آزمایش خلقانیم از خدای تا ظاهر شود که تعلیم کیرنده بان
عمل خواهد کرد یا انکه علم بطلان حاصل کرده از عمل کردن بان احتراز خواهد کرد بر ایمان خود ثابت
قدم خواهند بود فلا تکفر پس کافر مشو تو با اعتقاد کردن انکه بر عمل سحر کناهی نیست ودر روایت آمده
که سبب تعلیم این دو فرشته بر مردمان آن بود که دران زمان ساحران دعوی پیغمبری میکردند حق تعالی
امر کرد آن دو فرشته را تا تعلیم سحر کنند بجماعتی از بندکان از روزکار بر کیفیت سحر وحقیقت آن
مطلع شوند ومعارض آن مدعیان نبوة کردند وبر مردمان ظلم کرد انندکه ساحران دران دعوی
کاذبند وانچه بر مردمان مینمایند سحر است نه معجز پس بجهت این سحررا ازین دو فرشته فرا میکرفتند
فیتعلمون منهما پس اموختند از ایشان ما یفرقون به انچیزیراکه یعنی سحریراکه جدایی افکنند
یعنی توانند که تفریق افکنند بسبب آن بین المرء وزوجه میان مرد وزن او اما از عمل کردن
بان ایشانرا منع میکردند وما هم بضارین به ونیستند ساحران ضرر رساننده بسحر
من احد هیچکس را الا باذن الله مکر بعلم خدای یعنی هیچ سحر نکنند وبان ضرر بغیر نرسانند
مکر که علم خدای بان تعلق کرفته مراد انست که حق تعالی ازان آمیدانند وایشانرا ابرا وجزای خود
میرسانند وکویند مراد باذن تخلیست یعنی بسحر ضرر نتوانند رسانند مکر بو الکذاشتن
خدای ایشانرا بران کرد از منع کردن او ایشانرا بجبر وقهر واکر خواهد منع ایشان میتواند
کرد بجبر ولیکن باجبار واکراه مانع تکلیفست واین قول از صادق علیه السلم مرویست

کفته اند که اذن بمعنی قضا وقدر است یعنی هرکه استحقاق قضا داشته باشد آن سحر بوی رسد
واکر نه نرسد ویتعلمون ما یضرهم اموختند انچیزیراکه زیان رساند ایشانرا اکر بان عمل کنند
ولا ینفعهم وسود ندهد ایشانرا زیراکه بمجرد علم فایده بران مرتب نمیشود ولقد علموا لمن
اشتریه وهر آینه دانسته اند یهود وهرکه سحررا یعنی بدل کند از این حق باین وجه
که بیاموزد آن اورا وبدان عمل کند ما له فی الاخرة نباشد اورا در آخرت من خلاق هیچ بهره نیکو
یعنی اورا در آخرت خلاصی نباشد از عذاب ولبئس ما شروا وهر آینه بد چیزیست که فروختند یعنی
بدل کردند به انفسهم بانچه نفسهای خودرا یعنی حظ نفس خودرا بفروختند لو کانوا یعلمون
اکر هستید که تفکر کنند دران یا دانند حقیقة انچه تابع انست از انواع عذاب یعنی چون ایشان
عمل نکردند بانچه دانسته اند پس کوییا علم این نداشتند ولو انهم امنوا واکر این جهودان کرویدندی
ندی بمحمد وقران واتقوا وپرهیز کردندی از سحر وکیش یهودی وسایر معاصی لمثوبة من عند الله
هر آینه پاداش انکه بهشتست از نزدیک خدای خیر بهتر است از رشوه به پوشیدن نعت محمد عم
لو کانوا یعلمون اکر بودندی که بدانستندی که ثواب خدای بهتر است ومراد بجهل ایشان بان ترک
تدبر است یعنی چون که بان عمل نمیکنند پس کوییا که علم بان ندارند وچون حق تعالی یهود را از سحر منع کرد
در عقب آن نهی مؤمنان میکند از کفتار راعنا ومیکوید که یا ایها الذین امنوا ای انکسانی که ایمان
آورده اید لا تقولوا راعنا مکویید لفظ راعنا را در وقت سخن کردن با محمد که یهود کفتار شمارا
دست اویز کرده با انحضرت این کلمه میکویند وقصد دشنام فاحش میکنند ومؤمنان این کلمه را
باین معنی میکفتند که مراعاة ما کن وملاحظه احوال ما کن وتانی فرما انچه بر ما میخوانی از آیات قران
تا انرا اینك بفهمیم ویهود استماع این لفظ کرده انحضرترا بان خطاب میکردند ومراد ایشان بان نسبت
رعونت واحمقی بود وپس حق تعالی مؤمنانرا ازین نهی کرده امر نمود ایشانرا بکلمه که همان فایده دهد وقابلیت
آن نداشته باشد که یهودان قصد دشنام کنند وفرمود که وقولوا انظرنا وبکویید بجای ان کلمه که همان
فایده دهد که بنکر بسوی ما وملاحظه حال ما کن یا مهلت ده مارا تا اینك سخن ترا دریابیم وانکه سخن تو تمام فرمای
واسمعوا ونیکو بشنوید ای مؤمنان سخن خدایرا تا احتیاج نداشته باشید بطلب مراعاة وازابیع
قبول بشنوید نه مثل شنیدن یهود که کفتند سمعنا وعصینا چنانکه کذشت وللکافرین ومر کافران
راست یعنی یهود که از روی مذمة ودشنام این کلمه میکویند عذاب الیم عذابی دردناك که هر کز
باخر نرسد آورده اند که جمعی از یهود اظهار دوستی میکردند با مؤمنان وکمان مؤمنان چنان بود که

بها خیرخواه ایشانند حق تعالی تکذیب قول یهودان کرده فرمود که ما یود الذین کفروا دوست ندارند
انانکه حق را پوشیده اند وبان نگرویده اند من اهل الکتاب از اهل توریة یعنی یهود و لا
المشرکین ان ینزل علیکم و از شرک آرندگان انکه فرستاده شود بر شما من خیر من ربکم
از نیکوئی دنیوی واخروی از نزد پرورد کار شما مرویست که یهود کاره بود از انکه نبوة باولاد اسمعیل
انتقال یابد ومشرکان را نیز داعیه ان بود که نبوة بولید مغیرة وبغیم ثقفی رسد حق تعالی فرمود
که والله یختص برحمته وخدای خالص میکرداند برحمة خود یعنی نبوة ووحی محض رحمة اوست
من یشاء هر کرا خواهد ومصلحت بیند والله ذو الفضل العظیم وخدای خداوند
فضل وبزرگوار است بر هر که او را نبوة فرموده اورده اند که جهودان ومشرکان طعنه میزدند
که محمد را رای وفکر استوار نیست چه حکمی میکند وپشیمان میشود وحکمی دیگر بخلاف ان میکند
حق تعالی رد قول ایشان کرده فرمود که این کار تعلق بما دارد نه بمحمد همچنانکه نبوة تابع
مصلحتست احکام شریعت نیز تابع مصلحتست همچنانکه در وقتی مصلحت ما ان بود که موسی
پیغمبر ایشان باشد وتوریة کتاب ایشان ووقتی دیگر مقتضی اینکه عیسی وانجیل باشد
واکنون مصلحت انست که پیغمبر محمد باشد وکتاب قران واحکام شریعت نیز همچنین است
چه بعضی اوقات تقاضای حکمی میکند وزمانی دیگر مقتضی خلاف انست بجهت مصلحت خلقان
در تکالیف عباده که ایشان علم بان ندارند ایتی بایتی وحکمی بحکمی منسوخ میسازیم وانچنانکه ما ننسخ
من ایة هر چه منسوخ میکردانیم از ایتی از قران بر وفق مصلحة خلقان ومقتضای زمان او
ننسها یا فراموش میکردانیم انرا از دلها میبریم نأت بخیر منها می اریم بهتر از ان ایة منسوخه
در نفع بندکان چنانکه جهاد یک غازی با ده تن منسوخ کردیم بدو تن یا در بسیاری ثواب که در
ناسخ باشد ومنسوخ نه او مثلها یا می اریم آنچه نسخ کرده ایم در منفعت ومثوبة باوجود رعایة
مصلحت چون کردانیدن کعبه از بیت المقدس بکعبه مرویست که مردی در مجلس شرف رسالتپناه صلعم
بر پای خواست وکفت یا رسول الله چند ایة از قران میدانستم در نماز تهجد میخواندم دی شب
برخواستم فراموش کرده بودم هر چند خواستم یاد ارم میسر نشد دیکری نیز برخواست وکفت مرا نیز
همین صورت دست داد دیکری نیز چنین کفت حضرت فرمود که حق تعالی انرا نسخ فرموده هر ایتی را
که نسخ نماید انرا از یاد مردم ببرد روایتست که جهودان میکفتند که نسخ ایة بر خدای روا نیست زیرا
که آن پشیمانیست وخدای از ان مبراست وچون از حکمة ومصلحة الهی در نسخ احکام غافل بودند حق تعالی

ازروی انکار وسرزنش فرمود که ای منکر جدال کننده الم تعلم ان الله که ایا نمیدانی انکه خدای تعالی علی
کل شیء بر همه چیزها از نسخ واثبات وغیر ان از مقدورات قدیر تواناست بر وفق مصلحت نسخ
حکمی میکند بحکمی دیگر الم تعلم ان الله ایا دانا نیستی انکه خدای تعالی له ملک السموات والارض
مر او راست پادشاهی آسمانها وزمینها پس هر چه خواهد تواند کرد وما لکم من دون الله ونیست
مر شما را از غیر خدای تعالی من ولی دوستی که از و بشما نفع رسد ولا نصیر ونه یاوری که از شما
ضرر رد تواند کرد پس اوست که انچه صلاح شماست از نسخ واثبات امر میکند مرویست که
جهودان از پیغمبر صلعم بر وجه تحکم چیزها طلب میکردند واز ان جمله میکفتند که ما ایمان نمی اریم تا بمعاینه
به بینیم که خدای یکبار کتابرا از اسمان نازل سازد خدای تعالی فرمود که ام تریدون وآن متعلق
است بالم تعلم یعنی ایا ندانستید که خدای مالک جمیع امور است ویا میخواهید ان تسئلوا
رسولکم انکه سوال کنید پیغمبر خود را کما سئل موسی همچنانکه سوال کرده شده بود موسی
من قبل پیش ازین یعنی شما از محمد همان چیز میطلبید که پدران شما از موسی طلب میکردند
ومیکفتند ارنا الله جهرة ومن یتبدل الکفر وهر که بدل کند کفر را بالایمان بکرویدن یعنی کفر را
بر ایمان اختیار کند فقد ضل سواء السبیل پس هر اینه کم کشته است از میانه راه راست یعنی هرکز
نظر نکند در معجزات پیغمبر واکتفا بان نکرده ازروی عناد مر طلب معجزه دیکر کند پس طریق راست را
کم کرده ودر کفر که وادی ضلالتست افتاده آورده اند که فنحاص بن عازوراء وزید بن قیس در روز
احد عمار یاسر وحذیفه یمانی را کفتند که اکر پیغمبر شما حق بودی این شکست بر وی نیامدی از وی
بکردید وبدین ما درائید که شما را بهتر خواهد بود عمار کفت ما هرکز از دین اسلام بر نکردیم
وتابع شما نشویم پس هر دو نزد رسول آمدند ورسول را ازین خبر دادند انحضرت در حق ایشان
دعای خیر فرمود وحق تعالی ایة فرستاد ود کثیر من اهل الکتاب دوست میدارند بسیاری
از اهل توریة چون فنحاص بن عازوراء که دانشمند ایشانست وامثال او لو یردونکم انکه بر
کردانند شما را ای مومنان من بعد ایمانکم از پس کرویدن شما کفارا در حالتی که ناکرویدکان
باشید یعنی میخواهند که شما را کافر کردانند حسدا بجهة حسد بردن ایشان بر شما که ان صادر شده
من عند انفسهم از نزدیک نفسهای ایشان یعنی از طبع ایشان بظهور رسیده من بعد ما
تبین لهم الحق از پس انکه روشن کشته مر ایشانرا راه راست که ان رسالت محمد است صلعم
وحقیقة قران وصحت دین اسلام بجهت معجزاة ظاهر ونعوت مذکوره او در توریة فاعفوا

پس در گذرید ای مومنان از عقوبت ایشان و کارزار کردن با ایشان واصفحوا و روی بگردانید
از تعرض رسانیدن بایشان حتی یاتی الله بامره تا بیارد خدای تعا فرمان خود را که ان
اذنست در قتال و جزیه گرفتن از ایشان از ابن عباس مرویست که این ایه بایة قتال منسوخ
شده ان الله علی کل شیء قدیر بدرستی که خدای بر همه چیز تواناست پس انتقام شما
از ایشان بکشد واقیموا الصلوة و بپای دارید نماز را با شرایط و ارکان واتوا الزکوة
و بدهید زکوة را بمستحقان یعنی مشغول عبادت شده دست تعرض کوتاه کنید تا حکم بقتال
در از شود وما تقدموا لانفسکم و انچه از پیش فرستید از برای نفسهای خود من خیر از کردار
نیکو چون نماز و زکوة و انواع خیرات تجدوه یابید انرا نوشته و ثبت کرده عند الله نزدیک
خدای یا ثواب از نزدیک وی بیابید ان الله بما تعملون بصیر بدرستی که خدای بانچه میکنید
از خیرات بیناست پس از نزد او سبحانه ضایع نخواهد شد در خبر است که هر که یک لقمه یا یک خرما صدقه
دهد حق تعا انرا پرورش دهد تا چندان شود که کوهی عظیم مرویست که چون رسول مبعوث شد و نسخ شرع
یهود و ترسا فرمود ایشان کمر دشمنی انحضرت در میان بستند همه در صدد دفع و رفع وی کوشیدند و هر
فرقه از ایشان گفتند که بهشت مخصوص است بما و هر که بر دین ما نیست بهشت نخواهد رفت حق تعا
فرمود که وقالوا و گفتند یهودان و ترسایان لن یدخل الجنة الا من کان هودا هرگز داخل
نشود در بهشت مگر کسی که باشد یهودی او نصاری یا نصرانی تلک و این ارزوهای مذکوره امانیهم
ارزوهای باطله یهودان و ترسایانست قل بگوی ای محمد در جواب ایشان که هاتوا برهانکم
بیارید حجت خود را درین دعوی که میکنید ان کنتم صادقین اگر هستید راست گویان درین گفتار
نه چنانست که میگویید بلی اری در بهشت داخل میشود من اسلم وجهه و هر که خالص سازد
همه خود را و من جمیع الوجوه منقاد شود لله مر امر خدای را و پاکیزه کرداند نفس خود را برای اطاعت
خدای و غیر او را در عبادة او شریک نکرداند وهو محسن و حال انکه او نیکوکار است در کردار
و گفتار یعنی او را بریا امیخته نکردانیده بر وجه ماموری بجای آورده فله اجره عند ربه
پس مر او راست مزد او در نزد پروردگار او که ضایع و ناقص نمیشود ولا خوف علیهم ولا هم
یحزنون و هیچ ترسی نیست مر ایشانرا از فوت مزد ایشان و نه اندوهگین شوند از تصور زوال
ان مزد در اخرت اورده اند که جمعی از ترسایان نجران بمدینه آمدند و بعلمای یهود و روسای
ایشان مناظره کردند حرمله که دانشمند یهود بود ایشانرا گفت که شما بر هیچ چیزی نیستید

وانکار

وانکار عیسی کردند و تکذیب نبوة او نمود یکی از ترسایان گفت بلکه شما بر هیچ امری نیکو نمیکنید و انکار نبوة موسی
و کتاب او کردید حق تعا این آیه فرستاد که وقالت الیهود لیست النصاری و گفتند جهودان نیستند
گروه ترسایان علی شیء بر چیزی که صواب باشد وقالت النصاری لیست الیهود علی شیء
و گفتند ترسایان نیستند گروه جهودان بر چیزی وهم یتلون الکتاب و حال انکه ایشان
میخوانند کتاب را یعنی یهود از توریة میدانند که نصاری بجهت اثبات زن و فرزند مر خدای را بر امری
باطلند و ترسایان در انجیل میخوانند که یهود بجهت انکار عیسی و انجیل کافرند کذلک همچنین که ایشان
میگویند قال الذین گفتند انانکه لا یعلمون هیچ نمیدانند یعنی غیر اهل کتاب از مجوس و مشرکان
مثل قولهم مانند گفتار یهود و نصاری یعنی همه کفار که صاحب کتاب اند و هیچ نمیدانند
و درباره یکدیگر همین گفتند فالله یحکم بینهم یوم القیمة پس خدای حکم کند در میان این دو فرقه
در روز رستخیز فیما کانوا فیه یختلفون در انچیزی که هستند ایشان که دران اختلاف میکنند از حق
و باطل و هر یک را جزای خود خواهد رسانید اورده اند که چون بخت النصر به بنی اسرائیل استیلا یافت
نصاری را جمع کرده بر ایشان تاخت و مردان ایشانرا بکشت و زنان و کودکان ایشانرا غارت کرد
و بیت المقدس را خراب کرد حق تعا بعد از این خبر نمود ومن اظلم ممن منع و کیست ستمکاره تر از ان کس
که باز داشت مساجد الله سجدهای خدای را ان یذکر فیها اسمه از انکه یاد کرده شود در انجا نام
خدا یعنی مانع شد از انکه دران موضع یاد خدا کنند و پرستش او نمایند وسعی فی خرابها و سعی کرد
در ویرانی آن مسجد یعنی بیت المقدس که هر موضعی از ان مسجدیست یعنی سجده گاهی و نزد بعضی مراد
باین کس ططوس بن اوسیانوس رومی بود که بیت المقدس را خراب کرد و علمای بنی اسرائیل را بقتل آورد
و از ابی عبد الله ع مرویست که مراد مشرکان قریشند که رسول را منع کردند در عام حدیبیه از دخول مکه
و مسجد الحرام و مراد بر ین بخرابی معطل ساختن انست از عبادت چه عمارة مسجد نماز کردنست و در ان
و خرابی آن بترک عبادت دران و بیرون کردن مومنان از ان و بر هر تقدیر اولئک آن گروه که منع ذکر
خدا کردند و در خرابی مسجدها کوشیدند ما کان لهم نبود مر ایشانرا یعنی سزا وار نیست مر ایشانرا ان
یدخلوها انکه در ایند در ان مسجدها الا خائفین مگر در حالتی که ترسکاران باشند در زمان دولت
اسلام چه ترسایانرا و سایر کفار را قوة رفتن در بیت المقدس بود یهودان و سایر اهل کفر را قدرت بر
دخول مسجد الحرام بر طرف شد و هیچکدام جرات نداشتند که در مسجد در ایند بجهت خوف از اهل اسلام
لهم فی الدنیا خزی مر اهل کتاب راست در دنیا رسوایی و خواری که ان قتلست و غارت و وضع جزیه
بر ایشان و گرفتن از ایشان تا موجب زیادتی خواری ایشان باشد ولهم فی الاخرة عذاب عظیم

ومن اظلم است در انسرا عذابی بزرک مرویست که نهایت رسوایی ایشان در دنیا زمان خروج صاحب الامر
صلوات الله وسلامه علیه باشد که فتح قسطنطنیه نماید وهم را بقتل رساند وازابن عباس منقولست که چون
ایت قبله نازل شد مسلمانان روی بکعبه اوردند جهودان برایشان طعنه زدند وعیب کردند وانکار ایشان
نمودند حق تعالی این ایت فرستاد که ولله المشرق والمغرب ومر خدایراست جای بر امدن افتاب جز مکه وکعبه وجای
فرو رفتن ان چون بیت المقدس فاینما تولوا پس هر جا که روی اورده اید فثم وجه الله پس انجا جهت طاعت
خداست که بان مامور شده اید نزد بعضی انست که در اول سال مسلمانان متحیر بودند میان انکه توجه بکعبه
کنند یا به بیت المقدس پس بعد از ان این منسوخ شد بایه قول وجهك شطر المسجد الحرام ودر بعضی تفاسیر
امده که مشرکان مانع مومنان میشدند از دخول در مسجد الحرام حق تعالی این ایه فرستاد ومراد بر مشرق
ومغرب همه زمین است زیرا که همه زمین مر خدایراست پس اگر ممنوع شوید از نماز در مسجد الحرام حق تعالی
همه زمین را مسجد شما ساخته پس هر مکان که بطرف قبله توجه کنید ان جهتست که بان مامور شده اید
وانجابر روایتست که حضرت رسول صلعم جمعی از لشکریان بغزایی فرستاده بود شبی بسبب ابر وتاریکی
در جهت قبله اختلاف کردند وهر برای واجتهاد خود بتوجه جهتی شدند ونماز گذاردند وچون روز شد
برایشان ظاهر گشت که در نماز از قبله کردیده بودند وبعد از انکه بمدینه امدند اعاده ان نماز را از حضرت
استفسار کردند واین ایه نازل شد که بعد از انکه بقدر امکان در قبله اجتهاد کرده اید لعاده ان نماز
روا نیست چه جهات از ان او سبحانه است ان الله واسع بدرستی که حق تعالی فراخ مغفرتست وبسیار
عطا ورحمت بجهت زیادتی تکلیف بر بندگان نمیکند وازین جهت امر نمیکند باعاده نماز که بظن واجتهاد
گذارده باشند یا نهی نمیکند از نماز گذاردن در غیر مسجد علیم داناست بمصلحت احوال مسلمانان
وچون حق تعالی منع انکار یهود نمود در باب توجه مسلمانان بکعبه در نماز در عقب ان رد کفار ومشرکان نمود
وقالوا اتخذ الله ولدا وگفتند مشرکان وترسایان که فرا گرفت خدای فرزندی را یعنی عزیر ومسیح
وملائکه سبحانه پاکست وبی عیبی مر وراست از انکه ویرا فرزند باشد چه این مقتضای تشبیه وحاجت
ورغت وفناست بل له ما فی السموات والارض بلکه مر وراست انچه در اسمانها وزمینهاست وچون
همه اسمان وزمین مملوك وی باشند از جمله ان عزیر وملائکه اند پس نتواند بود که ایشان ولد او
باشند چه ولد نمی باشد مگر از جنس والد کل همه چیزی که در اسمان وزمین است له قانتون
مر او را فرمان بردارانند وهمه در تحت حکم او وهر چه باین صفت باشد از جنس افریننده خود نخواهد
بود که واجب الوجود بالذاتست پس هیچ چیز ولد او نباشد بدیع السموات والارض وازنو بدید
ارنده همه اسمانها وزمینهاست بی ماده ومدتی واذا قضی امرا وچون اراده کند کاری را یعنی خواهد

که چیزی

که چیزی موجود شود فانما یقول له پس جز این نیست که گوید مر انچیز را کن بباش فیکون پس ان باشد
وچون ثابت شد که او سبحانه افریننده همه چیزهاست بیکلم بی انکه موقوف باشد بماده
ومدتی پس ثابت گشت که متصف نیست بصفت جسم وجوهر زیرا که فعل جسم وجوهر بر سبیل تدریج
بجست پس گرفتن ولد که از لوازم جسم است از و ممنوع باشد وچون حق تعالی بیان حال کفار نمود در انکار
توحید وفرا گرفتن خدا ولد را در عقب ان ذکر مخالفت ایشان میفماید در باب نبوة بر سبیل عناد
ومیفرماید که وقال الذین لا یعلمون وگفتند انها که نمیدانند یعنی جاهلان اهل شرك واهل کتاب
لولا یکلمنا الله چرا سخن نمیکوید خدای با ما چنانکه با فرشتگان سخن میکند ویا همچنانکه با پدران ما
سخن میگفت چرا با ما وحی نمیکنند که تو پیغمبر وفرستاده اویی او تاتینا ایة یا نمی ارد بر ما حجتی بر صدق
دعوی خود این سخن را از روی عناد ولجاج میگفتند واگر نه معجزات انحضرت دلالت صریح داشتند
بر صدق او وجهت انکار بسیار که داشتند معجزات دیگر از وطلب میکردند کذلك قال الذین همچنانکه
این کفار میگویند گفتند انانکه بودند من قبلهم پیش از ایشان مثل قولهم مانند گفتار ایشان یعنی
ایشان نیز با وجود ایات داله بر صدق انبیای خود از ایشان ایات دیگر در میخواستند چنانکه یهود موسی را
گفتند که خدا را بما بنما ونصاری عیسی را میگفتند مایده از اسمان بما فرود ار که ما انرا معاینه ببینیم تشابهت
قلوبهم بیکدیگر متشابهست دلهای ان گروه وکسانی که پیش از ان بودند در کوری وسختی عناد قد
بینا الایات بتحقیق که روشن کردانیدیم نشانها را بر توحید ونبوة لقوم یوقنون برای گروهی که طلب
یقین میکنند بان نه انانکه تابع عنادند ولجاج پس بجهت رد قول مشرکان فرمود که انا ارسلناك
بالحق بدرستی که ما فرستادیم ترا ای محمد بدرستی وراستی یعنی ترا بحق بخلق فرستادیم بشیرا در حالتی که مژده
مومنان از ثواب عظیم ونذیرا وبیم کننده کافران بعذاب الیم پس بر تو حرجی نیست اگر اهل عناد اصرار نمایند
در کفر ومکابره کنند ولا تسئل عن اصحاب الجحیم وپرسیده نخواهی شد در روز قیامت از انها که اهل
دوزخند یعنی از تو سوال نخواهند کرد که چرا ایشان ایمان نیاوردند از مقاتل روایتست که روزی بر زبان
حضرت رسالت صلعم جاری شد که اگر خدای بر یهودان دری از عذاب بگشاید واز غضب خود بدیشان نماید
غالب انست که از بیم عذاب الیم بصراط مستقیم باز ایند حق تعالی فرمود که ولا تسئل عن اصحاب الجحیم یعنی ایشان
از اصحاب جحیم اند وترا نخواهیم پرسید که چرا ایمان نیاوردند پس بر تو همین ادای رسالتست وبر ما عذاب
اهل ضلالت بعد از ان بجهت نومید کردانیدن رسول از اسلام یهود وترسا فرمود که ولن ترضی عنك
الیهود وهرگز خشنود نشوند از تو جهودان ولا النصاری حتی تتبع ملتهم ونه ترسایان تا انکه پیروی

کمی کیش ایشانرا و پیروی دین ایشان بر تو جایز نیست پس هرگز اسلام نیارند قُلْ بگو ای محمد بغیر اهل ملت
که وَلَنْ تَرْضَى عَنْكَ الْيَهُودُ و هرگز خشنود نشوند از تو جهودان وَلَا النَّصَارَى بگو ای محمد که اِنَّ
هُدَى اللّٰهِ بدرستی که راه نمودن خدای بصواب که دین اسلام است هُوَ الْهُدَى انست راه نمودن
بحق نه انچه شما مرا بان میخوانید از دین یهودی و نصرانی وَلَئِنِ اتَّبَعْتَ و اگر پیروی نمایی ای محمد
اَهْوَاءَهُمْ ارزوهای ایشانرا که راه شیطانست بَعْدَ الَّذِي جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ پس از خبری
که براستی امده است بتو از دانش که وحی است در حقیقت اسلام و بطلان ملت ایشان
مَا لَكَ مِنَ اللّٰهِ نباشد مر ترا از عذاب خدای مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ هیچ دوستی که رهاننده
تو باشد از ان و نه یاری دهنده در دفع ان این کلام بر سبیل فرض است و الا نه حضرت ازین مبرا است
و بعد از ذکر احوال کفار اهل کتاب در بیان مومنان ایشان میفرماید که وَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ
انانکه عطا کردیم ایشانرا کتاب توریة يَتْلُونَهُ میخوانند کتابرا و پیروی ان میکنند حَقَّ
تِلَاوَتِهِ چنانکه حق خواندن و پیروی کردنست بدون تغییر و انها عبد اللّٰه بن سلام و اتباع
اویند اُولٰئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ ان گروه ایمان اورده اند بکتاب خدای نه انها که تحریف و
تبدیل ان کردند وَمَنْ يَكْفُرْ بِهِ و هر که کافر گردد بکتاب خدا و احکام انرا تغییر دهد یا
حلال و حرام ان اعتقاد نکند فَاُولٰئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ پس انگروه ایشانند زیان کاران
در دنیا بخواری از قتل و غارت و جزیه دادن و در اخرت بگرفتاری از عذاب دوزخ يَا بَنِي
اِسْرَائِيلَ ای فرزندان یعقوب اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي یاد کنید نعمتهای مرا که اَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ
انعام کردم بر شما و پدران شما وَاَنِّي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ بدرستی که من تفضیل دادم
پدران شما را بر همه عالمیان زمان ایشان پس شکر این نعمت کنید و کفران مورزید و بمحمد که
رسول منست ایمان ارید وَاتَّقُوا يَوْمًا و بترسید از عذاب روزی که از هیبت ان لَا تَجْزِي
نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا کفایت نکند کسی از کسی چیزیرا از عذاب وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا عَدْلٌ
و قبول کرده نشود از هیچ نفسی فدای او را یعنی چیزی که بعوض ان عذاب نکند یعنی چیزی
که خود را ازان عذاب باز خرد وَلَا تَنْفَعُهَا شَفَاعَةٌ و سود نکند هیچ نفسیرا درخواه کردنی
بر تقدیر شفاعت کردن ان وَلَا هُمْ يُنْصَرُونَ و نه ایشان یعنی کافران یاری کرده شوند
در دفع عذاب یعنی ایشانرا سودی نکند یاری هر یاری که هست چون حق تعالی این ایه در اول
قصه اهل کتاب ذکر کرد و در اخر ان تکرار کرد بجهت مبالغه در شکر گذاری نعمه و ترسانیدن

ایشان از کفران ان و بعد از ذکر احوال موسی و امت او بیان قصه ابرهیم میفرماید که جد حضرت رسالت
صلی اللّٰه علیه و آله و سایر بنی اسرائیل و میفرماید که وَاِذِ ابْتَلٰى اِبْرٰهِيمَ و یاد کن ای محمد وقتی را که
بیازمود یعنی تکلیف فرمود ابراهیم را رَبُّهُ پروردگار او بِكَلِمَاتٍ بسخنان یعنی باوامر و نواهی
فَاَتَمَّهُنَّ پس ابرهیم باتمام رسانید بروجهی که رضای الهی دران بود و گویند مراد بکلمات مناسک حج
است و علی بن ابرهیم در تفسیر خود اورده که مراد باین شکافتن موی سر است بدو نیم و مضمضه و
استنشاق و سواک و چیدن موی لب و گرفتن ناخن و برکندن موی زیر بغل و ازاله موی زهار و ختنه
و استنجا باب و بهتر انست که مراد جمیع طاعات عقلیه و شرعیه است و بر هر تقدیر ابرهیم ع چون انرا
باتمام رسانید قَالَ گفت خدای تعالی که چون متابعت فرمان من کردی اِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ بدرستی که
گرداننده توام برای مردمان اِمَامًا پیشوایی در دین که همه صلحا بعد از تو اقتدا نمایند و انکه حق سبحانه
پیغمبر ما را فرمود که اَنِ اتَّبِعْ مِلَّةَ اِبْرٰهِيمَ و امتم جو همه ما مامور شدند که مِلَّةَ اَبِيكُمْ اِبْرٰهِيمَ برای وفا نمودنست
باین وعده و چون ابرهیم را شرف امامت نواخت قَالَ گفت ابرهیم باو سبحانه وَمِنْ ذُرِّيَّتِي
و بعضی از فرزندان و نبیرگان من بر و امام گردان قَالَ گفت حق تعالی در جواب او که لَا يَنَالُ عَهْدِي
الظَّالِمِينَ نرسد عهد من که امامتست بستمکاران یعنی عاصیان و فاسقان ذریت ترا این منصب
ندهم بلکه بصلحا و اتقیای ایشان کرامت فرمایم و درین دلیلست بر انکه انبیا و ائمه معصومین بودند از جمیع
گناهان صغیره و کبیره و فاسق صلاحیت امامت ندارد و در مناقب مذکور است که عبد اللّٰه بن مسعود روایت کرده
که من از حضرت ص شنیدم که فرمود منم انکس که ابرهیم او را از خدای طلب مینمود پس صحابه و انانی که دران مجلس بودند
گفتند یا رسول اللّٰه کیفیت طلب ابرهیم و ارزوی که بخدای تعالی برای ما بیان فرمای حضرت فرمود که ابرهیم از حق تعالی
سوال کرد که یا از نسل من کسی خواهد بود که مرتبه امامت دریابد حق تعالی باوی وحی کرد که من عهد امامت را بظالمان ندهم
و از نسل تو هر که ظالم باشد از منصب امامت محرومست و چون ابرهیم ع این بشنید مضمون وَاجْنُبْنِي وَبَنِيَّ اَنْ
نَعْبُدَ الْاَصْنَامَ بر زبان خواند یعنی بار خدایا ذریه مرا از بت پرستیدن دور دار پس حق تعالی دعای او را در حق
من و در شان علی بن ابی طالب اجابت فرمود و مرا و علی را از بت پرستیدن نگاه داشت فَاتَّخَذَنِي نَبِيًّا
وَاتَّخَذَ عَلِيًّا وَصِيًّا پس مرا نبی گردانید و علی را وصی من و این کلام صریحست بر انکه انانکه بت پرستی
شعار ایشان بوده از منصب امامت دورند و خلعت امامت بر قد و قامت ایشان نمی اید بقوله وَاِذْ جَعَلْنَا
الْبَيْتَ و نیز یاد کن ای محمد وقتی که گردانیدیم خانه کعبه را مَثَابَةً لِلنَّاسِ جای بازگشت برای مردمان یا
موضع ثواب ایشان مراد حاجیانند که هر سال بان رجوع کنند و انجا بثواب بیحساب رسند وَاَمْنًا و موضع

ایمنی که در وکسیر انکشتند ومتعرض از او نشوند ویا جای ایمنیست از عذاب دوزخ چه حج وعمره موجب
مغفرت کناهانست وَاتَّخِذُوا وکفتیم بمؤمنان که بعد از انکه شرف حرم دانستید فرا کیرید
مِن مَقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى از مقامی که منسوبست بابراهیم موضع نماز از جابر روایتست که چون رسول ص
از طواف حج فارغ شد متوجه مقام ابرهیم شد ودو رکعت نماز دران بکذارد واین ایه بخواند وَاتَّخِذُوا
مِن مَقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى این دالست بر انکه نماز طواف فریضه در مقام ابرهیم واین موضعیست
که در وسنکی نشانده اند واثر قدمهای مبارك انحضرت دروست وَعَهِدْنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ
بسوی ابراهیم واسمعیل أَن طَهِّرَا بَيْتِيَ انکه پاك سازید خانهٔ مرا از بتان وانواع نجاسات
ومعاصی از هرچه لایق ان بنا نباشد لِلطَّائِفِينَ برای طواف کنندکان در کرد اکرد ان وَ
الْعَاكِفِينَ وبرای مجاوران واقامت کنندکان ان وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ وبرای رکوع وسجود کنندکا
یعنی نماز کذارندکان در حدیث امده که حق تعا شبانروزی صد وبیست رحمت بکعبهٔ معظمه میفرستد
شصت برای طواف کنندکان وچهل برای نماز کنندکان وبیست برای نظر کنندکان وچون خانه
کعبه در موضعی واقع شده که از اب وکیاه دور است که این موجب اضطرار وعجز حاجیانست
حضرت ابرهیم علی نبینا وعلیه السلام از حق تعا طلب فراخی روزی کرد دران هنکام حق تعالی فرمود
وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ یاد کن ای محمد وقتی که کفت ابرهیم یعنی دعا کرد رَبِّ اجْعَلْ هَٰذَا ای پروردکار
من بکردان این مکانرا که برای تو دران خانه ساختهام بَلَدًا آمِنًا شهری ایمن از قحط ومسخ وخسف
وغیران از انواع عذاب وَارْزُقْ أَهْلَهُ مِنَ الثَّمَرَاتِ وروزی ده اهل شهر را از انواع میوهها حق تع
این دعا را اجابت فرمود حکم کرد تا جبرئیل دهی از دههای فلسطین را که مشتمل بود بر ثمرات بسیار
از زمین برکند وبمکه اورد وهفت بار کرد خانه طواف داده بر زمین نهاد بر سه مرحله از مکه وضع
کرد وان ده را بجهت خانه طایف کویند ومیوهٔ اهل مکه از انجاست بعد از ان ابرهیم ع روزی را
بمؤمنان تخصیص فرموده کفت مَنْ آمَنَ هر که ایمان اورد مِنْهُم از انانکه ساکن این شهر باشند
بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ بخدا وروز بازپسین که قیامتست قَالَ کفت حق تعا که من روزی میدهم مؤمنانرا
وَمَن كَفَرَ فَأُمَتِّعُهُ قَلِيلًا هر که اکر کافر باشد پس برخوردار کردانم کافر را بر خورد داری اندك
ثُمَّ أَضْطَرُّهُ پس مضطر کردانم اورا وبعجز وبیچارکی بکشیم اورا إِلَىٰ عَذَابِ النَّارِ بسوی عذاب
دوزخ وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ یاد کن ای محمد وقتی که بر داشت ابرهیم اصلها وپایها را
مِنَ الْبَيْتِ از خانه کعبه وَإِسْمَاعِيلُ واسمعیل نیز بمشارکت او بلند ساخت پایهای آن خانه را

باین وجه

باین وجه که هر یك از طرفی خانه کار میکردند واصح انستکه ابرهیم بنا بود واسمعیل سنك فرا وی امیداد
واسمعیل بعربی سخن کفتی وابرهیم ع بسریانی وهر یکی سخن یکدیکر را دانستندی ولیکن بزبان نتوانستند
کفت ابرهیم اسمعیل را کفت بزبان سریانی هب لی کیبا یعنی سنك بیار اسمعیل بزبان تازی کفتی یا ابت
هذا الحجر فخذ یعنی فرا کیر سنك پس ساختند دیوار از سنك پنج کوه طور سینا ولبنان وجودی وبنیادها
از حرا چون ابرهیم فرا موضع حجر رسید اسمعیل را کفت بیار سنکی نیکو تا نشان باشد مردمانرا سنکی بیاورد
کفت نیکوتر ازین میباید بجست ندائی شنید از کوه بوقبیس که یا ابرهیم ترا نزدیك من ودیعتی هست
فراکیر ان سنك پیدا شد برکرفت وبر جایکاه خویش نهاد وکفته اند خداوند سبحانه هفت فرشته
را بفرستاد تا ایشانرا یاری میکردند وچون اسمعیل را دخلی بود ازینجهة اسناد در رفع بنا با وشد
واز ائمه معصومین علیهم السلام مرویست که ادم ع بنای کعبه کرد وچون روزکاری بسیار بران بکذشت ویران
شد حق تع ابرهیم ع را امر کرد تا بموافقت اسمعیل ع تجدید آن کرد چون انرا تمام کردانید کفتند رَبَّنَا
ای پروردکار ما تَقَبَّلْ مِنَّا قبول کن از ما این کار خیر را إِنَّكَ أَنتَ السَّمِيعُ بدرستی که توئی شنوا مر دعا
مارا الْعَلِيمُ دانا بنیتهای ما رَبَّنَا ای پروردکار ما وَاجْعَلْنَا مُسْلِمَيْنِ لَكَ وکردان ما هر دو را ثابت
اسلام وکردن نهنده مر ترا وَمِن ذُرِّيَّتِنَا وکردان یعنی از فرزندان ما أُمَّةً مُّسْلِمَةً لَّكَ کروهی کردن
نهند وفرمان برنده مر ترا از صادق ع مرویست که مراد بذریه هاشم بن عبد مناف‌اند وَأَرِنَا مَنَاسِكَنَا واولاد بنی ه
وبنما مارا مواضعی که دران افعال حج بجای باید اورد وچون میقات احرام وعرفات برای وقوف ومنی برای
قربان وغیران از افعال حج وَتُبْ عَلَيْنَا وبپذیر توبه مارا توبه پیغمبران بر سبیل خضوع وخشوع است و
بریدن از ما سوی تمام متوجه باو سبحانه إِنَّكَ أَنتَ التَّوَّابُ بتحقیق که توئی بسیار پذیرنده توبه تقصیر
کنندکان در طاعت وعصیان الرَّحِيمُ بخشاینده بر کناه کاران وتقصیر نمایندکان رَبَّنَا ای خداوند
کار ما وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْهُمْ وبرانکیز در میان ذریه ما فرستاده از ایشان تا موجب عز وشرف
من باشد حق تع اجابت دعای ابرهیم ع فرمود وحضرت مصطفی ص را مبعوث کردانید چه غیر انحضرت
پیغمبری دیکر از ذریه ابرهیم واسمعیل ع نبود زیرا که انبیای اسرائیل از نسل اسحق ع بودند وکفته‌اند
انحضرت که أَنَا دَعْوَةُ أَبِي إِبْرَاهِيمَ اشارتست باین یعنی من اثر دعای پدر خود ابرهیم که مرا از خدای
درخواست يَتْلُو عَلَيْهِمْ صفت رسول الله است ص یعنی که فرستاده که خواند بر ایشان آيَاتِكَ
ایتهای کتاب ترا یا نشانهای وحدانیت وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وبیاموزد ایشانرا الکتاب قران
وَالْحِكْمَةَ وانچیزیرا که بان نفسهای ایشان کمال یابد از معارف واحکام شریعت وَيُزَكِّيهِمْ وپاکیزه

و پاکیزه کرده اند ایشانرا از شرك معاصی بسبب شرایع احکام اِنَّكَ اَنْتَ الْعَزِيزُ بدرستی که تویی توانا و غالب که
هرکز مغلوب نشوی از انچه اراده کنی الْحَكِيمُ توانایی و محکم کار یعنی هرچه کنی بر وجه حکمت باشد مرویست که
عبدالله بن سلام سلمه و مهاجر راکه پسران برادر او بودند باسلام دعوت کرد و کفت شما میدانید که صفت
محمد صم در توریت نوشته است پس سلمه اسلام آورده و مهاجر اباکرد ایت نازل شد که وَمَنْ يَرْغَبُ
وکیست که باز کرداند و رغبت نکند عَنْ مِلَّةِ اِبْرٰهِيمَ از دین ابرهیم اِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ مکر کسی که
سبك کرداند و خوار و بیمقدار سازد نفس خود را وَلَقَدِ اصْطَفَيْنٰاهُ و بتحقیق که برکزیده ام ابرهیم را فِي
الدُّنْيٰا درین سرای بکرم و جوانمردی یا بشرف پیغمبری یا فرط طاعت و فرمان برداری یا بصفت خلت
و دوستی یا بعمارت خانه کعبه وَاِنَّهُ فِي الْاٰخِرَةِ و بدرستی که او بدان سرای لَمِنَ الصّٰالِحِينَ از جمله
شایستکانست و بصفت صلاح آراسته چیز او باین صفاتست پس هرکه در دین او رغبت بکرداند
هراینه سفیه باشد و نفس خود را خوار کرده اینده و نیز در بیان صفات ستوده او میفرماید
که اِذْ قٰالَ لَهُ یاد کن ای محمد وقتی که کفت مر ابرهیم را رَبُّهُ اَسْلِمْ پروردکار او کردن بنه مرا یا تسلیم
شو بر هرچه از تو واقع شود از احکام قضا قٰالَ اَسْلَمْتُ کفت ابرهیم که کردن نهادم یا تسلیم کردم
خود را لِرَبِّ الْعٰالَمِينَ برای پروردکار عالمیان تا هرچه خواهد مرا فرماید و در حق من جاری سازد
وَوَصّٰى بِهٰا اِبْرٰهِيمُ و وصیت کرد ابرهیم در حین وفات بملت خود بَنِيهِ پسران خود را یعنی
ایشانرا امر کرد به پیروی ان ملت و التزام نمودن آن وَيَعْقُوبُ و یعقوب نیز اولاد خود را بان
وصیت فرمود باین وجه که يٰا بَنِيَّ ای پسران من و ایشان دوازده بودند چنانکه در سوره بیاید
ان شاء الله اِنَّ اللّٰهَ اصْطَفٰى لَكُمُ الدِّينَ بدرستی که حق تعم برکزید برای شما دین اسلام را
فَلٰا تَمُوتُنَّ اِلّٰا وَاَنْتُمْ مُسْلِمُونَ پس باید که نمیرید مکر در حالتی که مسلمان باشید یعنی در دین
اسلام مداومت نمایید تا هنکامی که مرك شما را دریابد بعد از ان بر سبیل انکار خطاب باهل
کتاب میکند اَمْ كُنْتُمْ شُهَدٰاءَ ایا شما حاضر بودید یعنی نبودید اِذْ حَضَرَ يَعْقُوبَ الْمَوْتُ
وقتی که امد بیعقوب مرك و دران حالت وصیت کرد به پسران خود پس از کجا شما دعوی میکنید
که وصیت او باولاد بدین یهودی بود پس بجهت زیادتی بیان میفرماید که یقین شما حاضر نبودید
اِذْ قٰالَ لِبَنِيهِ در وقتی که کفت یعقوب مر پسران خود را مٰا تَعْبُدُونَ مِنْ بَعْدِي چه چیز را
خواهید پرستید از پس وفات من غرض یعقوب باین کلام فرا کرفتن عهد بود از ایشان
بر توحید و دین اسلام چون ایشان این سخن بشنیدند قٰالُوا نَعْبُدُ اِلٰهَكَ کفتند در جواب او

کخواهیم پرستید خدای ترا وَاِلٰهَ اٰبٰائِكَ و خدای پدران ترا اِبْرٰهِيمَ وَاِسْمٰعِيلَ وَاِسْحٰقَ ابرهیم که جد بود
پدر کفتند برای انکه حکم پدر دارد و اسمعیل که عم بود هم پدر خواندند زیراکه عرب عم را اب میکویند
و حرمت او را برابر پدر بجای می اورند و از اینجاست که حق تعم آذر را پدر ابرهیم کفت با انکه عم
او بود حاصل که ایشان کفتند که ما خواهیم پرستید خدای تو و پدران تو را اِلٰهًا وٰاحِدًا خدای یکانه
و یکتا وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ و حال انکه ما دین خدای که یکتاست کردن نهندکانیم و فرمان بردار
اَوْ تِلْكَ اینجماعت یعنی ابرهیم و یعقوب و اولاد ایشان اُمَّةٌ کروهی بودند قَدْ خَلَتْ لَهٰا مٰا
كَسَبَتْ بدرستی که درکذشتند ایشان و مر ایشانراست انچه کسب کردید وهر یك از شما و ایشانرا
بر کردار پاداش خواهد داد وَلٰا تُسْئَلُونَ و پرسیده نخواهید شد عَمّٰا كٰانُوا يَعْمَلُونَ از انچه
بودند ایشان میکردند یعنی شمارا بسیئات ایشان عقوبت نکنند همچنانکه بحسنات ایشان
ثواب نمی یابید اعتقاد یهودان بود که اولاد را بطاعت پدران ثواب خواهند داد و بر کفر
ایشان عقوبت خواهند کشید حق تعم درین ایت رد قول ایشان فرمود که نه شما باعمال ایشان
مثاب میشوید و نه ایشان بر اعمال شما مؤاخذ میکردند مرویست که ابن صوریا با جمعی دیکر از یهود به پیغمبر
و اصحاب کفتند که طریق هدایت نیست مکر انچه ما بر انیم پس تابع ما شوید تا راه راست یابید و نصاری
نیز چنین کفتند حق تعالی ایت فرستاد که وَقٰالُوا و کفتند مر اهل کتاب مؤمنانرا كُونُوا هُودًا اَوْ نَصٰارٰى
باشید یهودان یا ترسایان یعنی یهودان باهل اسلام کفتند که بر دین یهودی باشید و نصاری
نیز کفتند که باشید بر دین نصاری تَهْتَدُوا تا راه یابید قُلْ بکو ای محمد در جواب ایشان که نه چنانست
که شما میکویید بَلْ مِلَّةَ اِبْرٰهِيمَ بلکه متابعت میکنیم ملت ابرهیم را در اصول دین اسلام حَنِيفًا
در حالتی که این امت میل کننده است از همه جهان براه راست یا ابرهیم مایل بود براه حق که اسلام است
وَمٰا كٰانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ و نبود ابرهیم از شرك اوردکان این کنایتست مایل کتاب و غیر ایشان
چه ایشان دعوی میکنند که تابع ابرهیم اند و حال انکه شرك کنند چه یهود را اعتقاد اینست که عزیر
پسر خداست و نصاری را اعتقاد اینکه عیسی پسر خداست قُولُوا بکویید ای اهل ایمان در جواب
یهود و نصاری که شما را بملت خود میخوانند اٰمَنّٰا بِاللّٰهِ کرویده ایم بخدا وَمٰا اُنْزِلَ اِلَيْنٰا و بانچه
فرو فرستاده است بسوی ما یعنی قران وَمٰا اُنْزِلَ و بانچه فرو فرستاده شده است اِلٰى اِبْرٰهِيمَ
که بیست صحیفه بوده است وَاِسْمٰعِيلَ وَاِسْحٰقَ و باسمعیل و اسحق که فرزندان ویند وَيَعْقُوبَ
و یعقوب که نبیره اوست وَالْاَسْبٰاطِ و بفرزندان یعقوب اکرچه صحف بر ابرهیم فرود امد لکن

براولاد او لیکن جز ایشان بان عمل میکردند پس گویا کران بایشان نیز نازل شده همچنانکه قران برما
فرود امده وما اوتی موسی وعیسی و بانچه داده شده است موسی و عیسی را یعنی توریة وانجیل
وما اوتی النبیون و بانچه داده شده است به پیغمبران دیگر از کتب و معجزات من ربهم
از پروردگار ایشان لا نفرق بین احد منهم هیچ جدایی نمی افکنیم میان یکی از ایشان
بلکه بهمه ایمان داریم نه مانند یهود که ببعضی ایمان دارند دون بعضی ونحن له مسلمون
و ما مر خدایرا گردن نهادگانیم و بوحدانیت او گرویدگانیم فان امنوا پس اگر ایمان ارند
هم اهل کتاب از یهودی و نصاری بمثل ما امنتم به مانند انچه شما ایمان آورده اید ای
مهاجر و انصار یعنی بهمه کتب و رسل فقد اهتدوا پس هر آینه راه راست یافته باشند
وان تولوا و اگر برگردند از ایمان فانما هم پس جزین نیست که ایشان فی شقاق در خلاف و نزاعند
بعد از ان بجهة تسلی مومنان ایشانرا مژده و حفظ و نصرت میدهد و میگوید ای محمد از دشمنی
و نزاع ایشان اندیشه مکن فسیکفیکهم الله پس زود باشد که خدای کفایت کند و باز دارد
از تو شر یهود و نصاری را و هم ایشانرا خوار و ذلیل کرداند وهو السمیع و اوست شنوای گفتار همه
موحدان و مشرکانرا از اقرار و انکار العلیم دانا باعتقاد هر دو گروه اورده اند که بعد از نزول این
ایات جهودان و ترسایان بکلی از متابعة آنحضرت اعراض کرده با مسلمانان در مقام مفاخرت درامدند
که مارا صبغه هست و شمارا نیست صبغه ایشان ان بود که مولود خود را بعد از هفت روز در ابی زردی غوطه
دادندی وانرا معمودیه گفتندی و اعتقاد ایشان ان بود که ان اب پاک کننده مولود است از غیر دین
مسیحا وانرا قایم مقام ختنه دانستندی و گفتندی که ما او را رنگ کردیم بعلامة نصرانی و جهودان رنگی
در فرزندان خود مالیدندی و بان از یکدیگر ممتاز بودندی حق تعالی ایة فرستاد صبغة الله یعنی بگوئید
ای مسلمانان در جواب ایشان که رنگ کرده است خدای مارا رنگ کردنی از نزد خود و این صبغه فطرة
خداست که همه مردمان برو مخلوق اند چه فطرة زیور انسانست همچنانکه رنگ زیور جامه است یا مراد
تطهیر قلوبست یعنی پاک و پاکیزه گردانیدنی است دلهای مارا پاکیزه گردانیدنی ومن احسن من
الله و کیست نیکوتر از خدای صبغة از روی شعار ملة و علامة دین و پاک گردانیدن از انجاس
شرک مراد انست که هیچ دینی بهتر از دین او نیست ونحن له عابدون و ما مر او سبحانه را پرستندگانیم
این کنایتست باهل شرک یعنی شرک نمیگیریم بخدا همچنانکه شما شرک میگیرید بخدا اورده اند که
یهود و نصاری از شنیدن این سخنان در تعصب افتاده گفتند مارا که شرف فرزندی خدای تعالی ثابت

بوی

بوی سزاوارتریم از مسلمانان حق تعالی پیغمبر خود را فرمود قل بگو ای محمد در جواب ایشان که اتحاجوننا فی الله
ایا خصومت و جدال همیکنید با ما در دین خدای و دعوی الوهیت در نسبت ادن خود را الحق تعالی وهو ربنا وحال انکه
او پروردگار ماست وربکم و افریدگار شما و خصوصیتی نیست او را بقومی دون قومی و جمیع او سبحانه
افریدگار همه ادمیانست پس پرستش او همه را واجب باشد و پرستش منافاة وارد بفرزندی ولنا
اعمالنا و مار است جزای کردارهای ما ولکم اعمالکم و شمار است مکافات عملهای شما ونحن له
مخلصون و ما مر ورا مخلصانیم در اعتقاد و عمل موحدان او با یمان و طاعت نه شما ام تقولون
ایا میگوئید اهل کتاب یعنی شما میگوئید ای جهودان و ترسایان ان ابرهیم واسمعیل واسحق
ویعقوب والاسباط بدرستی که این پیغمبران و پیغمبرزادگان کانوا هودا بودند یهودان و این قول
جهودانست او نصاری یا بودند بر کیش نصرانی و این سخن ترسایانست قل بگو ای محمد بایشان بر سبیل سرزنش
که ءانتم اعلم ایا شما داناترید بدین پیغمبران ام الله یا خدای که ایشانرا بدان مبعوث ساخته و او
سبحانه نفی این دو کیش از ابرهیم نمود بقوله ما کان ابرهیم یهودیا ولا نصرانیا پس از کجا حکم بیهودیه
یا نصرانیه میکنند ایشان ومن اظلم ممن کتم و نیست ستمکارتر بر خود از انکس که بپوشد شهادة عنده
من الله گواهی که بنزدیک او باشد از خدای که بواسطه کتاب الهی دانسته باشد مراد انست که هیچکس ظالم
تر از ان اهل کتاب نیست زیرا که ایشان این انواع گواهیرا پوشیدند وما الله بغافل عما تعملون و نیست خدای
بیخبر از انچه میکنند از پوشیدن حق و انکار محمد و قران و شمارا بر کتمان شهادة مکافاة خواهد داد تلك
امة قد خلت ان جماعة مذکوره قومی بودند که فشد و درگذشتند لها ما کسبت مر ایشانراست انچه
کرده اند ولکم ما کسبتم و شمار است انچه کسب کرده اید یعنی جزای کردار هر یک از ایشان و شمارا فرا خور
ان خواهد داد ولا تسئلون عما کانوا یعملون و پرسیده نخواهید شد از انچیزی که ایشان کرده باشند تکرار
این بجهة مبالغه است اورده اند که حضرت رسالت صلعم در مکه بوقت نماز توجه بکعبه فرمودی بعد از هجرت بمدینه
فرمان الهی در رسید که روی به بیت المقدس کرده نماز گذارد یهودان ازین صورة مسرور گشته میگفتند که اگر
محمد دین ما ندارد اما بقبله ما نماز میگذارد و از ابن عباس نقلست که یهود میگفتند که این مرد و اصحاب او را بقبله ما
بردند تا نماز ما را ندیدند قبله را نیافتند خاطر خطیر حضرت ملول شد امر الهی صادر شد که روی خود را از
بیت المقدس بکعبه متوجه گردان جهودان و منافقان بعد از تحویل قبله زبان طعن گشوده گفتند محمد
مشتاق شهر و مولد خود است و بجهة این روی بدان کرده نماز میگذارد حق تعالی قبل از انکه ایشان این لفظ
گویند از ان خبر داد که سیقول السفهاء زود باشد که گویند کم خردان من الناس از مردمان یعنی یهودان

سیقول

ومنافقان ومشرکان ما وَلّیٰهُم عَن قِبلَتِهِم چه بازگردانید مسلمانان را از قبلهٔ ایشان که ثابت بودند بران یعنی
بیت المقدس قُل لِلّهِ المَشرِقُ وَالمَغرِبُ بگوای محمد در جواب که مر خدای راست جهة مشرق که خانهٔ خدا در انجاست
و مغرب که بیت المقدس دران واقع شده یعنی مالک جهة مشرق و مغرب و سایر جهاتست پس بهر طرف
که مصلحت بیند انرا قبله میگرداند و بان امر میکند یَهدی مَن یَشاءُ إلیٰ صِراطٍ مُستَقیمٍ راه مینماید
بالطاف خود هر کرا خواهد بسوی راهی راست که امور دینیه است و از جملهٔ ان امر است در توجه به بیت
المقدس در نماز یکبار و بار دیگر بکعبهٔ معظمه بروفق مصلحت و حکمت پس بجهة رد اهل کفر بیان مزید
فضل امت مرحومه میکند بقوله وَکَذٰلِکَ و همچنانکه گردانیدیم شما را راه یافتگان وَجَعَلناکُم
گردانیدیم شما را أُمَّةً وَسَطاً گروهی برگزیده و یا جمعی باعدالت بعلم و عمل لِتَکونوا شُهَداءَ
عَلَی النّاسِ تا باشید گواهان برای انبیا بر آن مردمانی که منکر نبوة اند وَیَکونَ الرَّسولُ
و تا باشد فرستاده من که محمد است عَلَیکُم شَهیداً بر راستی شما گواهی بتعدیل کرده شده
و با عدالت ملحق معنی آنست که بدانید که بتأمل صحیح در انچه برای شما منصوب شده
و نزل گشته بر شما از کتاب که حق تعالی بخل نکرده و ظلم ننموده بر هیچکس بلکه ایضاح طریق حق کرده
و پیغمبرانرا فرستاده و ایشان تبلیغ رسالت کرده اند و نصیحت و موعظهٔ مردمان نموده و لیکن ایشان
که نگرویده اند شقاوة ایشان را بر شهوات باطله داشته منکر تبلیغ ایشان شده اند پس گواهی
میدهید بر اهل روزگار خود و کسانی که قبل از شما بوده اند و بعد از شما پیدا شوند و رسول
بر راستی شما گواهی میدهد و در روایة آمده که این گواهی در روز قیامت باشد که امم انبیای سابق
انکار تبلیغ پیغمبران خود نمایند پس حق تعالی انبیای طلب شاهد بتبلیغ کند اگرچه او سبحانه
بحال ایشان دانا باشد اما بجهت اقامة حجة و توام منکران طلب بینه بتبلیغ کند از پیغمبران پس امة
حضرت رسالت صلی الله علیه و آله را بیارند و گواهی دهند بر تبلیغ همه انبیا و انگاه امم سابقه ایشان را
گویند که از کجا دانستید که پیغمبران تبلیغ کرده اند ایشان گویند ما دانستیم این را بخبر دادن حق تعالی
در کتاب خود بزبان پیغمبر خود پس حضرت رسالت را حاضر گردانند و او را از حال امت وی سوال کنند
انحضرت بعدالت ایشان گواهی بدهد در شواهد التنزیل از سلیمان بن قیس هلالی روایت کرده
که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود که حق تعالی در ایة کریمه لِتَکونوا شُهَداءَ عَلَی النّاسِ
ما را خواسته است نه غیر ما پس رسول خدای گواه است بر ما و گواهیم بر خلق و حجة او در زمین او و مائیم
که حق تعالی در حق ما فرموده که وَکَذٰلِکَ جَعَلناکُم أُمَّةً وَسَطاً و بعد از ذکر امت مرحومه که مامور بتحویل قبله

بیان حکمت تحویل میفرماید بقوله وَما جَعَلنَا القِبلَةَ و نگردانیدیم ما قبله تو الَّتی انجهتی که کُنتَ عَلَیها بودی
پیش ازین زمان بران یعنی جهة کعبه چه مرویست که انحضرت در مکه نماز را بجانب کعبه میگذارد و
چون بمدینه هجرت نمود مامور شد که متوجه صخره شود و بجهة الفت و دلجوئی یهود تا بالکلیه از انحضرت
نرمند و بعد ازان مامور شد بتوجه بکعبه معظمه پس حق سبحانه و تعالی میفرماید که ما نساختیم قبله
ترا بجهتی که پیش ازان بران بودی إلّا لِنَعلَمَ مگر برای انکه بدانیم یعنی امتحان کنیم باین وجه که معامله از
ما بندگان کنیم مَن یَتَّبِعُ الرَّسولَ انکس را که متابعت رسول کند یعنی یهود را که پیروی رسول کنند
بعد از تحویل بکعبه مِمَّن یَنقَلِبُ از انکس یعنی یهودانی که باز گردیدند عَلیٰ عَقِبَیهِ بر پاشنهای خود
یعنی مرتد شدند از دین او بجهة الفت گرفتن بقبلهٔ پدران خود یا متمیز سازیم انها را که ثابتند بر دین
اسلام از کسانی که بر کفر راسخند وَإن کانَت لَکَبیرَةً و بدرستی که هست قبله یعنی تحویل از [illegible] و
گران بر مردمان إلّا عَلَی الَّذینَ هَدَی اللّهُ مگر بر آنانکه راه نموده است خدای ایشان را بمصلحت حکمت
و احکام ایمان بان راسخ راسخ و ثابت گشته مانند حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه که در اثنای
نماز ظهر که پیغمبر مامور شد بتحویل بجانب کعبه انحضرت بتبعیت حضرت رسالت بجانب کعبه متوجه
فرمود و بعضی که ضعیف الایمان بودند بر حال خود ماندند مرویست که بعد از ایة تحویل یهودان هر لحظه شبه
می انگیختند و میگفتند که اگر قبله حق جهة کعبه است پس انانکه جانب بیت المقدس نماز کرده اند از اصحاب
محمد و وفات یافتند چون اسعد بن زرارة و براء بن معرور بر ضلالت مرده باشند حق تعالی فرمود که
وَما کانَ اللّهُ و نیست خدای و نسزد او را که لِیُضیعَ إیمانَکُم هرانینه ضایع گرداند ایمان شما را
یعنی نماز شما که بر وجه اعتقاد صحیح روی بر بیت المقدس میگذاردید إنَّ اللّهَ بِالنّاسِ لَرَؤوفٌ بدرستی
که خدای تعالی مهربانست مر ایشان را ضایع نگرداند رَحیمٌ بخشاینده است صلاح ایشان را فرو نگذارد
روایتست که در اول حال که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله در نماز روی به بیت المقدس کردی یهود میگفتند که محمد
رو بقبلهٔ ما نماز میکند انحضرت ازین اقوال ملول شد ارزو کرد که قبلهٔ او کعبه باشد که قبلهٔ ابرهیم است و اینمعنی را بجبرئیل
اظهار کرد جبرئیل متوجه مقام خود شد و حضرت سید کاینات هر ساعت از روی فی باسمان مینگریست و منتظر
میبود تا جبرئیل امد و این ایة اورد که قَد نَریٰ تَقَلُّبَ وَجهِکَ فِی السَّماءِ بدرستی که می بینیم گردیدن روی ترا
از جهة اسمان برای انتظار وحی فَلَنُوَلِّیَنَّکَ پس متوجه ساختیم ترا قِبلَةً تَرضاها بان قبله که تو میخواهی
فَوَلِّ وَجهَکَ پس بگردان روی خود در اداء نماز شَطرَ المَسجِدِ الحَرامِ بجانب مسجد الحرام که محیطست
بخانه مرویست که انحضرت روز دوشنبه نیمه ماه رجب در سال دویم از هجرت پیش از واقعهٔ بدر بدو ماه

درمسجد بنی سلمه دو رکعت نماز ظهر کذارده بود که این حکم نازل شد هم در نماز روی بصخره کردانیده بمیزاب توجه فرمود که معازی کعبهٔ معظمه است وان مسجد بذی القبلتین شهرت یافت وبعد ازان بجهة تصریح بعموم بهم امت حضرت را میفرماید که وَحَیْثُ مَا کُنْتُمْ وهرجا که باشید در بر وبحر وشرق وغرب وچون خواهید که نماز کذارید فَوَلُّوا وُجُوهَکُمْ شَطْرَهُ پس بکردانید رویهای خودرا بجانب مسجد الحرام وبعد ازان بیان عناد یهودان میکند بقوله وَإِنَّ الَّذِینَ أُوتُوا الْکِتَابَ وبدرستی که انانکه داده شده اند کتاب توریة یعنی علمای یهود لَیَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ هراینه میدانند که تحویل از بیت المقدس بکعبه درست وراستست وحکم ان صادر شده مِنْ رَبِّهِمْ از نزد پرورد کار ایشان چه در توریة خوانده اند که پیغمبر اخر الزمان بدو قبله نماز کذارد واخر بقبله که بران بماند کعبه باشد وبا وجود این انکار میکنند وعنادی ورزند وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا یَعْمَلُونَ ونیست خدای غافل وبیخبر از انچه میکنند یهود از انکار قبله اورده اند که یهود کفتند که اکر محمد معجزه بیاورد بر صدق دعوی خود در باب توجه بکعبه ما باو ایمان اریم وروی بکعبه کنیم حق تعالی تکذیب ایشان کرده فرمود که وَلَئِنْ أَتَیْتَ الَّذِینَ وبخدای که اکر تو بیاری ای محمد بانانکه أُوتُوا الْکِتَابَ بِکُلِّ آیَةٍ داده شده اند توریة وانجیل یعنی یهود وترسا هر معجزه که از تو خواهند در باب حقیقة توجه بکعبه مَا تَبِعُوا قِبْلَتَکَ پیروی نکنند ایشان قبله ترا مرویست که اهل کتاب کفتند اکر محمد بر قبله ما نماز کذارد ما بوی ایمان اوریم حق تعالی بجهت قطع طمع ایشان فرمود که وَمَا أَنْتَ بِتَابِعٍ قِبْلَتَهُمْ ونیستی تو پیرو کننده مر قبله ایشانرا وَمَا بَعْضُهُمْ بِتَابِعٍ قِبْلَةَ بَعْضٍ ونیستند بعضی از ایشان پیروی کننده قبله بعضی اقبله نصاری شرقست ویهود مغرب پس ایشان متابعت یکدیکر نمینمایند همچنانکه پیروی تو نمیکنند وَلَئِنِ اتَّبَعْتَ واکر پیروی بر سبیل فرض وتقدیر أَهْوَاءَهُمْ ارزوهای ایشانرا در باب قبله مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَکَ مِنَ الْعِلْمِ از پس انکه امد بتو از دانستن انکه قبله ابرهیم حقست إِنَّکَ إِذًا لَمِنَ الظَّالِمِینَ بدرستی انکاه باشی که متابعت ایشان نمایی از جمله ستمکاران بر خود این مبالغه است در قطع طمع ایشان بمتابعت پیغمبر بقبله ایشان ونیز در بیان عناد اهل کتاب میفرماید الَّذِینَ آتَیْنَاهُمُ الْکِتَابَ انانکه داده ایم ایشانرا کتاب توریة یَعْرِفُونَهُ میشناسند پیغمبررا کَمَا یَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ همچنانکه میشناسند پسران خودرا یعنی اورا باوصاف مذکوره در توریة وسایر معجزات میشناسند صدق نبوة انحضرت مانند شناختن ایشان پسران خودرا لیکن بجهة عناد وجحود وکردن کشی تصدیق او نمیکنند وَإِنَّ فَرِیقًا مِنْهُمْ وبدرستی کروهی از ایشان چون حیی بن احطب وکعب بن اشرف وامثال ایشان لَیَکْتُمُونَ الْحَقَّ هراینه میپوشند حق را که صفت رسالتست

حاشیه

طلاق

دیکربار ومیدهم رسول فرمود بمین نخلستان باو ده نه زواید بران زن رد آن نخلستان کرد ثابت واول خلعی که در اسلام واقع شد این بود حق تعالی ایة فرستاد که انچه بزن داده باشید اخذ ان مکنید بعوض طلاق مکر انکه دانند که رعایت حقوق نمیتوانند کرد فَإِنْ خِفْتُمْ پس اکر ترسید ای احکام الهی یعنی از علامات معلوم کنید أَلَّا یُقِیمَا انکه اقامت نمیتوانند کرد مرد وزن حُدُودَ اللَّهِ حکمهای خدایرا در زوجیة فَلَا جُنَاحَ عَلَیْهِمَا پس هیچ وزر ووبالی نیست بر مرد وزن فِیمَا افْتَدَتْ بِهِ در انچه زن خود را باز خریده باشد بان از بند زوجیة یعنی انرا بشوهر داده وشوهر طلاق او کفته باشد تِلْکَ این احکام مذکوره از طلاق رجوع وخلع حُدُودُ اللَّهِ اندازهای خداست فَلَا تَعْتَدُوهَا پس در مکذرید ازان ونکهداشت ان کنید وَمَنْ یَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ وهرکه بیرون رود از حدود واندازهای خدای که مقرر فرموده فَأُولَئِکَ پس ان کروه هُمُ الظَّالِمُونَ ایشانند ستمکاران برنفس خود فَإِنْ طَلَّقَهَا پس اکر مرد طلاق دهد زن خودرا بعد از طلاق دوم فَلَا تَحِلُّ لَهُ پس حلال نباشد ان زن مر نمرد را مِنْ بَعْدُ پس از طلاق سیم حَتَّى تَنْکِحَ زَوْجًا غَیْرَهُ تا وقتی که بنکاح دایمی در اورد شوهری غیر از شوهر اول وشوهر دوم باو مباشرت کند اورده اند که دختر عبد الرحمن قرظی که سه طلاق ستده بود از رفاعه بن وهب قرظی وبعقد شوهری دیکر در آمده خواست با شوهر اول اشتی کند قبل از مباشرت زوج ثانی حضرت منع نموده فرمود که ای زن میخواهی که بر رفاعه رجوع کنی وحال انکه لذت جماع زوج دریافته وزوج ثانی لذت ترا نچشیده یعنی بدون مباشرت ثانی جایز نیست رجوع بزوج اول وحکمت درین منع است از تعجیل بطلاق فَإِنْ طَلَّقَهَا پس اکر طلاق دهد شوهر ثانی برغبت خود بعد از مباشرت فَلَا جُنَاحَ عَلَیْهِمَا پس هیچ کناهی نیست زوج اول را برین زن طلاق داده شده أَنْ یَتَرَاجَعَا انکه با یکدیکر رجوع کنند بنکاح جدید بعد از انقضای مدة عدة از شوهر دوم إِنْ ظَنَّا أَنْ یُقِیمَا حُدُودَ اللَّهِ اکر ظن غالب داشته باشند انکه بر پای دارند احکام خدایرا که حقوق زوجیة است وَتِلْکَ واینکه مذکور شد از احکام که رجوع وتحلیل حُدُودُ اللَّهِ اندازهای مقرر خدای تعالی است یُبَیِّنُهَا بیان میکند انرا لِقَوْمٍ یَعْلَمُونَ برای کروهی که میدانند که این احکام نزد خدای تعالی است وعمل میکنند بمقتضای علم خود وَإِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ وچون طلاق دهید زنانرا فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ پس برسیدند بنهایت مدت خود یعنی قریب بانقضای عدت فَأَمْسِکُوهُنَّ پس نکاه

زوج ثه

دارید ایشانرا بمعروف به نیکویی کان تقدم تقصد ضرر وازار است او سرحوهن بمعروف یا رها کنید
وبکذارید ایشانرا تا از عدة خود بیرون ایند ومالک نفس خود شوند نه انکه هر کاه بنزدیک انقضای
عدة شود شما رجوع کنید بقصد ضرر رسانیدن بایشان چنانکه میفرماید ولا تمسکوهن
وبان مدارید ایشانرا یعنی رجوع مکنید ضرارا بر وجه ضرر رسانیدن لتعتدوا تا ستم
کنند بر ایشان بدرازی مدة عدة ومن یفعل ذلک وهر که بکند چنین یعنی ضرر بزن
رساند بر وجه مذکور فقد ظلم نفسه پس بتحقیق بد کرده است نفس خود را وانرا در
معرض غضب الهی اورده ازار رسانده بزنان صاحب شریعت ملعونست چه در حدیث
صحیح اورده شده که حق تعالی لعن کرده هر که مسلمانی را مضرت رساند یا انکه باو مکری کند ولا
تتخذوا ایات الله وفرا مگیرید احکام الهی را هزوا انچیزی که بان سخریه کنند وازان
اعراض نمایند واذکروا نعمت الله علیکم ویاد کنید نعمتهای خدا را که خاص است
بر شما از انجمله هدایت است بشرف اسلام وبعثت سید انام واسانی تکلیف در احکام
خصوصا در باب نکاح چه در شرایع امم سابق هیچکس را زیاده از یک زن در نکاح روا نبودی
مکر پیغمبرانرا ودر شرع ما چهار زن در یک عقد جایز است وانهارا بعد از طلاق مراجعت
جایز نبودی ومارا رواست ومادام که زن مطلقه زنده بودی عقد زن دیگر حلال نبودی
ودرین شریعت حلال است پس برین نعمتها شکر کذاری کنید وما انزل علیکم وانچه را
که فرستاده شده است بر شما من الکتاب والحکمة از قران واحکام حدود شریعت یعظکم
پند میدهد خدای شمارا به بانچه بشما فرو فرستاده شده واتقوا الله وبترسید از
خدای در مخالفت احکام واعلموا ان الله وبدانید انکه خدای بکل شیء بهمه چیزها
خصوصا باعمال ومصالح روزکار شما علیم داناست اورده اند که جمیله بنت یسار
که خواهر معقل یسار بود وشوهر او ابو دحداح ویرا طلاق کفت وبکذاشت تا عدة او
بسر امد بعد ازان باز اراده نکاح او کرد برادر جمیله در خشم شده کفت من خواهر خود را
باو دادم واو ویرا طلاق داد وباز امده که ویرا نکاح کند بخدا که هرکز ویرا باو ندهم
خدای تعالی ایه فرستاد که واذا طلقتم النساء وچون طلاق دهید زنان خود را فبلغن
اجلهن پس برسد بنهایت مدة خود یعنی عدة ایشان بسر اید ولا تعضلوهن ان ینکحن

پس منع مکنید ایشانرا از انکه نکاح در ایند ازواجهن شوهران پیشین خود را اذا تراضوا بینهم چون
رضا دهند شوهران وزنان در میان یکدیکر بالمعروف بهرچه در شرع نیکوست مانند نکاح
حلال ومهر جایز وحسن معاشرت ذلک انچه مذکور شد از نهی منع زنان یوعظ به پند
داده میشود بدان من کان منکم وهر که باشد از شما که بوجه اخلاص یؤمن بالله والیوم
الاخر بکرود بخدای وبروز بازپسین ذلکم این پند کرفتن شما وترک منع وضرر ازکی
لکم پاکیزه تر است مر شمارا از روی معاشرت وزندکانی واطهر وپاکتر از پلیدی کنا
کان اندیشه حرام است والله یعلم وخدای میداند صلاح مردان وزنانرا که رغبت بیکدیکر
کنند وانتم لا تعلمون وشما نمیدانید انرا مرویست که معقل یسار مردی صالح وخدا ترس بود
چون پیغمبر این ایه بر وی خواند بکریست وکفت یا رسول الله ازین توبه کردم وکفارة سوکند بداد وخواهر خود را
با ابو دحداح عقد بست وبعد از حکم طلاق ذکر اطفال میکند وبیان شیر دادن ایشان ومیفرماید
که والوالدات یعنی زنان که مفارقه واقع شده باشد میان شوهران وطفل شیرخواره در میان بود
حکم کان مادران یرضعن شیر دهند اولادهن فرزندان خود را حولین کاملین دو سال
تمام واین حکم مذکور لمن اراد برای کیست که خواهد ان یتم الرضاعة انکه تمام کرداند
شیر دادن فرزند واین دلیلست بر انکه زیاده از دو سال شیر دادن واجب نیست وبر انکه
جایز است کمتر از دو سال شیر دادن وعلی المولود له وبرای کسی که فرزند برای او زاینده شده
یعنی اولیای اطفال که پدرانند رزقهن روزی دادن این شیر دهندکانست یعنی خورش ایشان
وکسوتهن وپوشش ایشان بالمعروف بطریق نیکویی که ان اعتدالست نه تنک کیری در ان
لا تکلف نفس الا وسعها تکلیف کرده نشده هیچ نفس مکر بکنجایش وتوانایی یعنی پدران
باید بقدر توانایی ووضع خود نفقه بدهد نه زیاده بران ولا تضار والدة نباید که انکه هیچ مادری
بولدها بفرزند شیرخواره خود در انکه اورا از خود جدا کند وبپدر دهد ولا مولود له وباید که
ضرر نرساند انکه فرزند برای او متولد شود یعنی پدر بولده بفرزند خود که اورا بوقت شیرخوارکی
از مادر بستاند وعلی الوارث وبر میراث خوار پدر است چون پدر فوت شود مثل ذلک
ومانند انکه بر پدر بود از نفقه وکسوة وضرر نرسانیدن بطفل فان ارادا فصالا پس اکر خواهند
پدر ومادر جدا کردن فرزند را از شیر خوردن از انکه دو سال تمام شود عن تراض منهما از روی
خوشنودی والدین وتشاور وازوجه مشورت کردن بایکدیکر در مصلحت ان فلا جناح علیهما

پس وبالی نیست برایشان درین امر واعتبار رضای والدین ومشورت جهت مراعات صلاح طفل است
وضرر نرسانیدن باو وَاِنْ اَرَدْتُمْ اَنْ تَسْتَرْضِعُوا واگر خواهید ای پدران اطفال انکه
طلب شیر دادن کنید از زنان شیر دهنده اَوْلَادَكُمْ فرزندان خود را یعنی هرگاه
که خواهید دایه گیرید بجهت شیر دادن اولاد خود مادر را نافعی باشد وخواهند وقتی که مادر
بی جرت یا کمتر از اجرت دایه راضی باشد فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ پس گناهی نیست در شما بر دایه گرفتن
اِذَا سَلَّمْتُمْ چون تسلیم کنید بدایها مَا اٰتَيْتُمْ انچه اراده کرده اید دادن انرا بدیشان یعنی
انرا تسلیم ایشان کنید بِالْمَعْرُوْفِ بروجهی که نیکو باشد در شرع یعنی بخشنودی وبی مضایقه
وتنگ گیری وَاتَّقُوا اللّٰهَ وبترسید از خدای در باز گرفتن اجرة شیر دادن وتقصیر کردن
در امر فرزندان خود وَاعْلَمُوْا اَنَّ اللّٰهَ بدانید بدرستی که خدای بِمَا تَعْمَلُوْنَ بَصِيْرٌ بدانچه
میکنید از نیکی وبدی بیناست وشما را ازان جزا خواهد داد وبعد از ذکر عدة طلاق بیان عدة وفات
میکند بقوله وَالَّذِيْنَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وانکه بمیرد از شما وَيَذَرُوْنَ اَزْوَاجًا وبگذارند زنان را باید یذرون لہ
که زنان ایشان يَتَرَبَّصْنَ بِاَنْفُسِهِنَّ انتظار برند بنفس خود بعد از مردن آن شوهران اَرْبَعَةَ
اَشْهُرٍ وَعَشْرًا چهار ماه وده روز فَاِذَا بَلَغْنَ اَجَلَهُنَّ پس چون برسد بنهایت عدة خود که آن چهار ماه
ده روز است فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ پس هیچ وزری ووبالی نیست بر شما ای حکام شرع ویا ای ورثه واو
لیای شوهران فِيْمَا فَعَلْنَ فِيْ اَنْفُسِهِنَّ انچه زنان کنند در نفسهای خود که شوهر کردن ایشانست
بِالْمَعْرُوْفِ بنیکویی یعنی بچیزی که در شرع وعقل جایز است ویا موافق شریعت از ایجاب وقبول
شرعی ورعایت ارکان عقد وَاللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُوْنَ وخدای آنچه میکنید ای مردان وزنان خَبِيْرٌ
داناست وشما را بدان جزا خواهد داد وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ وهیچ گناهی نیست بر شما ای
راغبان نکاح فِيْمَا عَرَّضْتُمْ بِهٖ در انچه بکنایه خبر دهید بان مِنْ خِطْبَةِ النِّسَاۤءِ از خواستاری
زنانی که هنوز در عدة باشند نه انکه بتصریح ذکر او کنید اَوْ اَكْنَنْتُمْ فِيْ اَنْفُسِكُمْ یا اگر بپوشند خواستاری
در نفسهای خود وذکر ان نکنید بکنایه ونه بتصریح مراد انست که زن اگر در عدة باشد
بکنایه خواستاری ان میتوان کرد نه بتصریح عَلِمَ اللّٰهُ اَنَّكُمْ میداند خدای انکه شما سَتَذْ
كُرُوْنَهُنَّ زود باشد که یاد کنید ان زنان را وصبر نتوانید کرد بر سکوت ورغبت بر ایشان
وجهت خوف انکه مباد کسی دیگر ایشانرا بنکاح در آورد وجهت این بر شما مباح کرداند خواستاری
درحالت عدة بکنایه نه بتصریح وَلٰكِنْ لَّا تُوَاعِدُوْهُنَّ سِرًّا اِلَّاۤ اَنْ تَقُوْلُوْا قَوْلًا مَّعْرُوْفًا
لکن

مگر انکه بگویید وسخنی نیکو بر حسن معاشرة وَلَا تَعْزِمُوْا عُقْدَةَ النِّكَاحِ حَتّٰى يَبْلُغَ الْكِتٰبُ وقصد مکنید
عقد نکاح ان زنان تا برسد کتاب یعنی انچه خدای نوشته وفرض کرده از عدة اَجَلَهٗ بغایة خود
ومدة او منقضی گردد وَاعْلَمُوْا اَنَّ اللّٰهَ يَعْلَمُ مَا فِيْۤ اَنْفُسِكُمْ وبدانید که خدای میداند انچه در دلهای
شماست از عزم در کاری که جایز نیست فَاحْذَرُوْهُ پس بترسید وحذر کنید از عذاب او وقصد
حرام مکنید وَاعْلَمُوْا اَنَّ اللّٰهَ غَفُوْرٌ وبدانید که خدای امرزنده است انرا که بترسد از عقوبت او
از ترک عزم حرام حَلِيْمٌ بردبار است وبعذاب تعجیل نکند اورده اند که عادت عرب آن بود که
طلاق بسیار دادندی ومراجعت کردندی رسول صم اورا نپسندید فرمود چه میشود این قوم را
که با حکام خدای تعالی بازی میکنند طلاق بنایید داد مگر بجهت تهمتی یا گمان بدی اصحاب که این
سخن را شنیدند گمان بردند که بهر طلاقی ایشانرا اثمی خواهد بود حق تعالی بجهت رفع این توهم ایة
آمد لَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ اِنْ طَلَّقْتُمُ النِّسَاۤءَ وگناهی نیست بر شما اگر طلاق دهید زنان خود را
که مفروض مهر بوده باشند مَا لَمْ تَمَسُّوْهُنَّ ما دام که مس نکرده باشید ایشانرا مراد جماع است
اَوْ تَفْرِضُوْا لَهُنَّ مگر کابینی که فرض وتقدیر کرده باشید یعنی نام مهر برده باشید در صیغه نکاح برای
ایشان فَرِيْضَةً مهری مفروض ومقدور که درین هنگام نصف مهر لازم است وَّمَتِّعُوْهُنَّ ف
بعد از طلاق غیر المفروض المهر متعه بدهید بدیشان یعنی اندکی از مال که ممتع وبرخوردار شوند
ازان مرویست که انصاری در عقد نام مهر نبرد وقبل از دخول او را طلاق داد این ایة امد سید عالم صم
فرمود که اورا ممتع سازی واگرچه قلنسوه تو باشد غرض انست که متعه دادن واجبست وان بقدر
حال طلاق دهنده باید عَلَى الْمُوْسِعِ قَدَرُهٗ بر مرد توانگر باندازه او وبر توانگری وَعَلَى الْمُقْتِرِ قَدَرُهٗ
ومرد درویش وشکدست بقدر دست رسی وی مَتَاعًاۢ بِالْمَعْرُوْفِ متعه دادنی بوجهی که نیکو باشد در
شرع حَقًّا عَلَى الْمُحْسِنِيْنَ متعه واجب ولازم بر نیکوکاران یا نیکوئی کنندگان بنفسهای خود بجهت
مبادرت بامر الهی فقهای ما تصریح کرده اند که متعه بر غنی اسبی است یا جامه قیمتی یا ده دینار طلا وبر
متوسط پنج دینار است یا جامه میانه وبر فقیر دیناری یا انگشتری وَاِنْ طَلَّقْتُمُوْهُنَّ مِنْ قَبْلِ اَنْ
تَمَسُّوْهُنَّ واگر طلاق دهید زنانرا پیش از انکه مس کنید ایشانرا یعنی مجامعت نمایید وَقَدْ فَرَضْتُمْ
لَهُنَّ فَرِيْضَةً وحال انکه مقرر کرده باشید برای ایشان مهری فَنِصْفُ مَا فَرَضْتُمْ پس بر شماست ادا
کردن نیمه انچه فرض کرده اید یعنی نصف مهر اِلَّاۤ اَنْ يَّعْفُوْنَ مگر انکه عفو کنند ان زنان که اهلیة
عفو داشته باشند از بلوغ ورشد عقل یعنی ابرای ذمة زوج خود نمایند وهیچ از ایشان نگیرند

اَوْ یَعْفُوَ الَّذِی یا عفو کند انکسی که بِیَدِهٖ عُقْدَةُ النِّکَاحِ بدست اوست بستن نکاح زوجه چه او ولی زوجه است
که پدر است یا جد پدری کاهی که زوجه صغیره بود یا ملاحظه غبطه صغیره وَاَنْ تَعْفُوا و عفو کردن شما
ای اولیای عقد یا ملاحظه غبطه اَقْرَبُ لِلتَّقْوٰی نزدیکتر است برای پرهیزکاری از تعدی و یافتن
ثواب وَلَا تَنْسَوُا الْفَضْلَ و فراموش مکنید تفضیل و احسان را بَیْنَکُمْ در میان یکدیکر یعنی اولیای
زن اندیشه کرده که زوج او عقد زوجه خود محروم مانده و هیچ مهر از و نستانند بشرط غبطه اِنَّ
اللّٰهَ بِمَا تَعْمَلُوْنَ بَصِیْرٌ بدرستی که خدای انچه میکنید از فضل و احسان با یکدیکر بصیر و بیناست و فضل
و احسان شما را ضایع نخواهد کرد حق تعالی ترغیب بندکان کرد بر اطاعت احکام شریعت بعد از ان تخصیص
صلوة فرمود از ان محافظت بران زیراکه اعظم طاعاتست و یا جهت شکر کذاری بر بیان احکام
طلاق امر بصلوة کرده میفرماید که حَافِظُوْا عَلَی الصَّلَوٰتِ مواظبت کنید بر نمازهای فریضه
و ادای ان نمائید در وقتهای ان یا ملاحظه حدود و شرایع ان وَالصَّلٰوةِ الْوُسْطٰی و مداومت
کنید در نماز خصوصا نماز زیراکه متوسط است میان پنج نماز شبانروزی یا نماز زیراکه مزیت فضل
دارد نسبت بباقی نمازهای پنجکانه اکثر اصحاب ما بر انند که مراد نماز عصر است که در هر طرف
دو نماز است که در اول قصر است یعنی نماز پیشین و خفتن در طرف دیکر قصر راه ندارد یعنی
نماز صبح و شام نزد بعضی دیکر نماز بامداد است که در میان سیاهی شب و روشنایی روز کذارده
میشود یا میان دو نماز لیلی و دو نماز نهاری سودی میشوند یا باعتبار انکه هر طرف او نمازیست
که در و قصری میکنند و نماز پیشین است که در وسط نهار میکذارند و یا نماز شام که میان نمازها
در مقدار یا میان دو نماز اخفاتیه و در صلوة جهریه است و یا میان دو نماز شب که قصر را دران
راه نیست و قول اول اصح و اشهر است وَقُوْمُوْا و دیکر امر میفرماید که بپای بایستید لِلّٰهِ برای خدای و محض
اخلاص قَانِتِیْنَ در حالتی که فرمان بردار باشید از ابی جعفر و ابی عبد الله علیهما السلام مرویست که
مراد باین قنوتست در نماز و بعد از امر بمحافظت نماز بیان کیفیت نماز خوف میکند فَاِنْ خِفْتُمْ پس اکر
ترسید از دشمن حرب کننده و یا از سبع ضرر رسانند یا از حشرات آزار کننده و امثال ان فَرِجَالًا
پس نماز کذارید در حالتی که پیادکان باشید در رفتن اَوْ رُکْبَانًا یا سواران و بر قدر امکان ملاحظه
شرایط و افعال ان کنید فَاِذَا اَمِنْتُمْ پس چون ایمن شوید و خوف زایل کردد فَاذْکُرُوا اللّٰهَ
پس یاد خدا کنید یعنی نماز کذارید با جمیع شرایط و آداب کَمَا عَلَّمَکُمْ همچنانکه در اموخت شما را
مَا لَمْ تَکُوْنُوْا تَعْلَمُوْنَ انچه نبودید که انرا دانید بخودی خود و از آداب احکام نماز و کیفیت آن در حالت

امن و خوف اورده اند که رسم عرب چنان بود که زنان شوهر مرده یکسال عده میداشتند و جامهای کهنه
پوشیده زینت بر خود نمیکردند و اکر شهری بودندی در همان خانه که با اولیای شوهر بسر بردندی یا اولیای
زن در همان منزل جهت ان خانه بنا کردندی و اکر صحرانشین بودندی از پلاس خانه جدا کانه برای ایشان
ساختندی و یکسال از انجا بیرون نیامدندی و نفقه از اولیای شوهر کرفتندی و وقتی که از خانه مقرره
بدر امدندی نفقه ساقط شدی چون حضرت رسالت صلعم بمدینه امد حکم بن حارث طایفی که با آنحضرت
بمدینه هجرة کرده بود درکذشت و ازوی زنی و پسری و مادری بماند حضرت ترکه را به پسر داد و پدر و
مادر را نصیبی تعیین فرمود اما حکم کرد که یکسال از ترکه نفقه بزن رسانند در ان محل این ایه نازل شد
که وَالَّذِیْنَ یُتَوَفَّوْنَ مِنْکُمْ و انانکه وفات کنند از شما وَیَذَرُوْنَ اَزْوَاجًا و بکذارند زنان را
وَصِیَّةً فرض شده بر ایشان وصیت یعنی انکه وصیت کنند وصیت کردنی لِاَزْوَاجِهِمْ برای
زنان خود مَتَاعًا متعه دادن را بنفقه و کسوه و مسکن از ترکه اِلَی الْحَوْلِ تا یکسال غَیْرَ اِخْرَاجٍ
نه بیرون کردن ایشان از مساکن مقر شان این حکم در اول اسلام بوده و بعد از ان بایه اربعة اشهر
و عشرا منسوخ شد فَاِنْ خَرَجْنَ پس اکر بیرون روند از منزل شوهران بعد از یکسال فَلَا جُنَاحَ عَلَیْکُمْ
پس باکی نیست بر شما ای اولیای شوهران یا ای حکام شرع فِیْمَا فَعَلْنَ فِیْ اَنْفُسِهِنَّ در انچه کنند ان
زنان در نفسهای خود از زینت و طلب شوهر مِنْ مَعْرُوْفٍ از انچه موافق شرع باشد یعنی طلب شوهر
و زینت بعد از انقضای عده وَاللّٰهُ عَزِیْزٌ و خدای غالبست که انتقام کشد از هر که مخالفت حکم او کند
حَکِیْمٌ صواب کار است در انچه فرماید از مصالح مرویست که چون حق تعالی بجهة تاکید حکم متعه تکرار ان فرمود که وَ
لِلْمُطَلَّقَاتِ و زنان طلاق داده شده را که مس کرده باشید و فرض مهر نکرده مَتَاعٌ متعه است که بان بر خوردار
شوند بِالْمَعْرُوْفِ بطریق نیکویی که ملاحظه احوال ثلاثه است و فقر و توسط حَقًّا واجب کردانید حق تعالی این حکم را
عَلَی الْمُتَّقِیْنَ بر پرهیزکاران از شرک یعنی بر همه مسلمانان کَذٰلِکَ همچنانکه احکام طلاق و عده بیان کرد یُبَیِّنُ
اللّٰهُ لَکُمْ اٰیَاتِهٖ روشن میکرداند خدای برای شما دلایل و احکام خود را در معاش لَعَلَّکُمْ تَعْقِلُوْنَ شاید
که شما عقول خود را کار فرمائید در تفکر در ان و قبول ان نمائید و چون حق تعالی درین ایه فرمود در عقب این
از ایات خود فرمود اَلَمْ تَرَ آیا ندیدی ای بیننده و بنظر تعجب نکاه نمیکنی اِلَی الَّذِیْنَ خَرَجُوْا مِنْ دِیَارِهِمْ
حال انکه بیرون رفتند از منزلها و سراهای خود وَهُمْ اُلُوْفٌ در حالتی که ایشان چندین هزار بودند حَذَرَ
الْمَوْتِ بجهة احتراز کردن از مرک و ایشان اهل داوردان بودند و این قریه ایست از حوالی واسط بجهت انکه
طاعون در میان ایشان واقع شده بود اکثر ایشان جلای وطن کردند و انها که از دیار خود بدر رفتند

بود بلامت بماندند وانها که در شهر بماندند اغلب بمردند وچون طاعون برطرف شد انها که جلای وطن کرده
بیامدند ودر وطن خود ساکن کشتند وهم اتفاق کردند که اکر بعد ازین طاعون عود کند جا کلی از شهر
بدر روند دیکر طاعون عود کرد هم ان ده بقول اشهر انها بن عباس چهل هزار بودند از ان دیه بیرون
رفتند تا در وادی که میان دو کوه بود فرود امدند فقال لهم الله پس کفت مر ایشانرا خدای
یعنی فرشته بامر خدا ایشانرا کفت موتوا بمیرید پس همه بمردند باجهار پایان خود بجهت شامت
معصیت وچون مدتی برین بکذشت هم پوست وکوشت ایشان خاک شد وازایشان جز استخوان
نبود ثم احیاهم بعد از ان زنده کردانید حق تعالی ایشانرا در وقتی که حزقیل بن بوزی
که خلیفه سیمین موسی عم بود با قوم خود بدان موضع کذر کرد وان استخوانها را بدید توقف
فرمود ودر انها تفکر میکرد حق تعالی بوی وحی کرد که ای حزقیل میخواهی که ایتی بتو بنمایم که مرده را
چکونه زنده میکنم کفت نعم یا رب خطاب امد که فلان کلمه بکوی تا ایشانرا زنده کردانم حزقیل
چون انرا بکفت استخوانهای بیکدیکر چسبید شده کوشت و پوست برانها ظاهر شده هم زنده شدند
وبرخواستند ومیکفتند سبحانك اللهم وبحمدك ولا اله الا انت ومدتی دراز بزیستند
وازایشان نسل افتاد وایشانرا از دیکران باز توانستی دانست که اثر مردکان بر رویهای ایشان
ظاهر بودی وهر جامه که پوشیدندی چرب شدی همچون کفن بر مرده پس از زمانی اجلشان
در رسید وبمردند ابن عباس کوید ان اثر اندران کوه که از فرزندان ایشان باشد موجود باشد
ان الله لذو فضل علی الناس بدرستی که خدای تعم لذو فضل علی الناس هر اینه خداوند تفضل و رحمتست
بر همه مردمان چه این مردها را زنده میکرداند تا از ان اعتبار کیرند ویقین شوند بر حشر اجساد
در روز معاد واین قصه را بر ایشان خوانند تا ازان عبرت کیرند وبحشر بکروند ولکن اکثر
الناس لا یشکرون ولیکن بیشتر مردمان همچنانکه باید شکر الهی نمیکنند وبان نمیکروند فایده
این دلیر کردانیدن مسلمانانست بر جهاد و ترغیب ایشان و توکل کردن بر قضای الهی ولهذا
در عقب این امر بقتال امر کرده میفرماید که وقاتلوا فی سبیل الله وکارزار کنید در راه خدای
برای اشکارا کردن دین اسلام بدون دل و ترس از مرات چه فرار از موت فایده نمیدهد
چنانکه معلوم شد پس بدل قوی جهاد کنید در راه او سبحانه واعلموا ان الله سمیع
وبدانید که خدای تعم شنواست قول کسانی که بعذرهای ناپسندیده از جهاد باز مینشیند
علیم داناست بنیت مخلصان از جهاد وسابقان بان همه را بر وفق نیات سزا وجزا خواهد داد

لط

وبعد از امر بجهاد دال از اعمال بدنیه است ترغیب بندکان میکند باعمال مالیه بقوله من ذا الذی یقرض الله
کیست ان کسی که بخلوص نیت قرض دهد خدا را یعنی بندکان درمانده را قرض دهد بقصد ثواب
از خدا قرضا حسنا قرضی نیکو یعنی در وقت طلب قرض از وعذر نکوید یا منت ننهد یا طمع زیادتی نکند
در حدیث صحیح ثابت کشته است که بر در بهشت نوشته است که ثواب قرض دادن هیجده است و ثواب
صدقه دادن ده فیضاعفه له پس مضاعف کرداند خدای وزیاده بر زیاده سازد اجر انرا که برای او
اضعافا کثیرة زیادتیهای بسیار نزد بعضی مراد بقرض صدقه است در راه خدای تعم وحق تعم
انرا قرض کفته بجهة انکه همچنانکه قرض را عوض لازم است ثواب صدقه نیز بر خدای لازم است که بصدقه
دهنده رساند والله یقبض وخدای تنک میکند روزی را بر بعضی بر وفق حکمت ویبسط وکشاده
میکرداند رزق را بر جمعی بر وفق مصلحت والیه ترجعون وبسوی خدای تعم یعنی بپاداش
او باز کردانیده خواهید شد مرویست که بعد از نزول این ایه حضرت رسالت صلعم فرمود که حق تعم
روز قیامت با بعضی بندکان کوید که ای بنده من از تو طعام خواستم ندادی واز تو اب طلبیدم امتناع
کردی واز تو جامه طلب کردم ندادی بنده کوید ای بار خدایا این بچه بود کوید فلان بنده من کرسنه
بود از تو طعام خواست وفلان برهنه از تو جامه خواست وفلان اب خواست محروم کردانیدی قسم
بجلال من که امروز فضل خود را از تو باز کیرم چنانکه تو از ایشان باز کرفتی پس حق تعم بپد سایل را بخود
کفته تا معلوم شود که هر چه بدرویش دهند همانست که باو داده اند روایتست که حق تعم خطاب
کرد بداود عم که ای داود اکر بر در خانه خود بیابی چه بمن دهی داود کفت بار خدایا مرا طاقت جواب
تو نیست فرمود که درویشان نایب مناب منند پس هر چه در حق من خواهی کرد درباره ایشان
بجای اور در حدیث صحیح امده که حضرت امام زین العابدین عم دست خود را نزد صدقه دادن
میبوسید از و پرسیدند فرمود دست صدقه دهنده میشود در دست خدا پیش از انکه در دست
سایل واقع شود از حضرت رسول صلعم مرویست که هر که چیزی بقرض ببرادر مومن دهد حق تعم
بوزن هر درهمی بوزن کوه احد وطور سینا در نامه اعمال او بنویسد مرویست که چون ایه من الذی
یقرض الله قرضا حسنا نازل شد ابو دحداح کفت یا رسول الله فدای تو باد مادر و پدر من
خدای از ما وام میخواهد ووی غنی است کفت اری میخواهد تا بدان سبب شما را در بهشت کند
کفت اکر من خدای خویش را وام دهم تو مرا ضمان کنی بهشت کفت اری هر که صدقه دهد ویرا در بهشت
جای دهد کفت زن من بامن باشد کفت اری کفت دختر من دحداحه با من باشد کفت اری کفت

دست فرا من ده بدین که میگویی پیغمبر ص دست فرا وی داد گفت مرا دو بستانست یکی زیر شهر و یکی زبر شهر
و مرا جز آن مال نیست من وام دادم بخدای عز و جل پیغمبر ص گفت یکی را بده و یکی را معیشت خود کن گفت
گواه کردم ترا که رسول خدایی که بهترین هر دو بستان آنکی در کار خدا کنم و آن حایطی بود که اندر وی
ششصد بن خرما بود آن سرور گفت خدای ترا بر آن جزا دهد بهشت ابو دحداح رفت بنزدیک
ام الدحداح ابتدا کرد و این شعر انشا کرد ه هداك ربي سبل الرشاد ه الی سبیل الخیر و السداد
بینی من الحایط بالوداد ه فقد مضی قرضا الی التناد ه فارتحلی بالنفس و الاولاد ه لا شك و البر
نخیر زاد ه قدمه المرء الی المعاد ه ام الدحداح وی را گفت سودمند باد بیع تو و مبارك كناد
خدای بر تو آنچه خریدی پس دست کرد و هر خرمایی که اندر دهن کودکان بود از دهن ایشان
بیرون کشید و از آستین ایشان بیرون کرد تا آنکاه که شدند بدان حایط دیگر پیغمبر ص گفت
ودار فیاح لابی الدحداح فی الجنة یعنی بسا بوستانهای خرماهای گران مایه و سراهای
فراخ عرصه که خدای عز و جل با بو دحداح دهد در بهشت و بدانکه چون حق تعم ذکر جهاد کرد و بیان
انچه مدد و معاون آنست از قرض و صدقه در عقب آن بیان قصه میکند که مشهور است میان
بنی اسرائیل و متضمن تخویف است از ترك جهاد و مستلزم جد و جهد کردن درین باب و تعلل و
اهمال ناکردن در آن و میفرماید که أَلَمْ تَرَ آیا ندیدی ای بیننده یعنی دیدی و دانستی إِلَى
الْمَلَإِ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ جمعی از اشراف رای و تدبیر از فرزندان یعقوب مِنْ بَعْدِ مُوسَى
پس از وفات موسی إِذْ قَالُوا لِنَبِيٍّ لَهُمُ در وقتی که گفتند مر پیغمبر خود را و آن یوشع بن
نون بود و بقول اصح اشموئیل که حق تعم بعد از یوشع بر بنی اسرائیل فرستاد و بر هر تقدیر گفتند
با او که بحکم خدای ابْعَثْ لَنَا برانگیز از برای ما یعنی تعیین کن برای ما مَلِكًا نُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ
اللَّهِ پادشاهی تا باعانت او کارزار کنیم در راه خدای با جالوت که پادشاهی ظالم و کافر است
و قوم او در نهایت ظلم و کفر بودند و ما را ایذا و آزار میرسانند قَالَ گفت آن پیغمبر هَلْ عَسَيْتُمْ آیا
هیچ شاید و متوقع باشید از شما إِنْ كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ اگر فرض کرده شود بر شما کارزار
کردن بر دشمن دین أَلَّا تُقَاتِلُوا آنکه کارزار نکنید قَالُوا گفتند در جواب او وَمَا لَنَا
چیست ما را یعنی چه غرض باشد ما را أَلَّا نُقَاتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ آنکه مقاتله نکنیم در راه خدای
وَقَدْ أُخْرِجْنَا مِنْ دِيَارِنَا و حال آنکه بیرون کرده شده ایم از مساکن خود وَأَبْنَائِنَا و از پسران
خود یعنی مهجور ساخته اند از ایشان چه جالوت و اعوان و پسران ملوك و رؤسای ایشان را

چهارصد و چهل تن گرفته بودند و چندین گروه را از منازل ایشان بیرون کرده ازین جهت بنی اسرائیل در حرب مبالغه
داشتند فَلَمَّا كُتِبَ پس آنهنگام که نوشته شد و فرض گشت عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ بر ایشان کارزار کردن
با دشمنان دین تَوَلَّوْا برگشتند و فرمان نبردند إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ مگر اندکی از ایشان که سیصد و سیزده
بودند بعدد اهل بدر وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ و خدای داناست به ستمکاران که از جهاد تخلف
کردند و چون اشموئیل بر ایشان حجت گرفت از حق تعم استدعا نمود که پادشاهی برای ایشان تعیین
فرماید حق تعم ظرفی پر از روغن در ظرف بجوش در آید و این عصا با قامت او برابر باشد پادشاه او
باشد اشموئیل این سخن را بقوم رسانید هر یك از بزرگان بنی اسرائیل بخانه او نزد آغاز کردند
برای هیچکس روغن بجوش نیامد و عصا با قامت ایشان برابر نشد تا مردی سقا یا دباغ که شاول نام
و بواسطه درازی قامت او را طالوت گفتندی بخانه اشموئیل در آمد فی الحال روغن بجوش در آمد
و عصا با قامت او برابر آمد وَقَالَ لَهُمْ و گفت مر ایشان را یعنی بنی اسرائیل را نَبِيُّهُمْ پیغمبر ایشان یعنی
اشموئیل إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای قَدْ بَعَثَ لَكُمْ بتحقیق که برانگیخت برای شما طَالُوتَ مَلِكًا طالوت
را پادشاهی فرمان فرمای و او از فرزندان ابن یامین بن یعقوب بود قَالُوا گفتند در جواب اشموئیل
که أَنَّى يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ چگونه باشد و از کجا سزاوار باشد مر طالوت را پادشاهی کردن عَلَيْنَا
بر ما وَنَحْنُ أَحَقُّ و حال آنکه ما سزاوارتریم بِالْمُلْكِ مِنْهُ بپادشاهی که از سبط یهودائیم و پادشاهی
بوراثت داریم و صاحب ثروة و جاهیم پس ما سزاوارتر باشیم بپادشاهی از طالوت که از سبط
بنی یامین است و در آن سبط نبوت نه مملکت و با وجود این مردی سقاست یا خربنده وَلَمْ
يُؤْتَ سَعَةً و داده نشده است بسیاری و فراخی مِنَ الْمَالِ از مال دنیی یعنی با آنکه وارث ملك
نیست و صاحب ملك و خزاین و مال نیست تا بجهة تجهیز لشکر تسخیر مملکت کند قَالَ گفت اشموئیل
إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ بدرستی که خدای برگزید طالوت را عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً بر شما و افزونی داد
داد او را گشادگی و بسیاری فِي الْعِلْمِ در دانش که سیاست و تدبیر مملکت داری و حفظ عدالت میان
رعیت به آنست و گویند مراد بعلم دانستن آداب حرب است وَالْجِسْمِ و دیگر بیفزود او را در تن یعنی هیکل
او را در کیفیت و کمیت بحسن وجهی بیاراست چه طالوت مردی نماینده و با جمال بود و بیك سر و گردن
از اهل زمان خود بلند تر بود وَاللَّهُ و خدای که مالك الملك است يُؤْتِي مُلْكَهُ مَنْ يَشَاءُ میدهد ملك
خود را بهر کس که خواهد و میداند که او را صلاحیت ملك داری هست وَاللَّهُ وَاسِعٌ و خدای بسیار فضلست
در دادن زمام اختیار بقبضه اقتدار بهر که خواهد عَلِيمٌ داناست باستحقاق کسی که او را برگزیند

القصه چون بنی اسرائیل این کلام بشنیدند بار دیگر چنانچه عادت ایشان بود از طریق لجاج درآمده گفتند طالوت را
علامتی باید تا دلهای ما بفرمان او رغبتی پدید آید اشموئیل از خدای درخواست حق تعم ویرا از علامات
پادشاهی او اعلام داد وقال لهم نبیهم و گفت مر ایشان را پیغمبر ایشان ان آیة ملکه بدرستی
که نشانهای پادشاهی طالوت ان یأتیکم التابوت است که بیاید تابوت و آن صندوقی بود
که صورتهای همه انبیا از آدم تا خاتم در آنجا نقش کرده و آن تابوت از چوب شمشاد بود بطلاز
داده و سه گز طول آن بود و دو گز عرض آن فیه سکینة در آنجا سکینه ایست و آرامشی
من ربکم از پروردگار شما یعنی چیزی که تسکین خاطر شما در آن باشد گویند سکینه
جانوری بود بمقدار گربه و دو چشم داشت چون شعله افروخته که کسی را قوت دیدن آن نبود و از حضرت
امیر المؤمنین ع منقولست که روی او مثابه روی آدمی بود و دو بال داشت بوقت کارزار از تابوت
بیرون آمدی و مانند بادی که سخت وزد بر روی دشمنان جستی و ایشان را مستغرق ساختی
و بنی اسرائیل همیشه این تابوت را پیش صف لشکر بداشتندی و بهذا اشموئیل گفت که در تابوت
طمانینه و آرامش قلبست وبقیة و چیزی باقی مانده مما ترک آل موسی وآل هرون آنچه
بگذاشته اند او را اولاد موسی و اولاد هرون مراد انبیای بنی اسرائیل اند که ابنای عم موسی ع
بود و آنچه از ایشان درین تابوت مانده بود نعلین و عصا و جامهای موسی ع بود و عمامه هرون
و پاره ترنجبین که در تیه بایشان می بارید و ریزهای الواح و قوم جالوت این تابوت را از
بنی اسرائیل گرفته بودند و ببلاد خود برده و در هر موضعی که داشتندی آفتی باهل آن موضع میرسیدی
آخر در حوالی مزبله دفن کردند حق تعم فرمود که علامات پادشاهی طالوت آنست که تحمله الملائکة
بردارند فرشتگان تابوت را از بلاد جالوت و نزد شما آرند و گویند حق تعم او را بعد از موسی ع
باسمان برد و بعد از آن بجهت علامات پادشاهی طالوت فرشتگان را امر کرد تا او را بزمین آوردند
در حین نزول بنی اسرائیل در آن مینگریستند ان فی ذلک بدرستی که در رسیدن تابوت بشما
لآیة لکم هر آینه حجتیست شما را بر صدق پیغمبر در پادشاهی طالوت ان کنتم مؤمنین اگر
هستید باور دارندگان القصه بنی اسرائیل بعد از رسیدن تابوت حکم طالوت را اطاعت کردند
و تهیه مقاتله جالوت کرده همه از شهر ایلیا بیرون آمدند و ایشان بقول اشهر هشتاد هزار جوان
با قوت بودند و با شوکت تمام متوجه حرب جالوت شدند و هوا بغایت گرم بود فلما فصل
طالوت پس آنهنگام که جدا شد طالوت بفرمان اشموئیل از شهر ایلیا بالجنود با آن لشکریان

ساختند و پند آخته قال گفت طالوت بامر اشموئیل یا بالهام ربانی که ای قوم ان الله مبتلیکم بدرستی که حق تعالی
آزماینده شماست یعنی با شما معامله آزمایندگان میکند درین هوای گرم بنهر بجویی از آب که میان
اردن و فلسطین ظاهر شود تا مؤمن مطیع و منافق عاصی را بآن امتحان نماید فمن شرب منه
فلیس منی پس هر که بیاشامد ازین جوی پس نیست از من یعنی بر مذهب و اتباع من نیست
ومن لم یطعمه فانه منی و هر که نچشد آن را پس بدرستی که او از منست یعنی پیرو منست
که آن آب را نخورد الا من اغترف مگر آنکسی که بدست بردارد غرفة بیده یک کف آب را
بدست خود آورده اند که حق تعم بقدرة کامله خود جویی آب در راه ایشان پدید آورد چون لشکر در آن
هوای گرم و تشنگی غالب بدان جوی رسیدند فشربوا منه پس بیاشامیدند از آن جوی زیاده
از کف دست الا قلیلا منهم مگر اندکی از ایشان که سیصد و سیزده بودند و بروایتی چهار هزار و
بیک کف اکتفا کردند و همه سیراب شدند و مطهرهای ایشان از بقیه آن کف ایشان
مانده بود پر شد و آنکه زیاده از یک کف آشامیدند لبهای ایشان سیاه گشت و تشنگی بر ایشان
غالب شد و هرچند آب بیشتر خوردند تشنه تر گشتند و بر کنار جوی مانده از لشکر باز ماندند و شرف
فتح و نصرت در نیافتند فلما جاوزه هو پس آنهنگام که گذشتند از آن جوی والذین امنوا
و آنکسانی که ایمان آورده بودند و قول او را تصدیق کرده معه با او یعنی باتفاق او از آب بگذشتند
قالوا گفتند با یکدیگر بعد از مشاهده کثرت و قوة دشمن لا طاقة لنا الیوم بجالوت وجنوده
و نیست ما را توانایی امروز بجالوت و لشکریان او و از بعضی علمای تاریخ مرویست که از آن لشکر
هفتاد و شش هزار از جوی نگذشتند و چهار هزار چون گذشتند چشم ایشان بر لشکر افتاد سه هزار و
سیصد و هشتاد و هفت کس از ایشان ترسان و بددل شده گفتند ما طاقت حرب جالوت نداریم
قال الذین یظنون گفتند آنانکه متیقن بودند و بیقین میدانستند انهم ملاقوا الله آنکه ایشان
ملاقات کننده اند یعنی رسنده اند بجزای خدای که مثوبت عظیم است و این جماعت سیصد و سیزده تن
بودند از لشکریان طالوت که از روی یقین و خلوص اعتقاد گفتند کم من فئة قلیلة بسیاری از
گروه اندک مسلمانان غلبت فئة کثیرة غالب شده اند بر گروه بسیار از اهل کفر و عدوان
باذن الله بعون و نصرت و مددکاری خدای تعا والله مع الصابرین و خدای با صبر کنندگانست
بتوفیق و قوت ولما برزوا و آنهنگام که مؤمنان صادق الاخلاص ظاهر شدند بر ایشان و صف
کارزار راست کردند بجالوت وجنوده برای جالوت و لشکریان او قالوا گفتند از روی نیاز که ربنا

ای پروردکار ما افرغ علینا صبرا فرو ریز بر ما شکیبایی یعنی صبر بسیار و شکیبایی بیشمار بر دلهای ما
ریزان کردان فثبت اقدامنا ونکاهدار بتوفیق وتایید خود قدمهای ما را در میان حرب
وانصرنا علی القوم الکافرین ویاری ده ما را بر کروه ناکرویدکان فهزموهم باذن الله
پس درهم شکستند کافران آنرا بفرمان خدای یعنی باعانت وتوفیق او وقتل داود جالوت
وبکشت داود بن ایشا جالوت را بسنک فلاخن که بر خود وی زده خود در سرش شکسته شده
مغزش پریشان شد ولشکر او تار ومار کشتند وجالوت از اولاد عمیلق بن عاد بود ومردی عظیم
الجثه وشدید الشوکه بود بصحت پیوسته که اسلحه که در بر او بود هزار رطل آهن بود وخودی
که بر سر داشت سیصد رطل بود القصه لشکر اسلام استیلای تمام یافتند وهمه کفار منکوب
ومغلوب شدند وطالوت چون شجاعت ودلاوری داود را دید دختر خود را بوی داد وانکشتری
مملکت داری در انکشت او کرد واو را در تخت خود نشاند وی طریق عدل مرعی داشتی همه مردمان
مطیع او شدند وآتاه الله الملک وداد داود را خدای پادشاهی والحکمة وپیغمبری با زبور
وعلمه مما یشاء وبیاموزانید او را از آنچه خواست وآن علمیست که پیغمبرانرا بکار آید یعنی علم
شریعت یا مراد زره کریست که بی اعانت آتش او را میساخت ویاد دانستن زبان مرغان وهمه حیوانات
وبا علم الحان واصوات ولولا دفع الله الناس واکر نه آنکه باز داشت خدای بودی مردمانرا
بعضهم ببعض برخی از ایشان ببرخی یعنی اکر دفع کافران نکردی بسبب جهاد مجاهدان با
ایشان لفسدت الارض هر آینه تباه شدی زمین بکفر وظلم وغالب شدن کفار بر اهل
اسلام ولکن الله ولیکن خدای ذو فضل خداوند فضل ورحمتست علی العالمین بر عالمیان
یعنی بر مومنان دنیا وآخرت تلک آیات الله این قصهای مذکوره نشانهای قدرت خدا
وندااست نتلوها علیک میخوانیم آنرا بر تو یعنی جبرئیل آنرا بفرمان ما بر تو میخواند
بالحق براستی ودرستی ومطابق واقع که ارباب تاریخ در آن اصلا شکی وشبهه ندارند
وانک لمن المرسلین وبدرستی که تو هر آینه از فرستادکانی بهر خلقان تلک الرسل
از جماعت پیغمبران که قصهای ایشان کذشت فضلنا بعضهم افزونی دادیم برخی ایشانرا
بمرتبه خصایص وزیادتی فضایل علی بعض بر بعضی دیکر از ایشان که در فضل بمرتبه ایشان
نرسیده بودند واکرچه در نبوت مساوی یکدیکر بودند پس تفضیل میکنند بقوله منهم
وبر داشت برخی از ایشان من کلم الله ورفع بعضهم درجات بپایهای بلند ومرتبهای

ارجمند و باتفاق مراد حضرت سید عالم است صلعم که مخصوص است بدعوت عام وحجج بسکاثر ومعجزات
وآیات متعاقب وفضایل علمیه وعملیه وآتینا عیسی بن مریم وداده ایم ما عیسی را پسر مریم
البینات معجزهای روشن وهویدا چون شفا دادن کور مادرزاد وزنده کردن مردکان
وامثال آن وایدناه وقوت دادیم او را بروح القدس بروح پاکیزه که جبرئیل درو دمید
ولو شاء الله واکر خواستی خدای هدایت همه مردمانرا باکراه واجبار ما اقتتل الذین من بعدهم
اختلاف نکردندی آنانکه از پس انبیا بودند من بعد ما جاءهم البینات از پس آنکه آمد بدیشان
نشانهای روشن بر نبوت پیغمبران ولکن اختلفوا ولیکن اختلاف کردند بر وجه اختیار وبعضی
بتوفیق وراه راست رشد وجمعی از عناد در کمراهی ماندند فمنهم پس بعضی از ایشان من آمن
کس بود که بکروید وبر دین اسلام ثبات ورزید ومنهم من کفر واز ایشان کس بود که نکرویدند
واز دین حق اعراض کردند این آیه کنایتست از یهود ونصاری که بعد از موسی وعیسی از راه راست
بکردیدند ولو شاء الله واکر خواستی خدای که ایشانرا ملجا سازد بایمان وبزور بایمان داده
ما اقتتلوا اختلاف نکردندی ولکن الله ولیکن خدای یفعل ما یرید میکند آنچه میرا
که میخواهد از اقتضاء حکمت ومصلحت که آن زمام اختیار است در قبضه اقتدار بندکان وملجا
نکردانیدن ایشان بایمان چه این منافی حکمتست وفعل حق تعالی محض حکمت وعین مصلحت است واز این
جهت ایشانرا بزور واکراه بر ایمان نداشت بلکه ایشانرا اختیار داد در رفتن براه حق وباطل بعد از آنکه
وعید فرموده بر عمل باطل ووعده داده بود بر راه راست رفتن یا ایها الذین آمنوا ای کسانی
که ایمان آورده اید انفقوا مما رزقناکم انفاق کنید وبمستحقان رسانید از آنچیزی
که روزی کرده ایم شما را یعنی حقوق آنرا بمستحقان او دهید از زکوة وخمس وانفاق اهل وعیال
وقضای دین وغیر آن من قبل ان یاتی پیش از آنکه بیاید یوم روزی که از هول وهیبت آن لا بیع
فیه خرید وفروخت نباشد در آن تا کسی خود را از عذاب باز خرد ولا خلة ونه دوستی تا
کسی حمایت کند ولا شفاعة ونه در خواستی در وقت حلول عذاب والکافرون وناکرویدکان
هم الظالمون ایشانند ستمکاران که منع کنند حق خدای را از مستحق وچون حق تعالی ذکر احکام
نمود واختلاف ایشان با پیغمبران در عقب آن ذکر وحدانیت خود که اصل اسلامست فرمود الله
خدای سزاوار پرستش لا اله هیچ خدایی در وجود بحقیقت الا هو مکر او سبحانه که استحقاق
عبادة ویرا ثابتست الحی زنده است بحیوة ابدی که حیوة همه اشیا بدوست القیوم پاینده بر دوام

وبقا در ذات وصفات وقایم بتدبیر وحفظ مخلوقات این هر دو اسم بهترین نامهای خداست ولهذا
بروایت صحیحه ثابت شده که بیشتر دعای رسول ص این بودی که یا حی یا قیوم وابوامامه نیز روایت کرده
که مهتر وبهتر نام خدای تع در سه سوره است یکی در سورة البقره الله لا اله الا هو الحی القیوم
دوم در آل عمران الم الله لا اله الا هو الحی القیوم سیم در طه وعنت الوجوه
للحی القیوم ودر خبر است که این هر دو اسم دافع جمیع بلاهاست لا تاخذه سنة فرا نگیرد
او را مقدمه خواب ولا نوم ونه خواب که باطل کننده حواس است مرویست که حضرت رسالت ص فرمود
که قوم موسی او را گفتند که خدای نیز خواب باشد موسی ع گفت که بار خدایا تو بگشا این جماعت غالی که خطا
امد که ای موسی من ترا بدین تغییر کنم یک شبانروز خواب مکن موسی امر اللهی را بتقدیم رسانید وبعد
ازان فرشته را فرستاد با دو شیشه وگفت خدای تع میفرماید که امشب این دو شیشه در دست نگاه دار
موسی بحکم الهی ان شیشها را در دست نگاه داشت وخود را ضبط میکرد تا خوابش نبرد عاقبت
خواب برو غلبه کرد ودستهایش بهم باز آمد وشیشها بشکست فی الحال جبرئیل امد وگفت حق تع
میفرماید که تو در خواب دو شیشه نگه نمیتوانی داشت اگر من بخسپم اسمان وزمین را که نگهدارد له ما فی
السموات مر اوراست انچه در اسمانهاست وما فی الارض وانچه در زمین اند همه در قبضه
قدرة اوست من ذا الذی کیست انکس که او یشفع درخواست کند از انبیا وملایکه وغیر ایشان
عنده نزد او کناه کاری را الا باذنه مکر بدستوری او که اجازه شفاعت دهد مرویست که
مشرکان میگفتند که بتان شفاعت کننده ما خواهند بود حق تع بجهة رد قول ایشان فرمود که هیچکس شفاعت
نکند مکر باذن او سبحانه یعلم میداند خدای ما بین ایدیهم انچه پیش اهل اسمان وزمین ا
از امور اینجهان وما خلفهم وانچه در پس ایشان خواهد بود از کارهای ان جهان ولا یحیطون
فرا نرسند افریدکان بشیء من علمه بچیزی از معلومات او الا بما شاء مکر انکه او خواهد که
بدان عالم شوند وبدانند وسع فرا رسیده است کرسیه کرسی او که زیر عرش است وکویند مراد
بکرسی علمست یعنی فرا کرفته است علم او السموات همه اسمانها وانچه در وست والارض وتمام
زمین را وانچه بر انست از ابی جعفر وابی عبد الله علیهما السلم مرویست که پیغمبر ص فرموده که همه اسمان وزمین
نسبت بکرسی همچو ماند حلقه ایست در بیابان ولا یؤده وبرنج نیفکند وبران کران نیاید
حفظهما نگاه داشتن اسمان وزمین وهو العلی واوست برتر از حدود همه تعالی از امثال
واشباه العظیم بزرکتر از اندیشه فهمها ودر نهایت بزرکواری وچون ایه شریفه مشتملست بر احوال

اسلام از توحید وعدل وقدرة وحیوة واراده وغیران مرتب از حضرت رسالت ص منقولست که هر که این هر دو ایه
در وقت شبانکاه بخواند حق تع او را از جمیع افتها نگاه دارد تا بوقت شبانکاه وان دو ایه یکی ایة
الکرسی است ودیکری اول سوره حم مؤمن تا والیه المصیر ونیز فرموده که ایة الکرسی را در هیچ خانه نخوانند
مکر که شیطان تا سی روز از انخانه دور شود بعد ازان خطاب بحضرت امیر المؤمنین ع کرد وفرمود
که ای علی تعلیم ده این ایه بفرزندان خود وبیاموز انرا باهل خود وهمسایهای خود که حق تع هیچ ایتی بزرکوارتر
ازین ایه فرو نفرستاده ونیز فرموده که عظیم تر ایتی که در کلام مجید واقع شده ایة الکرسیست هر که او را
تلاوة کند حق تع دو فرشته بوی فرستد تا عملهای نیکوی او را در نامه او نویسند وعملهای بد
او را محو کنند تا روز دیکر ازان ساعت که ایة الکرسی خوانده وهر که در عقب هر فریضه بخواند منع نکند
او را از دخول بهشت وهر که در محل رفتن بجامه خواب بخواند حق تع او را از همه بلاها وافتها ایمن
کرداند ونیز فرموده که بهترین سورهای قران البقره است وبهترین ایتهای او ایة الکرسی جابر
انصاری روایت کرده که حضرت رسول ص فرموده که هر که ایة الکرسی بخواند در عقب هر فریضه مقت آسمان
دریده شود وبهم متصل نشود تا انکه حق تع بلطف ومرحمت در خواننده او نظر فرماید وکناهان او را پاک زند
وهر مؤمنی که ایة الکرسی بخواند وثواب انرا در کورستان بخشد حق تع چهل نور را هر که در مشرق تا مغرب مرده
باشد در قبرها داخل سازد وقبور ایشانرا کشاده وپر نور کرداند وبرای خواننده ان ثواب شصت پیغمبر
کرامت فرماید وبعدد هر حرفی فرشته را بیافریند که برای او تسبیح کنند تا روز قیامة ونیز فرموده که این
ایه عظیم او را زبانیست که خدای را تسبیح میکند وتقدیس میکند نزدیک ساق عرش وهر که در عقب
هر فریضه بخواند حق تع متصدی روح او شود وچنان باشد که با پیغمبران جهاد کرده باشد در راه
خدای وشهید شده وعبد الله مسعود از حضرت رسول ص روایت کرده که این ایه عظیم تر است از
هر چیزی که حق تع آفریده حضرت امام جعفر ع از آبای کرام خود روایت کرده که حضرت امیر المؤمنین ع
فرمود که چون ایة الکرسی فرود امد سید عالم ص فرمود که ایتی فرود امد از کنج عرش بهتر وهر بتی که در
مشرق ومغرب بود در روی در افتادند وابلیس بترسید وقوم خود را گفت که امشب حادثه عظیمه
واقع شده من بروم واز مشرق تا مغرب بکردم که چه حادثه واقع کشته پس در همه اطراف عالم میکشت
تا بمدینه رسید مردی را گفت که دیشب چه حادثه واقع شده کفت حضرت رسالت ص ما را خبر داد
که ایه عظیم الشان که از کنجهای عرش خداست نزول یافته وانهیبت ان همه بتها در روی در افتادند
ابلیس نزد قوم خود امد خبر داد همه غمکین شدند ونیز از حضرت منقولست که هر که ایة الکرسی بخواند

در وقت بیرون امدن از خانه حق تعم هفتاد هزار فرشته بفرستد تا برای او دعا و استغفار کنند و چون بخانه اید
بخواند حق تعم تنک دستی و درویشی از پیش او ببرد و نیز فرموده که در ایة الکرسی پنجاه کلمه است بعدد هر کلمه پنجاه
برکتست و از امام محمد باقر ع مرویست که هر که یکبار ایة الکرسی بخواند حق تعم هزار مکروه از مکروهات دنیا
واخرة از وبکرداند که کمترین مکاره دنیا درویشی باشد وکمترین مکروهات اخرة عذاب قبر بود و نیز در
نقل امده که هر که مداومت کند بقراءة ایة الکرسی بعد از هر فریضه از فقر و درویشی در امان باشد و حق تعم
از فضل وکرم خود مال بسیار بوی دهد و روزی او را فراخ کرداند و هر که در صبح و شام بخواند از شر دزد
وحرامی ایمن کردد و از اتش محفوظ ماند و اسباب او از سوختن ایمن کردد و از افت مار و عقرب و غیران
محفوظ ماند و برکة عظیم دران بخانه اید و اکر در استانه دکان نهند رواج و نفعش بسیار کردد و اکر
در استانه خانه نهد هرکز دزد دران خانه نرود و اکر بسیار خواند پیش از موت منزل خود را در بهشت ببیند
عبد الله بن عوف روایت کند که شبی در خواب دیدم که قیامت ظاهر شده و خلایق را در صف سیاست
بداشته اند مرا در موقف عرصات حاضر کردند و حساب کردند و مرا به بهشت بردند و چون به بهشت در امدم
قصرهای بلند و کوشکهای مزین بر من عرض کردند و مرا کفتند درهای بهشت و قصر پیش ما چیز انرا
شمردم پنجاه در بود پس کفتند خانهایش بشمار چون شمردم پنجاه و پنج در بود مرا کفتند هم از نست
من بشادی از خواب بیدار شدم و نزد محمد بن سیرین رفتم که در تفسیر مهارتی تمام داشت وکفتم کفت چنان
مینماید که ایة الکرسی بسیار میخوانی کفتم بلی کفت از انست پس مرا کفت ای عبد الله هر که ایة الکرسی بسیار
خواند سکرات مرک بر و اسان کردد و بیان این ایة بسیار است اورده اند که مردی از انصار که او را
ابو الحصین کفتندی دو پسر داشت جمعی از اهل تجارة از شام بمدینه امده بودند و پسران او را بر دین
نصرانی ترغیب کردند و ترسا ساختند و با ان جماعت متوجه شام شدند ابو الحصین به نزد سید
عالم امد وکفت یا رسول الله از عقب ایشان بفرست و ایشانرا باز کردان و زجر فرما تا باسلام
تا باسلام باز ایند حق تعم این ایة فرستاد که لَا اِكْرَاهَ فِي الدِّينِ هیچ اکراهی و اجباری نیست در قبول
کردن دین اسلام یعنی باکراه یهود و نصاری و مجوس را بر اسلام نباید داشت قَدْ تَبَيَّنَ
الرُّشْدُ بدرستی که روشن شده است راه راست مِنَ الْغَيِّ از کمراهی یعنی کفر از ایمان و حق
از باطل متمیز است چه بدلیلهای روشن ثابت کشته که ایمان راه راستیست که موصلست بسعادة
ابدی و کفر کمراهی کشته است بشقاوة سرمدی و چون این معنی بر هیچکس پوشیده نیست پس هم کس
باختیار خود مبادرة خواهد کرد بایمان بجهة رسیدن بسعادة و نجاة و احتیاج خواهد داشت

فرقیه — باکراه

٨٣

فقین
باکراه والجاح وکویند این مخصوص نیست باهل کتاب بلکه عامست و منسوخ شده بایة جاهد الکفار والمنا
وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ پس هر که منکر و دبشیطان و یا بتان و یا هر چه انرا پرستش
جز از خدای چون اشجار و احجار و حیوانات و ملایکه و یا هر که منکر و د با نچه مخالف دین خداست وَيُؤْمِنْ
بِاللَّهِ و بکرود بخدای یعنی بتوحید او و تصدیق نماید برسولان فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى پس
بتحقیق که چنک در زده بر بندی و دست اویزی محکم لَا انْفِصَامَ لَهَا که هیچ انقطاعی نیست
مر اد متمسکست بحق بطریق نظر صحیح که ان ایمانست و تبعیت احکام ان یعنی چنانکه کسی بایمان
تمسک جسته باو هیچ ضلالت نمی افتد وَاللَّهُ سَمِيعٌ و خدای شنواست قول کسی را که متوسل بعروة
وثقی ایمان شده عَلِيمٌ داناست بر نیة خالص او اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا خدای دوست و یار کسانیست
که کرویده اند بوحدانیت وی و تصدیق کرده اند بجمیع اوامر و نواهی او را و متولی کار ایشانست و راه
نمودن بصراط مستقیم که موصلست بجنات النعیم يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ بیرون اورد ایشانرا
بهدایت و توفیق از تاریکیها کفر و ضلالة و اتباع هوا و وساوس إِلَى النُّورِ بروشنایی ایمان که هدایتست بایمان
وَالَّذِينَ كَفَرُوا و انانکه حق را بوشیدند یعنی مراد جمیع کفارند أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ دوستان
ایشان شیاطین اند و سایر اهل الضلال و اغوا يُخْرِجُونَهُمْ بیرون می ارند این شیاطین یعنی بخوا نند
کافرانرا مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ از روشنایی ایمان بسوی تاریکیهای کفر أُولَئِكَ ان کافران با شیاطین
خود أَصْحَابُ النَّارِ ملازمان اتش دوزخند هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ایشان دران اتش جاوید مانده
کانند بعد از ان تسلی خاطر حضرت نبوی صم ذکر قصه ابرهیم ع و نمرود کرده میفرماید که أَلَمْ تَرَ ایا
ندیدی که بر وجه تعجب و بنظر بصیرت نظر نکردی إِلَى الَّذِي حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ بسوی انکسی که از روی عناد
و حجت جست و مخاصمت کرد با ابرهیم فِي رَبِّهِ در دین خدای یا در اثبات وحدانیت و ربوبیة
پروردکار او و این مجادله و جرات أَنْ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ بجهة غرور او که داده بود خدای و را بادشاهی
یعنی مغرور شدن او بپادشاهی وی را بمجادله و خصومت داشت إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ در وقتی که کفت
ابرهیم او را رَبِّيَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ پروردکار من انکسیست که از روی قدرة زنده میکرداند از علم
و بوجود می اورد و می میراند و از منزل بقا ببادیه فنا میبرد قَالَ کفت نمرود در جواب او که
أَنَا أُحْيِي من نیز زنده میکنم بعفو از قتل وَأُمِيتُ و میمیرانم بقتل پس زندانی را که واجب
القتل بود طلبید و او را ازاد کرد و کفت اینک مرده زنده کردم و دیکری را که بیکناه بود طلب کرد
و بقتل رسانید و کفت زنده میرانیدم اعتقاد مرتد طاغی ان بود که زنده عفو است و مرده بقتل

اثبته